# کلمة الله

**هی العلیا**

**(تعیّن کلمه الله در آخرالزمان)**

*The word of allah*

**استاد علی اکبر خانجانی**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**عنوان کتاب:** کلمة الله

**مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی**

**تاریخ تألیف: رمضان ۱۳۹۲ شمسی**

**تعداد صفحه: ۶۸**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**۱- به یاد می آورم که نخستین کتابی که پس از واقعه نزول ذکر و روح بنگارش آوردم کتاب «قرآن الساعه» بود که نخستین فصل آن «تعیّن کلمة الله» بود و این درب ورودم به حکمت و عرفان قرآنی و خلق جدید انسان بود.**

**۲- در کتاب مذکور نشان دادیم که کلمه «الله» مرکب از ال + لا + ه می باشد به معنای آن «نهٔ معروف قابل پرستش» است و یا وجودِ عدم (بودِ نبود). که این ترکیب و تجزیه مترادف با ال + اله نیز می باشد که ابن عربی از آن به تفصیل سخن گفته است.**

**۳- ولی نهایتاً این ترکیبات را در عالم خلقت مترادف آدم و حوا نشان دادیم یعنی آدم + حوا را تعیّن کلمة الله دانستیم و به زبانی رابطه آدم- حوائی را تأویل به کلمه الله نمودیم. یعنی الله و آدم- حوا، اول و آخر واقعه وجودند و ظاهر و باطن آن!**

**۴- «ال» حرف معرفه است و «لا» هم نکره است. پس ال+ لا بیان و نشانه و کلمهٔ «وجودِ عدم» است و عرفانِ نیستی و نیستی شناسی!**

**۵- آن معروفی که انکار می شود در ذاتش! و قابل پرستش است این معروف انکار شده (ال + لا + ه)! زیرا آن «ه» تأنیث و مؤنث کننده است که این اثبات نفی را مطلق و محبوب و قابل پرستش می کند. بودِ نبودی که قابل پرستش است.**

**۶- آن نیستی که از همه هستی ها، معروفتر است در کلمه الله. کلمه «خدا» بیان آن بودِ نبود است که خواه ناخواه پرستیده می شود حتی بواسطه منکران و دشمنانش!**

**۷- چطور می شود آنچه که نیست را پرستید؟ بواسطه کلمه خدا! چطور می شود آنچه که نیست را هستی دانست و آنچه که هست را نیست یافت؟ بواسطه کلمه الله!**

**۸- چگونه می توان فرق بین هستی و نیستی را دریافت؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۹- چگونه می توان فرق بین خیر و شر، حق و باطل و درست و نادرست و رحمت و غضب را شناخت؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۱۰- چگونه می توان فرق آدم خوب و آدم بد را شناخت؟ بواسطه کلمه خدا! چگونه می توان قضاوت کرد و حکم را تثبیت نمود؟ بواسطه سوگند به کلمه خدا!**

**۱۱- می گوئیم بواسطه کلمه خدا و نه بواسطه خدا! زیرا عامه بشری از خداوند جز کلمه اش را در دست ندارند و بلکه عارفان واصل هم بواسطه کلمه خدا به هستی او راه می یابند! یعنی از طریق کلمه خدا، بخدا رسیده و او را دیدار می کنند!**

**۱۲- اصلاً کل عالم هستی از کلمه خدا پدید آمده است به استناد این روایت معروف دینی که: خداوند در ازل یک کلمه بود و آن کلمهٔ خدا بود و در ازل جز کلمه خدا هیچ چیزی نبود!**

**۱۳- انسانها چگونه در قبال یکدیگر از حق خود دفاع می کنند؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۱۴- انسانها چگونه به هنگام مصیبت و بدبختی و سقوط و درد و مرگ و نیستی، خود را التیام می بخشند و تاب تحمل می یابند و از مهلکه می رهند؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۱۵- انسانها چگونه تنهائی خود را تاب می آورند و می توانند با خود به تنهائی روبرو شوند؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۱۶- انسانها چگونه اعتماد و عهد و وفائی را بین خود منعقد می کنند مثل ازدواج، دوستی، شراکت و امثالهم؟ بواسطه کلمه خدا!**

**۱۷- آخرین حجّت برای اثبات هر حقیقتی همان کلمه خداست: سوگند!**

**۱۸- کلمه خدا را همه می شناسند هر کافر و مؤمنی، هر بدوی و متمدنی! هر جاهل و عالمی! هر ظالم و مظلومی! و حتی کافران حربی که با خدا و رسولش آشکارا می جنگند و بر خدا علناً کفر می گویند و انکارش می کنند.**

**۱۹- کلمه خدا، شناخته شده ترین کلمه در فطرت بشر است حتی شناخته شده تر و معروفتر از اسم هر فردی در نزد خودش و اسم عزیزترین کسانش!**

**۲۰- به همین دلیل در قرآن کریم اینهمه آیات درباره سوگند خوردن به اسم خدا وجود دارد و آداب و حقوق این سوگندها و مسئولیت در قبال آن!**

**۲۱- کلمه خدا، موجب آشنائی ها و اعتمادهاست. و لذا در روابطی که بیشتر سوء تفاهم وجود دارد بیشتر بکار می آید. و بیشترین کاربرد کلمه خدا در رابطه زناشوئی (آدم- حوائی) است. و تنها رابطه ای است که بدون کلمه خدا، رسمیت نمی یابد و آغاز نمی شود و بدون نام او استمرار نمی یابد و بدون نام او ختم نمی شود.**

**۲۲- و لذا به زن و شوهر می فرماید «اگر تقوای الهی را در رابطه رعایت کنید او را دیدار می کنید و این بشارتی برای مؤمنان است.» و خداوند در کتابش درباره هیچ رابطه ای وعده به لقاءالله نداده است الا رابطه آدم- حوائی! پس این عین حقیقت است که رابطه آدم- حوائی تعین کلمة الله است فی الذاته! که «ال» تأویل آدم است و «لا» (اله) هم تأویل حواست که این لا (اله) بدون «ال» معنا و موجودیتی ندارد. و البته این دو همواره جانشین یکدیگر می شوند و ثابت نیستند!**

**۲۳- «خداوند از هر چیزی یک زوج آفرید تا به یاد آورید.» قرآن- چه چیزی را به یاد آورید؟ بی تردید خداوند را! و برترین زوجها بی تردید آدم- حواست که اشرف مخلوقات و خلیفه او در عالم ارض می باشند. که آدم خلیفه خداست و حوا هم خلیفه آدم است. و آدم و حوا هم خلیفه همدیگرند!**

**۲۴- «کلمة الله هی العلیا» کلمه خدا برترین است. قرآن- و عجبا که ضمیر «هی» برای کلمه الله بکار رفته که ضمیر مؤنث است در نقطه مقابل «هو» که ضمیر غایب مذکر است. در حالیکه در سوره توحید آمده که: قل هو الله! که در اینجا از ضمیر هو که مذکر است استفاده شده است. ولی در اینجا سخن از کلمه الله نیست که مؤنث است بلکه هویت غیبی اوست که مذکر است. پس کلمه الله، مؤنث است همانطور که مرکب است از: ال + لا + ه. به عبارتی ال + اله که یک الهه مؤنث و معروف است. همانطور که حوا ظهور باطن آدم است و لذا مؤنث است کلمة الله هم کلمه ظهور و لذا مؤنث است.**

**۲۵- پس می توان گفت که ظاهر خدا مؤنث است و باطن و غیب او مذکر است. همانطور که بیرونی ترین و ظاهری ترین و نقدترین جلوه از خدا همان کلمه خدا می باشد. همانطور که اسم هر کسی سرنخ ارتباط با اوست و بیرونی ترین وجه وجود اوست.**

**۲۶- همانطور که زن و مرد به مثابه ظاهر و باطن یکدیگرند و اینکه باطن هر مردی یک زن است و باطن هر زنی هم مرد است. و لذا انسان کامل کسی است که به باطن خود رسیده باشد. آدمی که حوائیت ذاتش را در خود یافته باشد و حوائی که آدمیت باطن خود را در خود یافته باشد. و این راه رسیدن از کلمة الله است تا الله! راه از هو تا هی! و چون هی و هو در**

**وجود یک انسان یگانه شد او دیگر نه مذکر است و نه مؤنث بلکه وجود وحدانی است که «ها» می باشد که ضمیر خنثی است که برخی از عرفا آنرا به لفظ «هح» آورده اند. و اینجانب در غایت نزول ذکر پس از هو و هی به ها (هح) رسیدم و در این ذکر بود که امام زمان و انسان کامل را درک نمودم. پس اگر عارفان در نخستین مرحله خلوص توحیدی خود ذکر «یا من هو» پیشه می گیرند برای آنست که جان خود را در دریای عدمیت هو شستشو دهند تا از تعینات جهان محسوس پاک شده و دهرزدائی گشته و آماده قلمرو ظهور کلمة الله شوند.**

**۲۷- اینست که زن هم به مثابه یک اسم است، اسمی قابل پرستش! ولی مرد بخاطر مرد بودنش قابل شناسائی و تصدیق نیست بلکه رسم و هویت و هستی فعال اوست که معرّف اوست.**

**۲۸- رابطه و نسبت زن به مرد مثل اسم است با رسم، مثل کلمه خدا و هویت خدا!**

**۲۹- اسم در عربی بمعنای سمت و سو است در لغت. پس اسم هر چیزی سمت و سوی آن چیز را بما می نماید همانطور که اسم خدا هم سمت و سوی اوست که مؤنث است یعنی قابل پرستش است و لذا از طریق پرستش او بواسطه اسمش می توان به او رسید و رسم و صفات و اراده اش را دریافت و دیدارش نمود.**

**۳۰- خداوند در کتابش فقط اسمای حسنای خود را بعنوان راه تقربش در اختیار ما نهاده است که بواسطه این اسماء او را حمد و پرستش کنیم تا به او برسیم. و لذا نماز چیزی جز حمد و پرستش اسمای او نیست. پس ما او را بواسطه اسمای او می پرستیم که ماهیتی مؤنث دارند. «اِن هی الّا اسماء» نجم ۲۳- یعنی اسمای الهی نیز مؤنث هستند چون با «هی» آمده اند.**

**۳۱- ولی حمد و عبادت و پرستش او بواسطه اسمایش که مؤنث هستند ما را به ذکر او یعنی یاد قلبی او می رساند که این ذکر، مذکر است همانطور که مذکر بمعنای به یاد آورنده است. و تا مردی به ذکر نرسد مذکر نشده است یعنی مرد نشده است پس زن را درنمی یابد.**

**۳۲- و انسانی که به مقام ذکر رسید مذکریت (رجالیت) وجودش برپا و احیا شده است و بر آستانه کشف حوائیت فطرت خویش است تا کامل شود.**

**۳۳- مردی که به مقام ذکر رسید بر آستانه لقای جمال حوائی حق قرار می گیرد.**

**۳۴- و اما چرا «کلمه خدا برترین است»؟ زیرا هر که آنرا بکار گیرد و بر زبان آورد به ستایش و عبودیت و پرستش، به برترین و عالیترین مقام می رسد تا آنجا که خدای را دیدار می کند که برترین موجودات است و بلکه اصل وجود است.**

**۳۵- کلمه خدا عالیست (هی العلیا) زیرا هر که آنرا به پرستش بر زبان آورد عالی می شود یعنی علی می شود که خود از اسمای خداست و اعظم اسمهای اوست.**

**۳۶- چون دل مرد به کلمه خدا گویا شد یعنی اهل ذکر شد مرد شده است. «مردانی هستند که کار دنیا و تجارت لحظه ای آنان را از ذکر خدا بازنمی دارد». قرآن-**

**۳۷- این امر درباره زن هم مصداق دارد یعنی تا مردی قلباً به کلمه خدا گویا نشود مرد نشده است و تا زن هم قلباً به کلمه خدا نرسد زن نشده است و وجود حقیقی نیافته است یعنی مرد یا زن مجازی و فرضی هستند زیرا نه مرد به «هو» وجود رسیده و نه زن به «هی» وجود رسیده است و لذا بی هویت هستند و بی وجود! یعنی هر چیزی به کلمه خداست که دارای هویت خود می شود وگرنه موجودی برزخی است. «هر چه در زمین و آسمانهاست دائماً به ذکر خدا مشغولند.» قرآن-**

**۳۸- زیرا کلمه خدا، کلمه وجود است و کل عالم موجود از کلمه خداست و کل جهانیان به کلمه خداست که موجودند.**

۳۹- پس بدان که موجود کامل و انسان کامل هم مظهر کلمة الله است در جمیع اسماء و صفات و اراده خداوند. اینگونه است که رسول خدا(ص)، علی(ع) را مصداق سوره توحید می خواند.

۴۰- و اینگونه که قرآن کریم حضرت مسیح را کلمه ای از خدا خوانده است. و این شامل حال کلیه موجودات است زیرا همه کلمات، کلمات خدا هستند که از کلمة الله آشکار شده اند و کلمه خدا، مادر همه کلمات است و لذا مؤنث است.

۴۱- انسان جز نفس ناطقه اش نیست که از آن می اندیشد و احساس می کند و سخن می گوید و با خود و عالم و آدمیان مربوط می شود و هستی اش را می یابد. ولی این نفس ناطقه با به نطق آمدن بواسطه کلمه خدا (الله، یهوه، کریشنا، اهورمزدا) تعالی می یابد زیرا کلمه خدا عالیترین است.

۴۲- هر نفسی دارای کلمه ای محوری است که موتور محرکه نطق آن نفس است این کلمه برای مؤمنان کلمه خداست و برای کافران غیر اینست الا در مواقع ترس از مرگ و نیستی! و این نشان می دهد که کلمه خدا، کلمه وجود و جاودانگی است که همه انسانها در مواقع احساس نابودی به آن متذکر و گویا می شوند و بدینوسیله از احساس نابودی نجات می یابند!

۴۳- پس کلمه خدا هستی بخش است و امان دهنده نابودگان!

۴۴- کلمه خدا مأمن و پناهگاه عدم و عدمیان است. عالم هستی، مخلوق این پناهجوئی است یعنی محصول توسل به کلمة الله است.

۴۵- کلمة الله هی العلیا- کلمه خدا عالیترین است. در اینجا لفظ علی علاوه بر معنای عالی و برتری و تفوّق به معنای «بر» نیز می باشد همانطور که در عربی کاربردی عمومی دارد مثل الله علی کل شیء شهید- خدا «بر» هر چیزی شهادت دارد. یا الله علی کل شیء محیط- او «بر» هر چیزی احاطه دارد. پس علیا بودن کلمة الله به این معنا نیز می باشد که بر هر کلمه ای برتری و احاطه دارد و همه کلمات تحت الشعاع و سلطه کلمه خدا قرار دارند. درست به همین دلیل همه کلمات بقدرت کلمة الله است که تعالی یافته و بالا می روند و انسان را هم با خود به تعالی می رسانند و نهایتاً به حضور و شهود خدا می برند و او را علیائی و علوی و عالی می کنند و صفات اللهی از انسان به عرصه فعل و ظهور می رسد که این ظهور و بروزی مؤنث و زنانه نیست بلکه ذاکرانه و مذکر و مردانه است. همانطور که مثلاً علی(ع) را شاه مردان می گویند و لا فتی الا علی یعنی جز علی مردی نیست و او اسوه مردانگی است.

۴۶- پس بدان که کلمة الله دو ظهور و بروز دارد از ضمیر هی و هو که ظهوری مؤنث و مذکر است که ظهور هی الله همان حواست و ظهور هو الله هم آدم است. که چون این دو یکی شوند ظهور ها الله است که انسان کامل و امام مطلق است که صورت بیرونیش یا حوائی است و یا آدمی! که اگر صورت بیرونیش حوائی باشد سیرتش آدم است و اگر صورت بیرونیش آدم باشد سیرتش حوا می باشد.

۴۷- و می دانیم که در همه زبانهای کامل جهان همه کلمات و نامهائی که بر اشیاء است به سه دسته مؤنث و مذکر و خنثی تقسیم می شوند مثل زبان عربی و آلمانی و سانسکریت و پهلوی! که بصورت پسوند یا پیشوندهائی این ماهیت نر، ماده یا خنثی نوشته و تلفظ می شود. این امر برخاسته از سه ماهیت کلمة الله است که با ضمیر هی و هو و ها در عربی نشان داده شده است. مثلاً در برخی از زبانها، کوه با ضمیر مذکر خوانده و نوشته می شود در برخی دیگر زبانها مؤنث یا خنثی است. در حالیکه به لحاظ جنسی کوه چنین نیست.

۴۸- اصلاً خود کلمه خدا در برخی فرهنگها، مؤنث است و برخی دگر مذکر یا خنثی است. و این مسئله در ماهیت زبان و فرهنگ و هویت مادی و معنوی آن قوم اثری تعیین کننده و حیرت آور دارد که یکی از مسائل کلیدی زبان شناسی و مردم شناسی می باشد. ولی متأسفانه در قلمرو معرفت دینی مورد اعتنائی نبوده است الا در آثار انگشت شماری از عرفا مثل ابن عربی!

**۴۹- در فرهنگهائی که کلمه خدا مؤنث است، مادرسالاری و زن سالاری حاکم است مثل برخی از ملل شرق دور یا هندوستان. ولی در فرهنگهائی که کلمه خدا، مذکر است مردسالاری و پدرسالاری حکمفرماست مثل اقوام سامی!**

**۵۰- خداوند نه مذکر است نه مؤنث، نه شکل دارد و نه اندازه و رنگ و بوی خاصی. بلکه برای هر کسی ظهور آن چیزی است که آنرا ندارد. یعنی خداوند ظهورِ نیستی های هر کسی است و نداشته ها و ندانسته هایش!**

**۵۱- انسان فقیر از خدا ثروت می خواهد و در حقیقت خدای غنی و مقتدر را می خواهد نه خدای حکیم و مقیم را. همانطور که انسان علیل، خدای طبیب و شفیع را می خواهد خدای سالم و سعید را می طلبد! و انسان در مهلکه مرگ هم از خدا حیات می طلبد و خدای زنده را می خواند و زندگی خدا را! و انسان سالک هم خدای حق و حقیقت را می جوید!**

**۵۲- مرد هم در جستجوی زنانیت و حوائیت وجود خویش است که نداردش و لذا از هر زنی آنرا سراغ می گیرد و مطالبه می کند. هر زنی هم مرد جانش را جستجو می کند. و این عمیق ترین و واجب ترین وجه وجود انسان است که نداردش و جستجویش می کند و لذا موضوع و محور همه عشق ها و تلاشهای بشر است که اگر آنرا از کلمه خدا مطالبه کند حقیقتش را در خود می یابد.**

**۵۳- اساسی ترین و واجب ترین فقر و نیاز و نداری و نیستی انسان همان چیزی است که آنرا جنس مخالف می نامد یعنی معشوق یا همسر! و لذا انسان مؤمن و سالک که متوسل به کلمه خداست در غایت این جستجو و سلوکش با جمال هائی یا هوئی خدا روبرو می شود. یعنی جمال آن گمشده و نداری وجودش را دیدار می کند و این نخستین لقای پروردگار است. و لذا همه عارفان مرد در این نخستین دیدار، به توصیف هی خدا می پردازند که مؤنث است که ادبیات عرفانی ما مملو از این اوصاف است.**

**۵۴- اینست که مردان بطور آگاه و ناآگاه، خداوند را با لفظ «هی» می خوانند مثل الهی! ولی زنان با لفظ «هو» می خوانند! این هی و هو بطور طبیعی از سینه برون می آید. ولی مردان خدا که هی و هوی خداوند را دیدار کرده اند زان پس او را ها (هح) می خوانند مثل الها! که این قلمرو ظهور انسان کامل است.**

**۵۵- خداوند در کتابش خطاب به زن و شوهرها می فرماید که اگر در رابطه، تقوای الهی را رعایت کنند دیدارش می کنند. که البته زن هوی خدا را و مرد هم هی خدا را دیدار می کند یعنی جمال آدمی و جمال حوائی حق را!**

**۵۶- زن اله است پس ال را می یابد. مرد هم ال است پس اله را می یابد و ال با اله جمع می شود و کلمة الله در وجود انسان خلاق می گردد و خلق جدید انسان آغاز می شود که واقعه ای قرآنی است.**

**۵۷- می دانیم که نبوت و دین (راه رسیدن به خدا) از رابطه آدم و حوا پدید آمد. یعنی راه از خود تا خدا همان راه و رابطه آدم و حواست. و این رابطه بین هی و هوی الهی است که قلمرو ظهور کلمة الله است.**

**۵۸- اینست که رابطه آدم- حوائی یا عرصه بخودآئی طرفین است و یا بی خود شدن و گم گشتن و مالیخولیای رابطه که هر کسی طرف مقابلش را با خودش عوضی می گیرد. اینست که می فرماید: اگر تقوای الهی را در رابطه رعایت کنید او را دیدار می کنید. تقوای الهی یعنی اینکه درصدد تصرف و تملک یکدیگر نباشید و به هویت الهی یکدیگر تجاوز نکنید!**

**۵۹- و اگر در هر چیزی که یاد خدا نباشد به فسق می گراید (قرآن) پس در رابطه زناشوئی هم اگر یاد خدا نباشد این رابطه فاسقانه و زنائی می شود. و شروع یاد خدا همان بر زبان راندن کلمة الله است.**

**۶۰- پس اگر کلمه خدا در رابطه زناشوئی حضور داشته باشد هی و هوی الهی از هر یک رخ می نماید و هر کسی بر حق وجودش مستقر می شود و صاحب وجود می شود یعنی مرد، آدم می شود و زن هم حوا می گردد! و این حیات جاوید بهشتی است به برکت کلمة الله!**

**۶۱- بدان که آدم و حوای ازلی در بهشت از یاد خدا بیگانه شدند که به دام وسوسه های احمقانه ابلیس افتادند به وعده اینکه تبدیل به فرشتگان شوند یعنی از مقام آدمیت و حوائیت بیگانه و ساقط شدند پس از بهشت وجود که حضور خدا بود بیرون رانده شدند!**

**۶۲- وجود، خداست و هر موجودی مظهری از این وجود و لذا آیه ای از اوست. و او هر چیزی را زوج آفریده است تا او را به یاد آوریم (قرآن)- یعنی هر موجودی دو شقه شده است به شقه هی و هو! پس خداوند در هیچیک به تنهائی نیست بلکه در رابطه این زوجها حضور دارد. و بواسطه کلمه خداست که می توان این رابطه را بر حقش برقرار ساخت و به حق وجود خود که اوست رسید! هو به هی می رسد و هی هم به هو!**

**۶۳- یعنی خدای هر کسی در جنس مخالف او با او سخن می کند و مربوط می شود و کلید درب این ارتباط کلمة الله است.**

**۶۴- اسم هر چیزی سمت و سو و قبله آن چیز است. چون کسی را به اسم می خوانی تمام هوش و حواس خود را بسویش متمرکز و متوجه می سازی و او را مخاطب قرار می دهی. اسم خدا هم چنین است. اسم خدا، قبله و سمت و سوی دل و جان است.**

**۶۵- اسم در لغت عرب از «سمو» است بمعنای سمت و سو و نیز بمعنای ماوراء و احاطه است همانطور که سماء (آسمان) از همین ریشه است. زیرا بواسطه بر زبان راندن نام کسی، بسویش توجه می کنیم از ورای او و «بر» او! همانطور که آسمان «بر» زمین احاطه دارد و بر زمین است یعنی ماورای زمین! پس اسم هر کسی به مثابه آسمان اوست وقتی که مخاطب قرار می گیرد.**

**۶۶- «خداوند از ورای شما بر شما احاطه دارد.» قرآن- و این در درجه اول بواسطه کلمه خداست که در ذات بشر نهفته است. و چون انسان نامش را می خواند او را از درون خود فرامی خواند و ذات خود را فرامی خواند. اینست که فرموده: هر که مرا به یاد آورد او را به یادش می آورم!**

**۶۷- پس کلمه خدا، از درون و برون ما را احاطه کرده است پس چون او را می خوانیم تمامیت خود را از درون و برون فرامی خوانیم و خود را در جهان، جمع می کنیم و خود را می یابیم و به یاد می آوریم! این عین رابطه خود و خودآ می باشد!**

**۶۸- ما به هوس و بازی لغت نبوده که کلمه «خدا» را تعبیر به خودآ نموده و کلمه الله را به رابطه آدم- حوائی تعین دادیم. همه این مفاهیم در قرآن موج می زند و آشکارست.**

**۶۹- در نزد فرهنگ بشری دو نوع کلمه خدا وجود داشته است. یکی برخاسته از امیّت و فطرت اقوام بوده و دیگری ارمغان انبیای الهی است. کلمه الله، خدا و گاد (God) از نوع امّی و فطری است و کلمه یهوه، اهورمزدا و الله هم از نوع نبوی است. در این میان یک فصل مشترک وجود دارد و آن کلمه الله است که نخست یک کلمه امّی و فطری در اعراب بت پرست بوده که در دین محمد هم خداوند به همان نامش خود را معرفی و آشکار کرده است. و این انطباق امیت و نبوت امری اتفاقی نبوده است. این همان ظهور امامت است که از تلاقی امیت و نبوت حاصل آمده است و لذا امام یا انسان کامل، مظهر تمامیت کلمة الله است. و لذا کلمه الله، کلمه ظهور مطلق خدا در بشر است. «و خدا اراده کرده تا کل حق دینش را آشکار ساخته و بر همه مذاهب مسلط سازد». قرآن-**

**۷۰- جالب است به یاد آوریم که اعراب بت پرست حجاز در خانه کعبه بتی بنام الله نداشتند و الله را خدای بت ها و برتر و نامرئی می دانستند تا اینکه علی ابن ابی طالب از خانه کعبه رخ نمود و نبوت ختم و کامل شد در امامت که قلمرو ظهور کلمة الله است: قل هو الله احد: بگو که هو (اهو و یهوه و یاهو) همان الله است و یکی است.**

۷۱- پس با ظهور اسلام محمدی، کلمه الله بر همه کلمات سابقش، فائق آمد چرا که از بطن این کلمه بود که هو و اهو و یهو رخ نمودند. و این غلبه ای اسمی نبود بلکه رسمی و وجودی و ظهوری بود.

۷۲- در حقیقت باید دانست که تمدن آخرالزمانی عرصه ظهور کلمة الله است زیرا بهشت و جهنم و برزخ و همه طبقات و عوالم غیب بهمراه ملائک و شیاطین و نهایتاً جمال غیب الغیوب حق آشکار شده و می شود که کمالش در ظهور ناجی موعود است. و اینست غلبه کلمه الله بر همه کلمات خدا! و اینست راز این معنا که: کلمة الله هی العلیا! کلمه الله برترین است!

۷۳- رسیدن به حوائیت وجود برای مرد و رسیدن به آدمیت وجود برای زن عین رسیدن به صمدیت ذات و الحاق به اللهیت است.

۷۴- همانطور که چون زنی به آدمیت وجود رسید یعنی ذاکر شد از زنانیت جان پاک می شود که عادت ماهیانه بارزترین نشان آن است. مردی هم که به حوائیت وجود رسید و هی الله را یافت برای دوره ای دچار نوعی عادت زنانه می شود که بصورت خونریزی عجیبی از ادرار خودنمائی می کند که اینجانب آنرا درک و تجربه نموده ام و شیخ اکبر ابن عربی هم بر این امر خبر داده است. و گاندی عارف شهیر هند هم این تجربه را درک و تصدیق نموده است.

۷۵- انسان تا به جنس مخالف خود در خود نرسد از جنس مخالف به لحاظ جنسی بی نیاز نمی شود و انسانیت همسر و هر زن یا مردی را درنمی یابد. از همین منظر می توان آن حدیث حیرت آور از رسول خدا را درک نمود که فرمود: خداوند سه چیز را در این دنیا در دلم محبوب ساخته است زنان، عطر و نماز که نور چشم من است.

۷۶- رابطه ذکر و زن در نزد مردان خدا از همین روست. این همان رابطه کلمة الله است با جنسیت که چون از نفس انسان پاک شود خلقت جدید انسانی آغاز گردد.

۷۷- و تا چنین واقعه ای رخ ندهد آدمی از نژادپرستی که اساس کفر و شرک و ظلم است رهائی ندارد.

۷۸- عطش انسان نسبت به جنس مخالف در جهت تملک کاملش، همان عطش عدم است نسبت به وجود که هرگز پایان و وصالی ندارد الا از درب کلمة الله!

۷۹- اگر تمدن مدرن آخرالزمانی و همه پدیده ها و معضلاتش را از درب کلمة الله ببینیم و فهم نمائیم حقیقت این دوران را دریافته ایم و نیز حقیقت اسلام را!

۸۰- کلمة الله به دو معناست یکی همان کلمه «الله» است و دیگری کل واقعه وحی الهی یعنی قرآن کریم است که جمله کلام الهی است. وجه دوم این معنا در مجموعه آثارمان تحقق یافته است یعنی کل جهان مدرن و انسان آخرالزمانی در آیات الهی و کلام الله تأویل شده اند و این کلام الهی در جهان بیرون تعین یافته اند. ولی وجه نخست این معنا یعنی خود کلمه الله است که بایستی در جهان بیرون عینیت یابد و کل جهان بیرون به کلمة الله تأویل شود. و آن در این رساله در حال تحقق است.

۸۱- ال + لا + ه: ال معرّف است یعنی هستی بخش و نمایانگر! لا هم بمعنای نه، نفی، نیستی و محال است. پس ال + لا یعنی هستی بخش به نیستی و اثبات آنچه که نیست. پس ال + لا یعنی هستیِ نیستی! همانطور که ال و لا در حروفشان هم کاملاً وارونه هستند یعنی چون ال را به لحاظ حروف معکوس نمائیم لا حاصل می آید و اگر لا را معکوس کنیم ال می شود. پس رابطه ال و لا هم به لحاظ معنا و محتوا و هم به لحاظ ظاهر لفظ و حروف رابطه ای دیالکتیکی است و جمع اشد اضداد است که در کلمه الله یگانه شده اند که الف کلمه لا بالای سر الله قرار گرفته است. و این اتحاد و یگانگی هستی و نیستی با «ه» تأنیث قابل پرستش شده است و لذا کلمه الله کلمه ای مؤنث شده است!

۸۲- با یک نظر به انسان و تمدن مدرن درمی یابیم که با جهانی سراسر مؤنث و زن سالار و به اصطلاح فمینیست روبرو هستیم که اتفاقاً سلطه فکری و روانیش در مردان بسیار شدیدتر است که زن ذلیلی و زن واری و مؤنث نمائی در مردان

**غوغا می کند. این جلوه ای از حاکمیت و سلطه و ظهور قهار کلمه الله بر جهان مدرن آخرالزمان است که کلمه ای مؤنث است.**

**۸۳- ظهور اسلام به لحاظی ظهور زن از اعماق تاریخ ظلمت به قلمرو بروز و روشنائی بود. و لذا نخستین انسانی که به دین محمد ایمان آورد خدیجه بود و بلکه خدیجه در شناخت حقیقت محمدی و نور نبوت و رسالتش بر خود پیامبر سبقت داشت که پانزده سال قبل از بعثت از وی خواستگاری نمود و پس از نخستین نزول وحی آن حضرت را به نبوتش بشارت و امید داد و تردیدها را از وی برطرف نمود. و از چنین زنی است که نور امامت و فطرت و عصمت یعنی فاطمه اطهر پدید می آید که مادر پدرش می شود در مقام معنوی! و این ظهور کلمة الله و هی العلیا است. زیرا دین محمد، دین رحمت مطلقه است که زن جمال این رحمت بر زمین است. دین محمد تنها دینی است که در آن یک زن یعنی فاطمه زهرا تبدیل به مقصود خدا از خلقت می شود: ای محمد اگر قرار نبود که تو را بیافرینم هیچ چیزی نمی آفریدم و اگر قرار نبود علی را بیافرینم تو را هم نمی آفریدم و اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم علی را هم نمی آفریدم. حدیث قدسی-**

**۸۴- به لحاظی می توان تاریخ بشر را به سه مرحله الهی تقسیم نمود که سه مرحله از ظهور حق است: مرحله هوئی، مرحله هی و مرحله ها (هح). تاریخ بشر از هبوط آدم و حوا از بهشت تا ظهور خاتم النبیین قلمرو ظهور هو می باشد که مذکر است و لذا در این دوران خدای همه اقوام و مذاهب بزرگ جهان هو نامیده می شود. در شرق دور که قدیم ترین تمدن است هو پرستیده می شده است. در اقوام سامی یاهو (یهو) و در قوم آریائی هم «اهو» (اهو- رمزدا) خوانده می شد. و این عرصه مردسالاری و پدرسالاری است که با ظهور اسلام محمدی این دوره به پایان می رسد و عرصه هوالله ختم شده و هی الله آغاز می شود که احیاء و ظهور ماهیت حوائی است. و لذا در دین محمد برای نخستین بار زن حق حیات دارد، حق انتخاب دارد، حق تحصیل علم دارد، حق خواستگاری کردن دارد و اختیار دین و حق طلاق و حق ارث! و فقط در دین محمد است که زن می تواند تا مقام خلافت اللهی و امامت ارتقاء یابد و نهایتاً تبدیل به مقصود خلقت شود و سرچشمه امامت و هدایت!**

**۸۵- و اما مرحله سوم که ظهور هاالله است پس از مرحله هی الله آغاز می شود که آخرالزمان به غایت رسیده و ظهور انسان کامل و ناجی موعود است که حاصل یگانگی زن و مرد می باشد که نه مردسالاری و نه زن سالاری است بلکه انسان سالاری است که ظهور احدیت و صمدیت است.**

**۸۶- همانطور که در خلقت ازلی نخست آدم آفریده شد و سپس حوا از بطن آدم پدید آمد، در تاریخ و خلقت تشریعی هم اول عرصه ظهور مرد بود و سپس ظهور زن آنهم از بطن مرد. و لذا فمینیزم ریشه در اندیشه و احساسات مرد دارد و بانیانش جمله مردانند.**

**۸۷- به بیانی دگر مرحله اول تاریخ ظهور «ال» است (مرد) و مرحله دومش در دین محمد(ص)، که ظهور «لا» است (زن) و مرحله نهائی که با ظهور امام زمان آغاز می شود که ظهور انسان و خلق جدید است و آن ظهور ال + لا + ه می باشد که ظهور کامل کلمه الله است.**

**۸۸- این ظهور سه مرحله ای در بستر تاریخ و زمان به نوعی است که شامل توده هاست و لذا ظهوری جاهلانه و ظلمانی است ولی برای افراد مؤمن و اهل ذکر، ظهور عارفانه و عادلانه و نوری است که در محدوده عمر فردیشان رخ می دهد و آن عارفانند و اولیای الهی هستند که این مراحل را می توانند در زندگی دنیوی خود طی کنند و البته اندکند که در همین حیات دنیا به مرحله سوم و کامل برسند. برخی از مؤمنان و عارفان تا ظهور هو می آیند گروهی دگر به ظهور هی نائل می آیند و انگشت شماری به ظهور انسان کامل می رسند که ظهور کامل کلمه الله است: آدمیت، حوائیت و احدیت!**

**۸۹- پس دانستیم که این غلبه و ظهور هو و هی و ها در هر مرحله ای از تاریخ و عمر فردی بشر، هر یک دارای دو تجلی است: ناری و نوری! رحمانی و ظلمانی! جبری و اختیاری! عرفی و عرفانی! مؤمنانه و کافرانه!**

**۹۰- پس مپندار که دین ابراهیم و زرتشت و موسی و عیسی، دین نرسالاری و مردسالاری است و مپندار که دین محمد هم دین زن سالاری و فمینیزم است. بلکه دین محمد در عرصه جهل و شرک و نفاق بصورت فمینیزم بروز می کند و در وجود مؤمنان اهل ذکر هم بصورت رحمت مطلقه بر جهانیان رخ می نماید.**

**۹۱- فاطمه(ع) و قطامه دو ظهور و بروز عرصه هی اللهی می باشند که قلمرو ظهور و غلبه زنانگی است. محمد(ص) و ابوسفیان هم دو ظهور و بروز مردانه همین قلمرو هستند که محمد(ص) رحمتی بر همه زنان خویش است و ابوسفیان بنده و ذلیل زنش هنده است.**

**۹۲- حال بهتر درمی یابیم که چرا همه عارفان اسلامی لقای پروردگارشان را به جمال زن دیدار می کنند. خود اینجانب که دو شهود الهی را از منظر حقیقت محمدی و حقیقت علوی به جمال زن دیدار کردم تا سالها در حیرت بودم که این چه رازیست.**

**۹۳- دین و رحمت محمدی، براستی زن را از گورستان تاریخ بیرون آورد و به زندگی بازگردانید. این فقط دختران عرب نبودند که زنده بگور می شدند که مردان در طی هزاران سال زن را زنده بگور کرده بودند. مردان جاهل و کافر در طول تاریخ از قدرت و ظهور هوی الهی سوء استفاده کردند تا محمد این عرصه را به پایان برد. همانطور که امروزه زنان جاهل و کافر هم از قدرت ظهور هی اللهی خود سوءاستفاده می کنند و متقابلاً مردان را به بندگی خود می کشند که این به لحاظ تاریخی نوعی قصاص و عدالت قهری محسوب می شود.**

**۹۴- حضرت موسی بقدرت یهو (یاهو) مظهر کامل و برحق هویت الهی و مردانگی در تاریخ است که در مقابل او فرعون قرار دارد که مظهر کامل دیگری از همین هویت و مردسالاری ظالمانه و ناحق است.**

**۹۵- همانطور که مانی و مزدک مظهر برحق ظهور اهوئی در دین زرتشت بودند و انوشیروان هم مظهر ناحقی از این اهوئی بود که دوازده هزار زن داشت و همه زنان سرزمین خود را مایملک خود می دانست.**

**۹۶- پس بایستی مرز بین ظهور مردانگی (رجلیت) و ظهور نرینگی (شهوت) را تشخیص داد. و نیز فرق بین ظهور حوائیت و ظهور مادینگی!**

**۹۷- ظهور مردانگی (آدمیت) و ظهور حوائیت در طول تاریخ از مردان و زنان الهی می بایستی اسوه ای برای جوامع بشری باشد تا در تبعیت از آن بجای اصالت پائین تنه و عورت پرستی به ظهور بالاتنه برسند. ولی آنچه که حجاب این هدایت بوده همانا تقلید است بجای تبعیت! و این خطا موجب پیدایش مالیخولیائی شده که نفاق مذاهب را پدید آورده است که باطنی جاهلانه و کافرانه لباس عارفانه بر تن می کند. در اینجا شاهد بروز قطامه و ابن ملجم هستیم که خود را با فاطمه(ع) و علی(ع) اشتباه گرفته اند.**

**۹۸- اینست که توده بشری (ناس) در طول تاریخ دورانها به جبر و قهر این ظهورات الهی دچار می شود و به جبر تحول می یابد به قهر و غضب حق! اینست که از رحمت محمدی، فمینیزم پدید می آید. همانطور که از هویت موسوی هم فرعونها رخ نمودند و پاپها که زن را شیطان می دانستند که تنها رسالت وجودیشان تولید مثل نران است. و اینست که امروزه زنان بکلی منکر این غریزه خود شده و با زنانگی خود در نبردند در حالیکه اساس ظهور رحمت هستند.**

**۹۹- دین محمد، ظهور «لا» است و لذا زن کافر منکر «ال» (مرد) شده است زیرا می بیند که بخودی خود می تواند امکان وجود و ظهور داشته باشد! و اینست که ظهور لا که موجب انشقاق و انشعابش از کلمه ال+ لا شده دعوی اصالت وجود زنانه (فمینیزم) دارد و خود چون اله خودنمائی کرده است که: من بخودی خود قابل پرستش هستم!**

**۱۰۰- اینست که آخرالزمان عرصه انشقاق و جدائی ال و لا است. و این زمینه ظهور همجنس گرائی است و انهدام ازدواج و خانواده!**

**۱۰۱- «من عاشق این امر هستم که دیگران عاشق و بنده و پرستنده من باشند»: و بدینگونه و بواسطه چنین منطق شیطانی است که خود را عاشق می پندارم! این اساس القای ابلیس جهت واژگونسازی و مالیخولیای بشر است. هر کسی می خواهد دیگران عاشقش باشند و با این احساس امر بر او مشتبه می شود که پس این خود اوست که عاشق دیگران است. این مالیخولیای ابلیسی قبل از هر جائی در رابطه آدم- حوائی رشد کرده است و عاقبت این دو را به طلاق تاریخی- وجودی کشانیده و لا را از ال جدا کرده است و این همان قلمرو نفاق در مذاهب است.**

**۱۰۲- یک انسان منافق کسی است که در جانش لا از ال جدا شده است ولی این جدائی را آشکار نمی کند و تظاهر به وحدت می کند هم در عرصه دین و هم خانواده!**

**۱۰۳- ال عاشق لا است یعنی هو عاشق هی است یعنی مرد عاشق زن است و لذا معرف و هستی بخش اوست. زیرا هیچ زنی بدون عشق یک مرد دارای هویت و احساس وجودی نیست.**

**۱۰۴- و زن، عاشق این عشق مرد بخویش است و این را عشق می نامد و لذا خود را عاشق می خواند. و این اساس مالیخولیای زن در تاریخ بوده است. و مرد هم در عشقش به زن، قصد تصاحب و بندگی او را داشته است و بدین طریق از عشقش ساقط شده است زیرا به کامش نرسیده است. و لذا حلقه اتصال ال و لا پاره شده است و هر یک خودش را می پرستد. این خودپرستی زن را از زنانیت و مرد را هم از مردانگی ساقط کرده است. این سیر تاریخی و ظلمانی رابطه ال و لا می باشد.**

**۱۰۵- اگر الله را ال + اله بگیریم این معنا محسوس تر است. یعنی هر مردی (ال) در رابطه با یک زن (لا) است که الله را می یابد که کلمه وجود است.**

**۱۰۶- زن، لا است یعنی ناز و انکار و نفی محض است. و این عشق مرد به اوست که لا را اله می کند و ال را به اله پیوند می زند و کلمه الله در رابطه رخ می نماید که عرصه وجود است.**

**۱۰۷- چون عشق آدم- حوائی بدلیل مالیخولیا و سلطه و ظلمی که حادث می شود از هم می گسلد هر یک اراده می کند که دیگری شود تا مثلاً از طرف مقابلش بی نیاز شود. ال سعی می کند لا شود پس واژگون می شود همانطور که این دو به لحاظ حروف هم معکوس یکدیگرند پس هر کدام که بخواهد دیگری شود وارونه و سرنگون می شود زن در مردواری و مرد هم در زن واریش! یعنی این استقلال خصمانه و مالیخولیائی مترادف واژگونی است.**

**۱۰۸- پس تاریخ بشر بدین لحاظ دو مرحله ای بوده است: تاریخ معرفه و تاریخ نکره! تاریخ معرفه تا ظهور اسلام است و تاریخ نکره با ظهور اسلام آغاز شده و در آخرالزمان کامل می شود که تاریخ ظهور «لا» است که زن است و لذا آخرالزمان ظهور پدیده های نکره و مجهول و مجعول و حیرت آور و نامعلوم است و لذا سراسر سرگشتگی و پریشانی است.**

**۱۰۹- فلسفه تاریخ و تاریخ فلسفه مربوط به قلمرو ظهور ال (معرفه) است که عصر مردسالاری است. ولی آخرالزمان فلسفه تاریخ ندارد زیرا اصلاً فلسفه ندارد و تنها فلسفه اش نیهیلیزم است که نیچه پیامبر آن نامیده شده است.**

**۱۱۰- زیرا «لا» از ال جدا شده است و لذا آخرالزمان قلمرو ظهور لای محض است!**

**۱۱۱- با اینکه ظهور اسلام محمدی بطور کلی عرصه هی اللهی است که ظهور زن است ولی تا هزاره اولش هنوز هواللهی در حال تکامل بود که ظهور مرد است که تکمیل دوره تاریخ قبل از اسلام محسوب می شود. ولی مسئله برابری زن و مرد و سپس اصالت زن (فمینیزم) از چند قرن اخیر آغاز شده است که قلمرو جوشش آخرالزمان و مذهب اصالت «لا» است و پیدایش نیهیلیزم و آنارشیزم و فاشیزم!**

**۱۱۲- و باید دانست که اوج گیری عرفان اسلامی در قرن هفتم که ظهور جمال هی اللهی حق است که عارفان پروردگارشان را به جمال حوائی دیدار کردند اساس پیدایش رنسانس اروپا و مسئله برابری زن و مرد و سپس اصالت زن می باشد. آن**

نور هی اللهی چون در روح عوام الناس وارد شد و به اندیشه کافران رسید موجب پیدایش فتنه های آخرالزمان گردید. همانطور که قرآن موجب هدایت و رحمت برای مؤمنان است و موجب خسران و رسوائی کافران و منافقان!

۱۱۳- باید دانست که ظهور عارفان واصل در جهان اسلام از قرن چهارم به بعد مترادف با اوج دوران سیاه قرون وسطی در اروپا بود که زنان مؤمنه را بعنوان جادوگر در میادین شهر به آتش می کشیدند و زن مظهر شیطان به حساب می آمد. پیدایش برابری زن و مرد و فمینیزم در اروپا به انتقام آن دوران سیاه بود و عین حق و عدالت الهی! این انتقام هی از هو می باشد در قلمرو ظلمت و جهل مردمان کافر!

۱۱۴- انسان آخرالزمان و جوامع و تمدن آخرالزمانی محل ظهور اشد اضداد است و براستی هر جلوه ای از آن مظهر هستی نیستی است و تعین کلمه الله (ال + لا): در اشد ارتباطاتش قطع رابطه و تنها و مطرود است، در اوج رفاهش ناراحت و رنجور است، در اوج بیمه هایش دچار اشد ناامنی است، هر چه که پیش تر می رود و رشد می یابد دچار هراس و انحطاط شدیدتری است، در اوج آزادی دچار اشد احساس اسارت است و هر چه مساوی تر می شود بیگانه تر و عدوتر می شود و هر چه جهان مدرن، علمی تر یعنی معروفتر و معرفه ای تر می شود نکره تر و مجهولتر و پریشانتر می گردد و پوچتر!

۱۱۵- ال و لا از یکدیگر جدا شده تا هر یک با توسل به کلمه الله، وجود یابد! و کل بشریت جبراً بدین سو می رود هر چند که عامه این جداشدگان به تنهائی کوس انالحق می زنند در دام وسوسه های شیطان! ولی مؤمنان و ذاکران بسرعت در دریای رحمت کلمه الله بر خلق جدید انسان وارد شده و عین قرآن می شوند. در طی طریق ظهور هو و هی و ها به انسان کامل می رسند که مظهر کامل کلمة الله است.

۱۱۶- چون باران رحمت ببارد از خارستان خار برآید و از گلستان هم گل! اشقیاء و فاسقان را محل ظهور قهر و غضب الهی می سازد و مؤمنان و پاکان را هم محل ظهور رحمت و محبت و عدالت و علم او می سازد.

۱۱۷- انسانهای الهی نیز یا مظهر هو هستند و یا مظهر هی و یا ها! و انسان کامل مظهر این سه تجلی است از برای مردمان بسته به نیاز و طلب و مرتبه وجودشان!

۱۱۸- در ادبیات عرفانی شاهد حکایاتی حیرت آوریم که بیانگر حقایق مذکور است و آن اینکه برخی از شاهدان، اولیای الهی و عارفان واصل از مردان را گاه بصورت زنی زیبا و آسمانی می دیدند همانطور که برخی از زنان عارفه بصورت پیرمردانی شهود می شدند.

۱۱۹- پس در دین محمد، کمال اینست که مرد به ضد خودش در خود برسد که همان رسیدن ال به لا می باشد که الحاق به حوائیت و امیت وجود است. همانطور که کمال زن اینست که بر لای وجودش یعنی بر ناز وجودش فائق آمده تا به ال وجودش ملحق شود که آدمیت و رجلیت اوست. اینست که در قرآن کریم وقتی سخن از رجال می رود نه مرد است نه زن. بلکه مردانی هستند که بقدرت کلمه الله به حوائیت جان رسیده اند و زنانی که به آدمیت جان رسیده اند.

۱۲۰- این الحاق ال به لا و بعکس برای اهل ایمان و معرفت به راه و روشی ویژه خودشان است و برای عامه مردمان جاهل هم همین است که در جهان مدرن شاهدیم که مردواری زن و زن واری مرد است که امری کاملاً فیزیکی و نهایتاً هورمونی و ژنتیکی است که به زور دارو و تقلید و نمایش و تلقین و جراحی های پلاستیک انجام می شود که راه و روشی دوزخی می باشد.

۱۲۱- و برخی هم به تقلید از معارف آثارمان و وقایع ماورای طبیعی زندگیمان و تلقین آداب و رفتارهایمان سعی بر رسیدن به کمال دارند که خطرناکترین روشهاست که همه عارفان بزرگ از جمله مولوی از این نوع تقلید برحذر داشته اند و خود علی(ع) هم می فرماید که هر که از ما تقلید کند کافر می شود و هیچکس به قصد عارف شدن، عارف نشده است.

**۱۲۲- بدان که کلمة الله و سائر اسماءالله بعنوان اسم محض است که مؤنث (هی) هستند ولی بعنوان صفات و افعال و اراده خلاق، مذکر یعنی هو می باشند مثل هوالسمیع، هوالعلی، هوالحکیم وغیره!**

**۱۲۳- همانطور که زن تماماً جمال است و مرد هم کمال است که صفات و افعال و خلاقیت اوست. پس هی الله در تجلی اش جمال است و آن جمال مؤنث است. ولی هوالله در تجلی سراسر صفات و افعال و خلاقیت است.**

**۱۲۴- برای همین است که زن بایستی به سوی کمال حرکت کند که تجلی صفات و افعال الهی است و مرد هم بسوی جمال امیت خود که مقام امامت است که در ظاهر سکون و قرار و انفعال است که امام زمان مظهر کمال آن است همانطور که رسول اکرم درباره علی فرموده است که: ای علی تو چون خانه کعبه هستی که مردم بسویش روند و او بسوی مردم نرود! و این مقام امامت و امیت و جمال است.**

**۱۲۵- بدان که کلمه الله جامع همه کلمات و اسمای الهی است. و هر یک از اسمای الهی دارای جمال و جلال و کمالات است در بی نهایت درجات به تعداد موجودات و مخلوقات عالم و آدمیان!**

**۱۲۶- هر یک از اسمای الهی تا به جمال نیایند و شهود نشوند در عرصه خلق جدید به صفات و جلال و کمال درنمی آیند و معنایشان درک نمی شود. ولی آنکه امامی حیّ دارد که به درجه ای مظهر کلمة الله است دیدار جمالش در هر ملاقاتی جلوه ای از جمال یکی از اسماء الله است. چرا که اصلاً جمال هر انسانی فی الذاته جامع همه اسمای الهی و علوم لدنی و امّ الکتاب است. و جمال عارفان آئینه این اسماء و کلمات است.**

**۱۲۷- همانطور که کلمة الله دارای سه تجلی هی و هو و ها می باشد هر یک از اسماء الهی نیز چنین است مثل رحمن، حکیم، کریم وغیره! «قسم به اصناف ثلاثه». قرآن-**

**۱۲۸- بدان که کلمه الله، زبان را نافذ و بالغ می کند و ذهن را دیالکتیکی و خلاق و متفکر می سازد و دل را منقلب ساخته و زیر و رو می نماید.**

**۱۲۹- کلمه الله ذاتاً عالی است یعنی فرارونده است یعنی اکبر است پس این کلمه با هر معنا و صفت و عملی که همراه باشد آنرا تعالی می بخشد و بالا می برد. مثل ضریب ثابتی است که با هر چیزی موجب برکت و افزونی آن می شود. و این ضریب ثابت در هر فردی بسته به قدرت ایمان اوست.**

**۱۳۰- و بدان که تفکر خلاق و توحیدی که از دوگانگی خیر و شر فرامی رود مختص انسانهائی است که اندیشه و قلوبشان با کلمة الله مأنوس است. و بدان که اصل وحدت اضداد که بستر حرکت جوهری در عارفان است جز بقدرت کلمة الله به جریان نمی افتد که مظهر یگانگی ال و لا یعنی بود و نبود است زیرا خداوند آن عدمی است که اصل وجود است و جهان مخلوقاتش عین عدم است که یگانگی خداوند با خلقش عین بودِ نبود می باشد. که در کلمة الله همچون قدرتی جادوئی حضور دارد به همین دلیل است که اگر براستی دلی این کلمه را با تمام احساسش مخاطب سازد جمال آنرا دیدار می کند.**

**۱۳۱- کلمات الهی جادوئی ترین پدیده های عالم وجودند. چگونه است که آدمی اسمی را بر دل و جانش جاری می سازد و جمال این اسم را در بیرون می بیند. همانطور که در روایات دینی آمده که خداوند هم نخست کلمات را آفرید و سپس این کلمات بودند که عالم محسوسات را پدید آوردند. یعنی کل قدرت خلاقه خداوند در کلماتش حضور دارد.**

**۱۳۲- و اما کلمه خدا (الله) و همه نامهای دیگرش، کلمات دل هستند. زیرا اگر بخواهیم دل را در انسان توصیف کنیم همان توصیفی را بکار می بریم که درباره کلمة الله گفتیم یعنی بودِ نبود! زیرا دل آن نقطه عدمی- ازلی حق در کالبد بشر است: عدم در وجود یا وجود در عدم! زیرا همه احساسات عمیق بشری تبلوری از وجود عدم یا بودِ نبود هستند. به همین دلیل عشق که شدیدترین احساسات است خواستن نخواستن است!**

**۱۳۳- پس کلمه خدا و خاصه الله چون بر دل نشیند خلقت جدید آغاز شود با دیدار و بیعت ازلی: الست بربّکم! اینست که بسم الله سرآغاز هر خلقتی است. و هر که با اسم الله در دلش کاری را آغاز کند خلاق می شود و آن کار بدعت و کرامتی در زندگیش خواهد بود.**

**۱۳۴- ولی وای بر کسانی که به قصد مکر و جنگ با خدا و رسول و مؤمنان روی به خدا می کنند و اقامه صلوة می کنند و الله الله می نمایند: فویلٌ للمصلین! زیرا خداوند بدین طریق شیاطین را بسویشان می فرستد تا آنها را در ستم و تجاوز به غایت برسانند و رسوا سازند. بهرحال خداوند به اینان نیز پاسخ می دهد.**

**۱۳۵- در سوره ماعون آشکارا کسانی که اموال عمومی را غارت می کنند و آنرا از دسترس مردم خارج می سازند و به یتیمان و فقرا توجهی ندارند و بلکه آنان را به بندگی می کشند از طریق صدقه ای که می دهند و از دوستی و محبت با فقرا بیزارند را دشمنان دین خدا خوانده و نمازشان را ریائی می نامد و فریاد و غضب خدا نصیب آنان می شود: فویلٌ للمصلین!**

**۱۳۶- دوستی و محبت با فقرا و بی کسان و انصاف در توزیع اموال عمومی چه ربطی به نماز دارد؟ زیرا کسی را که دلی زنده و لطیف و رئوف نیست چگونه کلمه خدا را در جان خود جاری می سازد. چگونه آب در سنگ خارا نفوذ کند؟ این دوستی و محبت و رحمت به زیردستان و درماندگان و یتیمان است که دل را زنده و لطیف و لایق و مستحق پذیرش کلمة الله می سازد زیرا کلمة الله جز از درب دل در وجود آدمی جاری نمی شود و اثر نمی کند. دل تنها کانونی است که می تواند کلمه خدا را دریابد اگر زنده باشد. و دل جز به محبت و رحمت زنده نمی شود و لذا کلمه الله همواره با صفات رحمن و رحیم است که مهربانی و بخشندگی است یعنی کلمه الله از رحمت و محبت است و بسوی کانون رحمت و محبت می رود که دل انسان است.**

**۱۳۷- کلمة الله دلهای شقی و بی رحم و ظالم را هم به یاری شیطان به غایت شقاوت می کشاند تا بدینگونه از فرط شقاوت متلاشی گردد و بشکند تا در آن حیاتی پدید آید. «دلهای مردمان را می بینی که چون سنگ سخت و بلکه سخت تر از سنگ است ولی بناگاه نهرهای آب از آن فوران می کند.» قرآن- دل آدمی یا به نور زنده می شود و یا به نار! یا به نور رحمت و محبت و یا به آتش قهر و غضب حق! فویلٌ للمصلین!**

**۱۳۸- پس اسم الله بهرحال خواننده اش را بسوی رحمن و رحیم می برد. آیا رحمن و رحیم کیست و چیست و رحمت چگونه است؟**

**۱۳۹- در قرآن کریم آمده است که خداوند بواسطه رحمتش هر چیزی و کل جهان را وسعت می بخشد. پس رحمت، استراحت و عیش نیست بلکه توسعه و تعالی مرزهای وجود و آفاق جان است. و وسعت و ظرفیت جان آدمی لااقل به اندازه کل کائنات و هفت زمین و آسمان است. و این وسعت جز از درب رحمت الله حاصل نمی آید در دو وجه رحمن و رحیم! که این همان دو وجه کلمه الله یعنی ال و لا است! بود و نبود! ماده و معنا، صورت و سیرت، دنیا و آخرت، واقعیت و حقیقت، ارض و سماء، حد و بی حدی! زندگی و مرگ!**

**۱۴۰- عالم ارض، دنیا، کائنات، محسوسات، زندگی، غرایز، عالم موجودات و همه ارزشهای نهفته در آن تجلی رحمانی الله است که داده های الهی به بشر است. و خداوند بدینگونه خودش را به بشر معرفی کرده است: ال!**

**۱۴۱- آخرت، مرگ، فنا، ایثار، بلاها، نعمات، شکست ها، امراض، جهادها، فلاکتها و هر آنچه که طبیعت غریزی بشر را خوش نمی آید تجلی رحیمیت الله است: لا! یعنی بازپس گیری داده ها از بشر!**

**۱۴۲- رحمانیت الله، نزولات و داده های الهی به بشر است در عالم محسوسات! و رحیمیت هم عروج و رجعت و از خودگذشتن و انفاق و بلایاست!**

**۱۴۳- و فقط در جریان عروج و از خودگذشتن و بازپس دادن یافته های رحمانی است که حقیقت آن داده ها و داشته ها و یافته های رحمانی، دریافت می شود که آن آخرت و معنای دنیا و زندگیست! و این همان وسعت و تعالی و حرکت بسوی لامتناهی و بی حدّ است.**

**۱۴۴- از ال به لا می رسیم یعنی از رحمان به رحیم می رسیم و سپس در اوج این لا شدن و نفی شدن و فنا شدن است که به ال + لا (الله) می رسیم! این همان سیر لا اله الا الله است.**

**۱۴۵- ال همان «خود» هر کسی است و لا هم از خودگذشتگی و تقوا و انفاق است. و آدمی تا از خود نگذرد به جاودانگی خود نمی رسد. و این معنای توسعه بواسطه رحیمیت است. گذشتن از رحمانیت و الحاق به رحیمیت! «مؤمنان کسانی هستند که خود را به خدا معامله می کنند». قرآن-**

**۱۴۶- بدان که کل تاریخ بشر و اسرار جهان و معارف دین خدا در بسم الله الرحمن الرحیم متمرکز و قابل استخراج است.**

**۱۴۷- اینکه خداوند از هر چیزی یک زوج آفریده است این زوج ها رحمانی- رحیمی است و ال- لائی!**

**۱۴۸- «و اوست ظاهر و باطن» یعنی رحمن و رحیم هر دو هموست. یعنی ماده و معنای هستی اوست. یعنی بود و نبود اوست. یعنی شناخته و ناشناخته اوست.**

**۱۴۹- آخرالزمان عرصه ظهور کلمه الله است. همه مشغول معرفی و اثبات خویش هستند (ال) که نفی و باطل می شوند (لا). و آنانکه نفی خود را تصدیق و اثبات کردند و توبه نمودند محل ظهور کلمة الله می شوند و به امام زمان می پیوندند و از انهدام لائی آخرالزمان می رهند.**

**۱۵۰- تکنولوژیزم صورت دوزخی بودِ نبود است و همه فرآورده های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن. آزادی ای که خصم آزادی است و دموکراسی که دشمن مردم است و ارتباطاتی که ضد ارتباطات روحی بین افراد و جوامع بشری است. و هر ارزشی ضد خویش است و این بودِ نبود است و عدم وجود! و این حاصل غلبه و ظهور کلمه الله است از افراد و جوامع و تمدنهائی که ضد الله هستند و یا منافقند و مصداق فویلٌ للمصلین می باشند!**

**۱۵۱- دیالکتیک رحمانیت و رحیمیت در نفوس بشر آخرالزمان اکثراً موجب ابطال و فروپاشی ارزشها و هویتهاست. و در انگشت شماری از مؤمنان اهل ذکر که کلمة الله را در خود جاری ساخته اند موجب تجلی عرفانی متافیزیک در فیزیک شده است و این توسعه و تعالی وجود در احاطه رحمت خداوند است. رحمانیت حق در قلمرو کفر و نفاق به عرصه تکنولوژیزم رسیده و در حال ابطال و انهدام پیروان خویش است که از رحیمیت روگردان هستند و اینان اهالی استکبارند که امپریالیزم جهانی غایت سرنوشت آنهاست که بدست خود در حال نابودیست درست در زمانی که خود را بر اریکه اثبات (ال) مطلق می بیند سرنگون می شود یعنی لا می گردد. ولی آنانکه این واقعه را درک نموده و حقش را تصدیق نموده و توبه می کنند مشمول رحیمیت شده و بر کرامت و برکت و وسعت و امنیت کلمة الله وارد می شوند و از دوزخ تکنولوژیزم و مدرنیزم خارج می شوند و اینان حزب الله هستند که بر آستانه تجلی جمال کلمه الله قرار دارند که جمال حقیقت محمدی و علوی است. آنچه بیان شد گزارش تجربه خود اینجانب در تعامل و تقابل با تکنولوژیزم است.**

**۱۵۲- گسست و جدائی ال و لا از یکدیگر در همه روابط و فعل و انفعالات بشر آخرالزمانی اساس ابطال و انهدام و خودبراندازی قهارانه عصر ماست که در هسته مرکزی آن جدائی زن و مرد و انهدام ولایت زناشوئی قرار دارد که همان ولایت ال بر لا می باشد. زیرا ال موجب معرفی و هستی معنوی لا است همانطور که مرد خالق معنوی زن است و زن در زیر نگاه ولایت مرد است که زن می شود. پس این جدائی همان جدائی ماده و معنای هر چیزی در این دوران است و هر چیزی فاقد حرف معرفه است و لذا از هر چیزی جز یک لای محض باقی نمی ماند که محکوم به نابودی است. «همه چیز نابود است الا جمال پروردگار.- قرآن- و جمال پروردگار از کلمه الله رخ می نماید و کلمه الله در بشر مدرن اکثراً تجزیه و متلاشی شده است. ولی ظهور کلمه الله که مؤنث است موجب سقوط بشر مدرن در مادینگی و عورت زنانه شده است و لذا**

**مردان نیز بسوی زن واری می روند و کل این تمدن مدرن در مادینگی ساقط می شود و مادینگی را هم نابود می سازد و این از میان رفتن رحمت است از تمدن تکنولوژیزم که سراسر شقاوت و استکبار است.**

**۱۵۳- در حالیکه جمال حوا (زن) از کلمه الله متجلی شده و عروج می کند زنان فمینیست از جمال ساقط شده و در عورت خویش منهدم می شوند!**

**۱۵۴- صورت بشری، جمال نفس ناطقه اوست و همه نفوس بشری هم از نفس واحدی هستند که واحدش الله است. پس جمال کلمة الله در دو صورت ال- لائی و رحمان و رحیمی از مرد و زن آشکار شده است که صورت مرد دنیاست و صورت زن هم آخرت است یعنی صورت زن معنای صورت مرد است و لذا مرد عاشق بر زن است یعنی ماده در جستجوی معنای خویش است و معنا از رحیمیت برمی خیزد و لذا مرد بایستی دنیای رحمانی خود را فدای معنای رحیمی زن کند بی مزد و منت و مکر و ستمی! ولی مرد در این عشق مکر و ستم ورزیده و زن هم در آخرالزمان دست به انتقام زده است.**

**۱۵۵- زن لای وجود است و لذا همه دنیا و ارزشهای دنیوی مرد را می گیرد و او را از دنیا پاک و پوچ می سازد و او را بر آستانه آخرت و حقیقت قرار می دهد. و این رسالت رحیمی زن در قبال هویت رحمانی مرد است.**

**۱۵۶- اگر تعاملی صادقانه و متقیانه و متقابلی بین زن و مرد رخ نماید مرد به لا می رسد و اللهی می شود و زن هم به ال می رسد و اللهی می شود. و این آستانه حرکت جوهری بقدرت کلمه الله است زیرا بدون توسل به این کلمه نمی توان این رابطه را عاقبت بخیر نمود.**

**۱۵۷- رابطه کلی بین والدین و فرزندان هم عین رابطه بین ال و لا می باشد. که این رابطه اگر بر دین الله عمل کند به اللهیت وجود می رسد وگرنه ال و لا از هم جدا می شوند که ال تبدیل به ماده قهار می شود و لا هم تبدیل به معنائی بی معنا!**

**۱۵۸- پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی به اسم (بسوی) خدائی که می دهد و بازمی ستاند! «خداوند همه چیز را پدید آورده و دوباره بازمی گرداند.» قرآن- این آیه ای که در قرآن کریم بارها آمده است بیان دیگری از دو اسم رحمان و رحیم است و اصلاً همه اسمای الهی یا رحمانی هستند و یا رحیمی و یا در آن واحد حامل این دو معنای دیالکتیکی در بطن خویشند!**

**۱۵۹- یعنی همه اسمای الهی یا «ال»ی هستند و یا «لا»ئی و یا حامل هر دو وجه می باشند و اللهی!**

**۱۶۰- در آخرالزمان رحمانیت خداوند بر بشریت به غایت خود رسیده است و لذا بشر در جهانخواری روی به کهکشانها نموده است و کوس انالحق می زند زیرا رحیمیت پروردگارش را بکلی منکر است و بلکه از آن به عنوان اشد مکرهایش بهره می گیرد که دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و برابری در رأس این مکرهای رحیمی قرار دارد و لذا به اشد مکر خدا مبتلا شده است و عذابهایش از زمین و آسمان! و اتفاقاً از بطن اشد رحمانیتش، مکر بشر را بخودش برمی گرداند یعنی از بطن تکنولوژی که دوزخ اوست که بدست خود بشر بپا شده است.**

**۱۶۱- در تفاسیر کهن اسلامی نیز رحمانیت خدا دال بر رحمت عامه و رحیمیت او بمعنای رحمت خاصه اش بر مؤمنان تلقی شده است که بطور کلی درست است ولی رحمت خاص مؤمنان تماماً نعمانی و بلائی و انفاقی و جهادی و ایثاری است و از خود گذشتن کامل. «مؤمنان حقیقی کسانی هستند که تمامیت خود را به خدا معامله کرده اند و اینان بهترین تجارت را کرده اند». قرآن-**

**۱۶۲- بدان که رابطه امام و مأموم یا مراد و مرید هم رابطه ال- لائی است که چون مرید لا شود در مرادش به عرفات (ال) رسد و خداوند دیدار شود همانطور که خود می فرماید «هرگاه که کسی را ولی خود قرار دادید اگر صادق باشید خداست که حاکم و شاهد بر شماست.» قرآن- و یا «چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می شود.» چون لا به دیدار ال رود الله دیدار می شود. و چون الله معبود است پس این رابطه بایستی قلبی و محبّانه باشد.**

**۱۶۳- مرد صورت رحمن (ال) است و زن هم صورت رحیم (لا)! و چون این دو بر مودّت و ولایت و تقوای الهی قرار گیرند الله دیدار می شود همانطور که در سوره بقره آمده است.**

**۱۶۴- ولی ابلیس بین این دو عداوت و جدائی افکند. چگونه؟ صورت این دو در حال چین و چروک برداشتن بود یعنی رحمانیت روی به رحیمیت داشت و طراوت جوانی در حال کاهش بود. ابلیس گفت: «آیا می خواهید شما را چون فرشتگان سازم تا جاودانه شوید و هرگز پیر نشوید؟ پس بسوی شجره روید.» قرآن- اول اینکه آن دو را از صورت رحمانی و رحیمی نادم ساخت و این کفر نعمت عظیمی بود. و سپس وعده داد که به صورت فرشتگان درآیند که هرگز پیر نشوند ولی صورت فرشتگان، صورت اللهی نیست. پس بر مقام خلافت اللهی خود کافر شدند و بسوی نژاد و نژادپرستی و تولید مثل و فرزندپرستی رفتند تا همواره جوان و جاودان بمانند! و بدینگونه وعده ابلیس محقق نشد و کافر گشتند و رابطه اللهی خود را از دست دادند و از بهشت خدا که حضور خدا بود بیرون شدند.**

**۱۶۵- اگر امام صادق(ع) صورت بشر را جامع کلمات الهی و امّ الکتاب و عصاره اسماء و علوم می خواند پس جمال رحمان و رحیم است. پس وای بر آدمی که بخواهد صورت خود را با فرشتگان عوض کند. و این ترفند ابلیس در بشر است که امروزه اساس جراحیهای پلاستیک است که شیطانی ترین و ضد خدائی ترین علوم و فنون است که حتی بشر را از فرزندپرستی و شجره هم بی نیاز نموده و دچار خسران دنیا و آخرت ساخته است که صورت الهی را از او گرفته است بقدرت تکنولوژی!**

**۱۶۶- «تنها گفتن "دوستت دارم" مثل اینست که هیچ چیز گفته نشده باشد.»- این سخن ناب در باب محبت ما را به یاد آن کلام الهی در قرآن می اندازد که «خداوند برتر از آنست که به وصف درآید.» اینست که ما مکرراً ادعا داریم که خداوند همان عشق و محبت و دوست داشتن است. یعنی در هر رابطه ای که خدا هست آن رابطه قابل وصف نیست و هر که خواهد آنرا محدود در اوصاف و صفاتی کند که به تصرفش آورد و خودی کند محبت را نابود کرده و خدای از رابطه رفته است. یعنی کلمة الله از رابطه رفته است زیرا عشق پدیده ای مؤنث است زیرا کلمه خدا مؤنث است و همین کلمه است که در عاشق و معشوق به جمال نوری متجلی شده است. به همین دلیل مثلاً وصفی که مولوی از عشقش به شمس می کند توصیفی کاملاً مؤنث از دختری مطلقاً مقدس و زیبا و رند و نابودکننده منیت عاشق است یعنی لا کننده ال است.**

**۱۶۷- هر کجا که عشقی در جمال و جلال رخ می نماید حضور ظهور کلمه خداست و اگر عشق در جهان اسلام به خلاقترین نوعی در تاریخ متجلی شده است از برکت کلمة الله است. و لذا مثلاً دیوان شمس تبریزی را عاشقانه ترین و نیز دیالکتیکی ترین اثر عرفانی در جهان می یابیم تا آنجا که حتی برخی از سخنگویان ماتریالیزم دیالکتیک به این باور رسیده اند که بانی دیالکتیک نه هگل بلکه مولوی بوده است حدود شش قرن قبل از هگل و مارکس! و این دیالکتیک خلاق و عروجی و جادوئی کلمة الله (ال + لا) است که نهایتاً بر دیالکتیک فائق آمده و بنیاد هر چه دوگانگی را برمی اندازد در ظهور جمال هی الله!**

**۱۶۸- عاشقان و عارفان اسلامی که به نور کلمة الله رسیده اند برپا کننده بزرگترین عرش های عشق الهی در تاریخ بشر بوده اند که نورش امروزه چشم جهانیان را خیره و مجذوب خود ساخته است و این نور کلمة الله است.**

**۱۶۹- کلمه خدا (خودآ) فقط بخودآورنده دلها و جانهاست ولی کلمه الله، بخود می آورد و سپس ال خود را به رویاروئی با «لای» خود می کشاند و در این نبرد دیالکتیکی ال- لائی است که هر چه جز جمال پروردگار در قلمرو جان آدمی می سوزد و بر باد می رود.**

**۱۷۰- نبرد و اتحاد ال- لائی در جان همان رابطه دیالکتیکی آدم- حوائی است که نبرد و صلح بین دنیا و آخرت، ماده و معنا، مرگ و زندگی و بود و نبود را رهبری می کند. و این کارگاه خلق جدید به نور عشق است که برپا شده و هدایت می گردد.**

۱۷۱- عشق در قلمرو سائر مذاهب الهی هرگز از خیر و شر فرانمی رود یعنی غایت حق جوئی همان فرقان است که رویاروئی حق و باطل می باشد. ولی فقط در عشق های قلمرو عرفان اسلامی است که از دیالکتیک فرامی رود و یگانگی بود و نبود یعنی قرآن رخ می نماید و آن به قدرت کلمه الله است. به همین دلیل است که عشق در همه مذاهب غیراسلامی محکوم به ابطال و عین باطل تلقی می شود زیرا پایان هر عشقی شکست و خیانت و فراق است. ولی در عشق اللهی است که در اوج فراق، وصال رخ می نماید و جمال کلمة الله شهود می شود. داستان شیخ صنعان یکی از مشهورترین بیان این حقیقت است.

۱۷۲- پس بدان که در جهان اسلام هم آنانکه عشق عرفانی و لقاءالله را انکار و عداوت می کنند هنوز قرآنی نشده و کلمة الله در جانشان قرار نگرفته است و حداکثر فرقانی هستند ولی محمدی نیستند.

۱۷۳- بدان که انسانهای اللهی در تاریخ اسلام پس از پیامبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت بسیار اندکند و همانهائی هستند که معروف به صوفیان حق می باشند از حلاج و ابن عربی و مولوی و بایزید و عراقی و روزبهان و رابعه عدویه و طاهره قرة العین و امثالهم. فقط اینانند مظاهر کلمة الله و انسانهای قرآنی! و هر که این انسانها را درک و تصدیق نکند در آخرالزمان اسیر پوچی و نیستی و انهدام و خودبراندازی می شود و از درک امام زمان هم عاجز و غافل می ماند و بر خلق جدید وارد نمی شود.

۱۷۴- «خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی»! و این کل راز بدبختی ها و جنون و جنایات بشر است. دو رزق و روزی داریم: رحمانی و رحیمی! رحمانیت قلمرو روزیهای نهاده شده است و رحیمیت هم قلمرو روزیهای ننهاده می باشد. ولی این همانست. یعنی آنچه که زمانی نهاده شده بود بناگاه برداشته می شود و اگر آدمی بیدار نباشد به جدال با رحیمیت رزق خود برمی خیزد. زیرا آن رزق و روزی جاودانه و پاک و اخروی که توشه حیات جاوید است از رحیمیت برمی خیزد یعنی آنچه را که یافته بودی بدهی و اگر از دست دادی بدنبالش نروی و جدال نکنی. چرا که بالاخره همه روزیهای نهاده شده با مرگت از میان می رود.

۱۷۵- و جز بقدرت عشق نمی توان رحیم شد و جاودانه! بنگر که توصیف بهشت در قرآن کریم عین وصف عیش های دنیوی در کمال است بصورت و ظاهر! ولی به ماهیت و باطن چیز دیگریست. این همان گذار از رحمانیت است بسوی رحیمیت! بقدرت عشق که ظهور کلمه الله است. بهشت حاصل گذار از رزق رحمانی است.

۱۷۶- اکثر مردمان در مسلمانی خود نیز حتی در غایت رعایت شریعت هم از رحمانیت فراتر نمی روند و جانشان حداکثر گویای بسم الله الرحمن است و نه بسم الله الرحمن الرحیم!

۱۷۷- آنانکه تلاش در جاودانه سازی رحمانیت جان خود دارند دوزخی می شوند یعنی آتشین! زیرا رزق رحمانی ظاهراً نهاده شده و باطناً رزق ننهاده است چون بر آتش است همانطور که جهان طبیعت به لحاظ ماهیت بر آتش قرار دارد. پس رزق رحمانی در نهاد انسانی قرار نمی گیرد پس ننهاده است الا اینکه از دست و دل برود و رحیمی شود تا در دل قرار گیرد یعنی بهشتی و نوری شود.

۱۷۸- همانطور که تا دست و دل از معشوق نکشی و منزه نگردی معشوق تو نوری نمی شود و ناری است و تو را می سوزاند زیرا روزی ننهاده است. تا ال تسلیم لا نشود فطرت و نور وجود رخ نمی دهد و کلمة الله در جان شکوفا نمی گردد.

۱۷۹- از آنجا که هیچکس نیست که عشق را تجربه نکرده باشد پس هیچکس نیست که کلمة الله بسراغش نیامده باشد و بر او نتابیده باشد. ولی اکثراً عشق را محدود و محصور در توصیف و تعریف نفسانی خود کرده و آنرا منی نموده تا معشوق را به تملک خویش آورند و بدینگونه رابطه را از این نور محروم ساخته و ظلمانی می سازند. ولی اگر تقوای الهی را رعایت کنند جمال کلمة الله را دیدار می کنند. قرآن- در این دیدار است که فرق و فراق و فرقان به غایت رسیده و قرآن رخ می نماید. که فراسوی خیر و شر و بود و نبود است و بلکه ظهور جمال واحده بودِ نبود است.

۱۸۰- «خداوند اهل تقوا را خود تعلیم می دهد.» قرآن- آنانکه در عشق تقوا پیشه کنند تحت تعلیم خداوند درمی آیند و به فرقان می رسند و در این فرقان از ابتلای به مالیخولیا و تملک یکدیگر مصون می مانند و چون تسلیم این فرقان شوند و دست از تجاوز به یکدیگر بکشند به قرآن می رسند و کلمة الله رخ می نماید. یعنی از غایت تقوا به تقرب و توحید می رسند. این همان کلام رسول عشق(ص) است که عصمت در عشق را قلمرو شهادت می خواند.

۱۸۱- عاشق (ال- مرد) عارف بر معشوق (لا- زن) است چون مصدر حرف معرفه ال می باشد ولی متأسفانه اکثراً از این عرفان سوء استفاده می کند و به وسوسه های شیطانی دچار می گردد که آن اراده به تملک معشوق است. معشوق نیز از این معروفیت خود در نزد عاشق دچار وسوسه ناز (لا) شده و به انکار عاشق می پردازد و این کید عظیم اوست که دمادم عاشق را به چالش می کشد تا عشقش را در مادیت و رحمانیت به اثبات برساند و جاودانه سازد و لذا از رحیمیت عشق محروم می گردد و بجای ظهور کلمة الله، ظهور شیطان محقق می شود!

۱۸۲- به یاد می آورم که در نخستین ایّام نزول روح و ذکر، جرأت بر زبان راندن کلمه الله را نداشتم زیرا احساس نابودی می کردم و لذا به سائر اسمای الهی بسنده می نمودم که هر یک از آنها نیز خود موجب موت های مکرر می شد و زندگیهای برتر! در آن واقعه بود که به عظمت جادوئی کلمة الله پی بردم که چون بر دل نشیند براستی کن فیکون می سازد و هستی را به نیستی می کشاند و از نیستی، هستی دگر می آفریند. پس بدان که کلمه الله، خالق است. «در ازل جز خدا نبود و خدا هم یک کلمه بود و آن کلمه، الله بود». حدیث قدسی-

۱۸۳- اگر سئوال اینست که چگونه می توان به حیاتی از دل رسید که کلمة الله را پذیرا شود و هستی را نور نماید و نور وجود را به کمال برساند «پروردگارا نورم را کامل فرما» قرآن- پاسخ جز تقوا و اطاعت از واجبات و ترک محرمات نیست. مپندار که با تقلید از این بنده و یا هر عالم و عارفی می توانی به معنویتی برسی جز شیطنت! و این معارف فقط برای آنست که ارزش و اهمیت هستی بخش دین محمد(ص) واضح تر شود نه اینکه راه و رسم جدیدی بنا گردد.

۱۸۴- همه ال های شخصیت و زندگانیت را به تیغ لا دمادم بزن تا به ال های برتر و عالیتری برسی و این رسیدن از راه تقلید و تلقین هم حاصل نمی آید بلکه از تجلیات کلمة الله وجود را به رحمتش فرامی گیرد و توسعه و تعالی می بخشد. و این یعنی تقوا و جهاد اکبر! و مبادا که در این جهاد از دین خدا سبقت گیری و بخواهی از محمد(ص) هم مقدس تر باشی!

۱۸۵- اگر امامی حیّ داری صادقانه اطاعت کن و با اوامرش مکر و بازی مکن. و اگر نداری خاشعانه شریعت را گردن بنه تا به امامی برسی و چون رسیدی مأمور به اطاعتی نه تقلید و تلقین و همذات پنداری و خیالبافی و رؤیاپردازی از نسخه های سائر بزرگان دین! و بدان که امر پیروی از مراجع دینی که به غلط مشهور به مراجع تقلید شده اند همان اطاعت از ولی امر و عالم دینی بعنوان امامی زنده است در درجات! بزرگان دین مراجع تقلید نیستند بلکه مراجع تبعیت هستند و راهنمائی در سلوک معنوی! و اما مسئله اصلی اینست که تقلید مربوط به فروع عبادی است نه اصول عقیدتی و عملی. و همه در اصول به بن بست رسیده اند.

۱۸۶- امروزه همه پیروان مذاهب الهی و از جمله مسلمین در فروع دین مشکلی ندارند و بلکه اتفاقاً در اصول نظری دین و اصول عملی شریعت به بن بست رسیده اند یعنی در فهم حقیقت توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت و نیز در اجرای مبانی اخلاقی همچون صدق و عفت و محبت و دوری از ربا و ریا و زنا و مسکرات دچار سرگردانی و تردیدند و بلکه اصلاً از ربا و ریا و زنا و ابتلای به مخدرات و مسکرات قانونی و غیرقانونی رهائی ندارند. و کسی نیست که این مسائل بنیادی دین و اخلاق و فطرت و عقلانیت را در آخرالزمان تبیین و تعین بخشد و بگوید که اصلاً چه خبر است و آخرالزمان یعنی چه و تکلیف چیست!

۱۸۷- اوصاف و تعاریف تاریخی و سنتی اصول و مبانی نظری و عملی دین در آخرالزمان خود بخود محکوم به بطالت هستند و با نگاهی بر جوامع مدرن اسلامی بوضوح این بطالت مشهود است. برای انسان مدرن، صادق زیستن و عفیف

بودن و ریا نکردن و باوفا بودن از مردن سخت تر است. در چنین وضعی چگونه می توان حتی به لحاظ ذهنی به توحید و نبوت و معاد باوری داشت و این باور را پاسداری نمود. اینست مسئله!

۱۸۸- تکنولوژیزم سیطره حاکمیت قهار شقاوت است زیرا حاکمیت بیرحم آهن و بتون و برق و بمب و ماهواره و امواج رادیواکتیو بر تن و جان انسان است. در قلمرو این شقاوت چگونه می توان رحمت الهی را حمل نمود و حقوقش را ادا کرد؟ اینست مسئله!

۱۸۹- مدرنیزم سیطره برون افکنی بی قید و شرط نفس است یعنی بی تقوائی و بولهوسی مطلق! که موتور محرکه این مدرنیزم ارتباطات تکنولوژیکی و تکنولوژی ارتباطات است از تلفن و ماهواره تا اتومبیل و هواپیما و اینترنت. حال در چنین وضعیتی چگونه می توان تقوا پیشه کرد و نفس اماره را مهار نمود؟ اینست مسئله!

۱۹۰- در شرایطی که نفوس و قلوب و ارواح بشری از درون و برون به تسخیر اشیاء و شیاطین جن و انس درآمده است و شیاطین آریل بلاوقفه در جان آدمی وسوسه می کنند چگونه می توان خدای را به یاد آورد و کلمه خدا را به دل رساند؟ اینست مسئله!

۱۹۱- خداوند از شقی ترین و کافرترین و مفلوکترین گروهها و طبقات و اقوام بشری نمایندگان و شاهدانی را به نزد این بنده آورد تا با حجت ها و بینات و معارف توحیدیش آنهم از درب اشد رحمتش و شفاعت و کرامتش آنان را به دین خدا دعوت کنم که تقریباً اکثر این افراد و خانواده ها در لحظه سقوط و هلاکت ابدی قرار داشتند که خداوند مرا بسویشان برد. ولی اکثر آنان پس از نجات و شفای از صدها مرض جسمی و نفسانی و رسیدن به ثبات و آسایش و آرامش بتدریج مدعی بنده شدند و دچار این باور که گویا اصلاً بطور مادرزادی از اولیای الهی و برترین افراد و اقوام بشری بوده اند که به اینجا رسیده اند. و اینک بایستی به ریاست و رهبری بر جهان برسند. که این مصداق اشد غرور و مالیخولیای حاصل از رحمت و کرامت خداوند است. و آنگاه که آنان را دعوت به اقامه صلوة و حجاب و عفت و تقوا نمودم عداوتشان آشکار شد که آن عداوت با کلمة الله است از وجه رحیمیت و لای الله! یعنی رحمانیت حق را بهمراه معارف قرآنی بر آنان عرضه کردم ولی طالب خلق جدید انسانی نشدند و: رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموخت بیان را. قرآن- «چنین بود که عذاب دوزخ آنان را فراگرفت.»- «و اینست دوزخی که تکذیبش می کردند.» رحمن۴۳- پس خلق جدیدشان در دوزخ آغاز می شود!

۱۹۲- بدان که خلق جدید انسانی و تعلیم قرآن و بیان حاصل گذار از رحمانیت به رحیمیت است یعنی گذار از ال (معروفیت ها و داشته ها و منیت ها) به لا! زیرا بشر در قلمرو خلقت رحمانی حداکثر یک حیوان دوپای شرور و جهانخوار است. ولی خلقت رحمانی در تعلیم قرآنی است که بر عرصه رحیمیت وارد می شود و موجودیت حیوانی بشر توسعه و تعالی می یابد و هستی بیرونی و طبیعی اش تأویل به هستی باطنی و روحانی می شود و این تأویل جهان به قرآن است. یعنی انسانی کردن جهان!

۱۹۳- در حدیث قدسی، خداوند می فرماید که: «ای انسان کل جهان هستی را برای تو آفریدم و تو را برای خودم!» یعنی انسان برای کلمه الله آفریده شده است و جهان برای کلمه انسان! یعنی تبدیل و تحویل و تأویل جهان به انسان است و انسان به الله!

۱۹۴- تبدیل و تنویر آنچه که هست (ال - رحمان) به آنچه که نیست (لا - رحیم). و این تحول ماده به معناست. زیرا آنچه که هست جهان طبیعت است و آنچه که بظاهر نیست خداوند رحیم است.

۱۹۵- سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است آشکارا سوره تنویر جهان طبیعت است یعنی رحیمی کردن رحمانیت است. و رحمان دعوت به رحیم می کند و لذا می فرماید: جز جمال پروردگار، مابقی نابود است.

۱۹۶- درب ورود به قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است. مجموعه آثار ما به لحاظی جز تعلیم رحمان و رحیمی قرآن و شرح بسم الله الرحمن الرحیم نیست و حدود بیست سال پیش این درب با تعین و تأویل کلمة الله آغاز شد در کتاب قرآن الساعه که تبیین آخرالزمانی و قیامتی (الساعه) قرآن و اسلام است یعنی راه خروج از مکان و زمان. «ای جماعت جن و انس اگر می توانید از اقطار و مرزهای زمین و آسمان (مکان و زمان) خارج شوید ولی نخواهید توانست الا به یاری یک سلطان (امام)» رحمن۳۳- و این خروج از قلمرو رحمانیت به قدرت سلطانی که رحیم است و او امام است که امام زمان است که بر زمان است و خارج از مکان (غیبت). این همان هشدار امام علی(ع) است به مؤمنان آخرالزمان که: ای مؤمنان هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادا کردن حقوق اسلام به غایتش برسید و از آنجا برای خدا خروج کنید.

۱۹۷- این خروج از اقطار مکان و زمان همان نجات از فتنه و دوزخ و نابودی آخرالزمانی است به یاری امام زمان! به یاد می آورم که یکی از علما و مفسرین مشهور سالها پیش از این آیه مذکور و لفظ «سلطان» را تعبیر به سفینه فضائی نموده بود؟!

۱۹۸- بدان که جز به نور کلمة الله که نورالانوار قرآن است راه نجاتی از دوزخ آخرالزمان و قیامت دوران نیست. و بدان که سرچشمه این نور هم خود امام زمان است که مظهر کلمه الله است. همانطور که بی امام را صلوة نیست زیرا نور کلمة الله نیست پس نماز انسان بی امام بی نور است و بلکه درب ظلمات است که خداوند هشدار و فریاد فویل للمصلین را بر آنان نازل فرموده است.

۱۹۹- اگر رسول خدا(ص)، نماز را نور چشم خود نامیده است این نور در وجود امامش تجسم و تعین یافته است و لذا امام را هیکل نوری می خوانند که این نور کلمه الله است.

۲۰۰- خدا نور آسمانها و زمین است که این نور رحمان است ولی موجب هدایت نیست. طبق همین سوره نور، آن چه موجب هدایت است نور علی نور است که نور رحیمی است از یک انسان قرآنی که نور کلمة الله را برمی تاباند که نور یک انسان اللهی است.

۲۰۱- صورت ظاهری قرآن و آیاتش، رحمانی است و لذا کل قرآن جز تذکر خلق عالم در طبیعت زمین و آسمانها نیست. ولی بواسطه نور کلمة الله و علم قرآنی است که باطنش رخ می نماید که رحیمی است و آن بیان بهشت متقین است که باطن طبیعت رحمانی است. ولی چون به غایت و مطلع قرآن برسی جمال کلمة الله است که مشهور به عروس قرآن است. و تا به این جمال نرسی قرآنی و توحیدی و اللهی نشده ای. پس اگر خود چنین نشده ای اقتدا و اطاعت کن از کسانی که این راه را با قرآن طی کرده اند و قرآنی شده اند. ولی برحذر باش از اینکه در جرگه مقلدانِ عارفان و اولیای الهی باشی که این بدترین سرنوشت است و سقوط در درک اسفل است.

۲۰۲- در آخرالزمان از دین خدا جز کلمة الله باقی نمانده است که مظهرش هم بقیة الله است و هر که بقدرت بقیة الله به کلمة الله متصل شد رستگار است و توان تقوا و عفت و عزّت و حفظ وجودش را دارد و می تواند از اقطار مکان و زمان بسوی خدایش عروج و خروج نماید.

۲۰۳- فقط از دعاهائی که از ائمه اطهار(ع) برایمان باقی مانده می توان براستی حضور و ظهور کلمة الله را از وجودشان دریافت خاصه دعای جوشن کبیر و دعای سحر که براستی خود الله از زبان انسان سخن می گوید که آدمی برای دریافتش بایستی بارها بمیرد و زنده شود تا سعه صدر یابد تا این مفاهیم عرشی را حمل نماید. این کلمة الله است که از بقیة الله سخن می گوید.

۲۰۴- آخر زمان و آخر مکان کجاست؟ و آخرین کلمه کدامست؟ و آخرین پناهگاه کیست؟ و آخرین موجود چه کسی است؟ آنگاه که دیگر کسی نمی تواند مثل خود را تولید کند تا در مثلث ادامه یابد یعنی انقطاع فرهنگی و روانی و آرمانی و عقیدتی و عاطفی بین نسل ها! انقطاع رابطه والدین با فرزندان. و انقطاع رابطه زن و مرد! آخرالزمان خانواده و نژاد و تاریخ! و در آنروز جز خدا یار و پناهی نیست! و در آنروز جز کلمه خدا، مخاطبی ندارد. در آنروز «خدا» آخرین کلمه است.

و جز خدا هم بر روی زمین وجود ندارد. بقیة الله! و مابقی همه نابودند جز جمال پروردگار که دارای تجلیات و کراماتی بی انتهاست! در آنروز هر که کلمه خدا را خالصانه بر زبان آورد دیدار می کند البته اگر بتواند و شیاطین چنین توان و امکان و امیدی به او بدهند! در آخرالزمان هر کسی غایت و نهایت و پایان خویشتن است و جز خودش نه جائی دارد و نه فردائی. اینک یا به نور کلمه خودآ بر خود وارد می شود و یا بدست خود بسوی نابودی خود می رود. در آخرالزمان جز با کلمه خدا نمی توان بخود راه یافت زیرا خود به تسخیر اجنه و شیاطین درآمده است. کلمة الله، کلمه آخر است کلمه ای که تنها راه نجات خویشتن است اگر بر زبان آید!

۲۰۵- در آخرالزمان «خود» از دست رفته است، پس از خودآ نیز جز «آ» باقی نمانده است. یعنی ال که معرفه وجود است زدست رفته و وجود هر کسی یک لای ابدیست و معرفه وجود جز بقیة الله نیست که یک انسان الی است و او جز علی نیست که می تواند لای تو را به ال بازگرداند و تو را اللهی کند.

۲۰۶- در آخرالزمان بدون اتصال قلبی با بقیة الله نمی توان کلمة الله را در دل جاری کرد مگر اینکه انگشتر سلیمانی به انگشت اهریمنی گردد. اینست که در آخرالزمان کلمة الله بر زبان دو جماعت است: مردان الهی و مؤمنانشان و نیز دجالان و پیروانشان. یکی نوری و دیگری ناریست.

۲۰۷- «آیا کسی هست که درمانده مضطری را که چون دعا کند اجابت نماید.» قرآن- در آنروز هر که الله را بخواند جز بقیة الله به دادش نرسد. و هر که بقیة الله را نخواند الله را نخوانده است. این آیه برای اینجانب بارها محقق شده است.

۲۰۸- پس کلمة الله جز در اتصال روحی با بقیة الله مولّد نور و روشنائی نیست که بسوی بهشت راه می نماید. ولی بدون بقیة الله، مولد نار است و ظلمات که بسوی دوزخ می کشاند. و این دو راه و رسم خلق جدید است و مردمان خود به یکی از این دو راه می روند!

۲۰۹- «آیا ندیدی کسی را که هوای نفس خود را خدا می خواند.» قرآن- این خواندن مولد آتش است.

۲۱۰- خداوند در عهد و وفای بین انسانها حضور دارد. انسان غیرمتعهد و خودمحور و بولهوس و بی وفا، انسان بی خداست و الله الله گفتن او عین فراخوانی اجنه و شیاطین است. همانطور که بقول رسول اکرم، نمازی که موجب نزدیکی به خدا نشود موجب نزدیکی به شیطان می شود. «از هر چیزی زوجی آفریدیم تا به یاد آورید». قرآن-

۲۱۱- خداوند در ضدیت هائی حضور دارد که محتاج یکدیگرند که اشد آن رابطه آدم- حوائی است.

۲۱۲- خداوند در اتحاد و یگانگی ال ها و لاها شناخته و دیدار می شود. و هر ال- لائی یک وحدت اضداد است مثل زن و شوهر، والدین و فرزند، رئیس و مرئوس، امام و مأموم، مراد و مرید، خریدار و فروشنده، تولید کننده و مصرف کننده، دولت و ملت، حاکم و محکوم، ارباب و رعیت، عاشق و معشوق، شاه و گدا و... و اینست زوجی که خداوند به آن سوگند یاد کرده است. اینست که خداوند نه من است نه تو بلکه اوست!

۲۱۳- دشمنانی که محتاج یکدیگرند: ال + لا! و خداوند اوی رابطه است یعنی «ه» الله است: هی، هو، ها! چون ال و لا با یکدیگر به صلح و اتحاد برسند و این همان عمل صالح است که پس از ایمان آمده و درب ورود به هدایت است که با لقای الهی آغاز می شود.

۲۱۴- هر زوجی یک ضد و نقیض است و یک ال- لا است که چون به صلح و اتحاد با یکدیگر برسند اوی رابطه (ه) پدید می آید و کلمة الله رخ می نماید. و این «ه» رابطه همان محبت است که حضور اوست و بدینگونه است که «ه» به ال+ لا افزوده می شود که عبودیت و پرستش حق است در رابطه.

۲۱۵- «خداوند شما را از خودش برحذر می دارد.» آل عمران۳۰- برخی از این آیه چنین استنباط می کنند که نبایستی درباره خداوند و هویت الهی تفکر و تأمل کنیم در حالیکه آیه بعدی این استنباط را باطل می سازد: «خداوند شما را از

**خودش برحذر می دارد و خدا به بندگان رئوف است. بگو اگر خداوند را دوست می دارید پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد...» یعنی مسئله ارتباط مستقیم با خدا و اطاعت مستقیم از او عین کفر است و لذا بلافاصله می فرماید «بگو خدا و رسولان را فرمان برید پس اگر روی گردانیدند خداوند کافران را دوست ندارد.» آل عمران۳۲- یعنی ادعای رابطه مستقیم با خدا و اطاعت از خود او عین بولهوسی و خودپرستی است و هوای نفس را خدا می نامند.**

**۲۱۶- یعنی خداوند را جز بواسطه انبیاء و اولیاء و مؤمنان و مردمان و مخلوقات خدا نمی توان شناخت. «گنجی پنهان بودم چون دوست داشتم خود را آشکار کنم پس خلق را آفریدم و بدینگونه خود را معرفی کردم». حدیث قدسی-**

**۲۱۷- خداوند را بایستی بواسطه آیاتش شناخت مخصوصاً اشرف آیاتش یعنی انسان و اشرف انسانها یعنی انبیاء و اولیاء و امامان!**

**۲۱۸- البته خداوند هرگز به آدمی امر نفرموده که به او فکر کنیم بلکه فرموده که درباره خودمان تفکر کنیم زیرا او در ما و از رگ گردن بما نزدیکتر است و لذا گفته اند هر که خود را شناخت خدای را شناخته است و نه بعکس.**

**۲۱۹- بلکه خداوند بارها بما توصیه کرده که او را به یاد آوریم نه اینکه درباره وجود او تفکر و تعقل و تحقیق کنیم.**

**۲۲۰- آیا براستی به یاد آوردن خداوند از طریق اندیشه درباره او حاصل می شود؟ اندیشه درباره صفات و افعال و اراده او؟ مطلقاً! از طریق کلمة الله و سائر اسمای او که خودش در نزد ما امانت نهاده است! چون نامش را بر زبان آوریم اگر دلمان زنده باشد و در مصادره اجنه و شیاطین و خناسان نباشد یادش در دلمان پدید می آید! و این از معجزه و جادوی کلمة الله است. او نورش را در کلمه اش نهاده است: مرا با هر یک از نامهایم که دوست دارید بخوانید: الله، رحمن و یا هر اسم دیگری... .**

**۲۲۱- خداوند به عقل و علم شناخته نمی شود و غایت علم به خدا اینست که به یقین باور کنی که به علمت او را نخواهی شناخت که این حد از باور خود برترین حد علم بشر است. ولی او را می توان به دل درک و احساس نمود و به چشم دل هم دیدار کرد که این غایت شناخت بشر از خداوند است.**

**۲۲۲- ولی تا قبل از درک و دریافت قلبی خدا و دیدارش، خداوند در رابطه های اضدادی قابل شناخت است آنگاه که اشد ضدیت به محبت انجامد. «آنانکه ایمان آورده و خود را به صلح رسانیدند و در جستجوی لقای پروردگار صبر کردند قابل هدایت هستند. و هر که بخواهد او را دیدار کند وقت دیدارش خواهد رسید». قرآن-**

**۲۲۳- اینست که دوست داشتن دشمنان غایت فضیلت بشر است زیرا در این دوستی خداوند حی و حاضر و قابل شهود است.**

**۲۲۴- به یقین اعتراف می کنم که اکثر دیدارهای الهی برای اینجانب در صبر و تحمل و ستاری و محبت و مودت با شقی ترین منکران و دشمنانم رخ نموده است آنهم در غایت محبت من و شقاوت آنان!**

**۲۲۵- همه کافران و منکران و متکبران و کذابان و ظالمان و فاسقان و جاهلان مظاهر «لا» هستند و همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و مؤمنان هم مظاهر «ال» (عرفات) می باشند. چون این ال ها با آن لاها به دوستی و یاری برای حق برخیزند ال به لا متحد شده و الله رخ می دهد. و اگر برترین آیات و شهود و معراج الهی برای محمد(ص) و علی مرتضی رخ نمود بدلیل غایت محبت و خدمت و رحمتشان درباره شقی ترین مردمان روی زمین بود چرا که بقول قرآن «اعراب در کفر و نفاق بدترین مردمانند».**

**۲۲۶- هر لائی بر یک ال شناخته و معرفی می شود همانطور که هر چیزی بر ضدش شناخته می شود. و سرّ وحدت اضداد و وحدت وجود از همین روست که خداوند رخ می نماید که بودِ نبود است و اشد اضداد هم تضاد بین بود و نبود است: ال+لا+ه! و چون «ه» از غایت اتحاد پدید آمد حقیقت هی اللهی یا هو اللهی یا ها اللهی آشکار می شود.**

**۲۲۷- این یک فرهنگ و طرز فکر بغایت زشت و جاهلانه است که هنگامی که دین خدا و احکام و معارف الهی تبیین به عقل و حکمت و معرفت بشری می شود چنین استنباط شود که پس آدمی در قبال خداوند و دین رسولانش هیچ تعهدی ندارد و لااکراه فی الدین تبدیل به کل دین می شود و بولهوسی عین دین تلقی گشته و بلکه عرفان هم خوانده می شود. از اینجاست که اینهمه تهمت به عرفا و حکیمان الهی نسبت داده شده و همه شان متهم به الحاد گشته اند. گویا عقلانی و عرفانی کردن دین، یعنی بی دینی! چنین تصور و استنباطی از کجا و چرا حاصل می شود؟ گویا اطاعت از خدا و رسول فقط به جبر و جهل کورکورانه ممکن است و آنگاه که عقل و روشنائی به میان آید دیگر تعهدی باقی نمی ماند! این عین کفر و حماقت و حقارت بشر است و مذهب اصالت جهل! این مهمترین معما و مسئله تاریخ مذاهب و تقابل بین دین و عرفان است.**

**۲۲۸- اصلاً دستگیری و محاکمه اینجانب دقیقاً بر اساس چنین استنباطی پدید آمده است. وقتی عظمت و اهمیت و عمق نماز هزار بار بیشتر معلوم و مفهوم شود آیا این مسئله بایستی موجب ترغیب مردم به نماز شود یا ترغیب به ترک نماز؟ وقتی اهمیت حجاب و عفاف به لحاظ وجودی و روحانی فهم شود آیا رغبت مردم به حجاب و عفاف را بیشتر می کند یا کمتر؟ وقتی وحی انبیای الهی به عقل و معرفت بشری تبیین شود که چه واقعه عظیمی است آیا ایمان به رسولان الهی را بیشتر می کند یا موجب کفر و انکار می شود؟ ووو... .**

**۲۲۹- عقل و وجدان بشری حکم می کند که وقتی دین و امور غیبی به بیان عقلی و عرفانی بشر درآید بایستی دین در بشر جدی تر و عمیق تر گردد و رغبت مردم به معنویت شدیدتر شود. ولی اگر نتیجه عملی از چنین معارفی معکوس از آب درآید آدمی به این نتیجه می رسد که آنانکه بواسطه این معارف ترک دین و شریعت کرده اند منافق بوده اند پس ترک نفاق کرده و کفرشان عیان شده و این خود یک رشد و اصلاح و صدق در دین و جامعه است که هم ارزش دینی دارد و هم دنیوی!**

**۲۳۰- پس باید گفت نور عقل و حکمت و عرفان در دین بزرگترین خصم شرک و نفاق و ریا و بازی با دین و معنویت است.**

**۲۳۱- اصلاً نفاق همان خلاء رابطه بین انسان و خداست بدلیل عدم درک و فهمش درباره عبادات و احکامی که انجام می دهد. پس این نفاق تماماً از جنس تاریکی و جهل و نفهمی است. پس بدان آنانکه عقلانیت و حکمت و عرفان را دشمن دین می دانند و برعلیه بزرگان عقل فتوای ارتداد صادر می کنند براستی امامان نفاق هستند که از جهل مردم تغذیه می کنند.**

**۲۳۲- پس ارزش و رسالت تبیین عقلی- عرفانی کلمة الله را که قلب و رأس و مقصد دین و هدایت است دریاب و آنرا سهو مگیر تا وقتی کلمة الله را بر زبان می آوری بفهمی که چه می گوئی! بدان که شیطان عبادی فقط از راه تاریکی و جهل است که بر قلوب عابدان در حین عبادت وارد می شود.**

**۲۳۳- این یک فرهنگ ظلمانی بغایت غلیظ و ریشه داری در جوامع بشری از جمله مسلمین است که فهمیدن را ضد دین می دانند و این تصوری غریزی شده است که هر خردمند حکیمی را ملحد می دانند و دین عقلانی را اجرائی نمی دانند این همان مذهب اصالت حماقت است که لباس تقدس بر تن کرده است.**

**۲۳۴- عقلانیت و حکمت و معرفت دینی همان علم رحمت و هدایت است که غایت رحمت خدا را که همان دین اوست آشکار می سازد و چون انسانهای شقی و کافردل اینهمه رحمت خدا را درمی یابند به کرم او غرّه شده و دیگر بقول معروف برای خدا و رسولش شلغم خُرد نمی کنند.**

**۲۳۵- اگر دین محمد، دین کمال نعمت و رحمت بر عالمیان است و بس فقط بدلیل عقلانی و علمی و عرفانی بودن کتاب و مکتب اوست. در قرآن کریم بیش از پانصد بار از تفکر و تعقل و تعلّم و ادراک و شعور سخن رفته است که بدین لحاظ کمترین شباهتی به سائر کتب آسمانی و دینی ندارد.**

**۲۳۶- پس آنانکه عقلانیت و معرفت دینی را برنمی تابند که یا آنرا ضد دین می دانند و یا بواسطه آن از اطاعت دینی سر برمی تابند و بولهوسی را لااکراه فی الدین می نامند و کوس انالحق می زنند جمله ظرفیت رحمت خدا را در دین محمد ندارند و ضد رحمت هستند و لذا مشمول قهر و غضب خدا واقع می شوند بواسطه عمل خودشان! چه در لباس تشرع و چه تصوّف!**

**۲۳۷- یکی از آشنایان روزی اعترافی کرد که مرا برای مدتها به فکر فرو برد و آن اینکه: وقتی آدم اسرار صلوة و روزه، تقوا و عبادت را بداند دیگر نسبت به انجامشان بی میل می شود! این همان مذهب اصالت حماقت در دین است که دین را همچون راز مگو می خواهد و بس! این همان کارگاه تولید خرافات در تاریخ فرهنگ بشر است.**

**۲۳۸- در حقیقت حرف این جماعت ضد رحمت اینست که: حالا که خدا و دینش را شناختیم دیگر قابل پرستش و اطاعت نیست! حرف اینها اینست که: ما فقط خدای ناشناخته و دین فهم ناشده را می پرستیم. یعنی: فقط جهل خودمان را می پرستیم. «هوای نفس خود را خدا می خوانند». قرآن کریم-**

**۲۳۹- اینان خدای رحمت که از رگ گردن نزدیکتر است را نمی خواهند و فقط خدای جبار و قهار را می پرستند که در دسترس و مفهوم و معروف نباشد. یعنی خدای پشت بام آسمان را. «کافران می گویند خدا در جائی بسیار دور است.» قرآن- پس این خدای کافران است و خدای جبار و قهار است. پس دشمنان عقلانیت و معرفت دینی فقط عاشق قهر و غضب و جهنم هستند و دشمن رحمت و بهشت اویند زیرا بقول رسول خدا «بهشت جایگاه عاشقان علم علی است.» پس رحمت و بهشت سراسر علم و عرفان و حکمت است.**

**۲۴۰- پس از این منظر ملایان جهل پرست و صوفیان فاسق هر دو در یک رده و ماهیت هستند و آن خصومت با رحمت خداست که عین علم و عقل و حکمت و عرفان اوست. زیرا این ملایان باعث و بانی مذهب اصالت حماقت منکر علم و عقل و عرفان حق هستند ولی صوفیان فاسق و پیروانشان این رحمت را برعلیه خدا و رسول بکار می گیرند و دینش را انکار می کنند.**

**۲۴۱- آنانکه عقلانیت و معرفت دینی را برعلیه خود دین خدا بکار می گیرند و بجای اطاعت خالصانه تر به انکار احکام می رسند در حقیقت برعلیه وجدان و عقل خود اقدام می کنند و لذا اینان را پس از مدتی اسوه های حماقت و جهل و جنون می یابی! و این عذاب طبیعی اطاعت نکردن از عقل خویش است. و اینان هستند که خداوند بر چشم و گوش و دلهایشان مهر می زند و آنان را کور و کر و لال و احمق می کند ولی بواسطه عمل خودشان. «خداوند به کسی ظلم نمی کند بلکه خودشان به خود ظلم می کنند». قرآن-**

**۲۴۲- پس بدان که رحمتی جز علم و عقل و حکمت و عرفان و شعور دینی نیست و علمی هم جز علم رحمت نیست! چرا که علم یعنی علم بر اشیاء. و عالم اشیاء عالم رحمان و رحیم است و جهان هستی مخلوق رحمت اوست. پس جهان شناسی جز رحمت شناسی نیست. پس علمی که به رحمتی از خدا نرسد علم نیست بلکه علم بغی است و یا بازیچه است.**

**۲۴۳- اگر بشر مدرن اکثراً مظهر اشد شقاوت و ظلم و قهر و غضب الهی شده است بدین دلیل است که به عقل و علم خودش عمل نمی کند و این عین رحمت ناپذیری است و غضب پرستی و شقاوت جوئی! زیرا بزرگترین مشکل بشر مدرن نادانی نیست بلکه بی عملی به دانائی خویش است. زیرا بشر مدرن داناترین بشر کل تاریخ است.**

**۲۴۴- زیرا عمل کردن به عقل و علم خویش موجب سعادت و آرامش و نظم و سلامت و عزت نفس است که همه رحمت است. پس بشر مدرن دشمن رحمت است. زیرا رحمت حاصل جاری شدن عقل و علم در نفس بشر است.**

**۲۴۵- آنکه به وجدان بیدار و عقل و شعورش عمل نمی کند مجبور است که مغز و دل و روانش را سرکوب و لگدمال و نابود سازد و این همان واقعه شقی و سنگدل و قسی القلب شدن بشر است بدست خودش!**

**۲۴۶- اگر شاهدیم آنانکه به معرفت دینی و حکمت و عرفان نظری کلانی رسیده و به آن عمل نکرده و پس از مدتی تبدیل به اشقیای دوران می شوند از همین روست!**

**۲۴۷- پس بدان که شقاوت و بی رحمی و سنگدلی رابطه مستقیمی دارد با علم و عرفان بی عمل.**

**۲۴۸- حال اگر الله، منشأ رحمت مطلقه است در دو وجه رحمانی و رحیمی، معرفت بر کلمة الله، بزرگترین قلمرو رحمت مطلقه است. پس این رساله بزرگترین سرچشمه جوشش رحمت لامتناهی خداوند است. زیرا «الله» کلمه رحمت است و رحمت همه کلمات است و ارحم الراحمین همه کلمات!**

**۲۴۹- و این را نیز بدان که انسانهای صاحب کرامت و شفاعت و رحمت الهی همان حاملان علم و عرفان و حکمت الهی هستند و رحمت مخلوق حکمت است که به قول قرآن مولد خیر کثیر است.**

**۲۵۰- این بدیهی است که هیچ چیزی جز از طریق علم آن چیز، حاصل نمی آید. و رحمت هم جز بواسطه علم رحمت بدست نمی آید. و علم رحمت هم جز حکمت و عرفان حق نیست. «و براستی که ایشان را کتابی دادیم که علم رحمت و هدایت را به تفصیل بیان کرده است از برای کسانی که ایمان می آورند و انتظار نمی برند مگر تأویلش را...». اعراف۵۳-۵۲**

**۲۵۱- بدان که سوء استفاده از علم و حکمت و عرفان برعلیه دین به مثابه غایت شقاوت و ستم بشر در حق خودش می باشد.**

**۲۵۲- اکراه و اجبار در دین که اساس انحطاط و تباهی بشر است (آیةالکرسی) چگونه از میان می رود؟ اصلاً ریاکاری و جبر در عملی حاصل این مسئله است که انسان می پندارد که اگر آن را انجام ندهد به بدبختی و زیانی دچار می شود بی آنکه علت و چگونگیش را بداند و فهم کند بلکه اینگونه به او گفته و تلقین شده است. حال اگر بفهمد که همین عمل اجباری و ریائی باعث زیان و بدبختی است و انجام ندادنش کم ضررتر است چه می کند؟ و یا اگر بفهمد که انجام این عمل سراسر خیر است و خیرش بسیار برتر و بیشتر از تصور سطحی اوست آنگاه به اختیار آنرا انجام می دهد. پس علم و دانائی است که اجبار و ریای دینی را از میان برمی دارد که دین را یا خالصانه و صادقانه و بااختیار می کند و یا از میان برداشته می شود و زیان نفاقش پیشگیری می شود.**

**۲۵۳- اگر آدمی دارای این باور باشد که اگر نماز بخواند به بهشت می رود و اگر نخواند به جهنم می رود و بدین منطق نماز بخواند بی تردید از این نماز جز نفاق و جهنم نصیبش نمی شود آنهم در درک اسفل که بدترین دوزخ است. ولی اگر آدمی بر نماز علم یابد آنگاه آنرا رحمت می یابد نه تهدید و حق حساب به خدا!**

**۲۵۴- آنانکه لااکراه فی الدین را مترادف بولهوسی و نفس پرستی می گیرند و هر احاطه و نظارت و مهار و تربیت نفس خود را اکراه و اجبار و ریا می خوانند و صداقتی جز فحشاء و بی تقوائی و بی عصمتی سراغ ندارند بی تردید به سرعت به غایت کفر خود می رسند و قیامتشان برپا می شود. و این از برکت و رحمت حیرت آور همین لااکراه فی الدین برای کافران است که با خود خدا هم مکر می کنند.**

**۲۵۵- وقتی بشر می فهمد که خداوند کفر بی ریا را بر دین ریائی ترجیح می دهد اگر ذره ای شعور و شرف داشته باشد عاشق بر چنین خدائی می شود و با دل و جان به دینش سر می سپرد. پس کسی که با توسل به لااکراه فی الدین پشت به دین و تقوا می کند و کفر را می گزیند ذره ای صدق و شرف ندارد زیرا مشغول مکر با خداست بواسطه کلام خدا! و خدا هم با او مکر می کند که البته مکرش سراسر خیر است همانطور که ذکر شد!**

۲۵۶- و بدان که فقط و فقط به نور علم و عرفان حق است که می توان براستی نور لااکراه فی الدین را دریافت و دید که دین خدا جز به عشق ممکن نمی شود و این عشق هم محصول این علم و عرفان است.

۲۵۷- پس در حقیقت آنانکه با توسل به علم و حکمت و عرفان نظری خود را از دین و شریعت بی نیاز می یابند از شرک و نفاق بی نیاز و مبرا شده اند و نه از دین. یعنی از تجارت دینی و حق حساب دادن به خدا منزه شده اند. و این جهش بزرگی به سوی دین خالص و توحیدی است که همان لااکراه فی الدین می باشد!

۲۵۸- هیچ عذاب و شقاوت و بطالتی هولناکتر از شرک و نفاق در دین نیست که خداوند آنرا ظلم عظیم خوانده و مستوجب عذاب حتمی! پس چه رحمتی برتر از اینست که این عذاب عظیم از انسان پاک شود. و این به برکت و رحمت علم و عرفان و حکمت و معرفت دینی است.

۲۵۹- اگر چنین است پس علم و عرفان و حکمتِ رحمانی و رحیمی، غایت و اکمل رحمت است که اوج این رحمت همانا علم و عرفانِ کلمة الله است که سرچشمه رحمان و رحیم است.

۲۶۰- نفس ناطقه بشری عرش کلمة الله است پس اگر این کلمه عرشی بر عرش نفس ناطقه بشری به عقلانیت و ادراک منطقی درآید نفس را به عرش رحمن بالا می برد و قدرت کن فیکون می بخشد و اینست خلق جدید انسان با علم قرآن و علم بیان.

۲۶۱- بدان که خلق جدید انسان تماماً در نفس ناطقه اوست و ذات ازلی نطق این نفس جز کلمة الله نیست. پس چون این کلمه به صدا درآید ازلیت نفس آدمی گویا و شنوا شده است.

۲۶۲- و بدان که علم لدنی و حکمت و عرفان و اسرار قرآنی در رحیمیت حاصل می آید، در تن و جان جاری می شود و وجود را اللهی کرده و مستحق لقاءالله می سازد. و رحیمیت جریان بازپس دادن یا بازپس گرفتن همان داده ها و داشته های رحمانی است. اینست که خداوند متقین را تعلیم می دهد یعنی کسانی را که نفس خود را یعنی تمامیت منیت خود را به خدا تحویل داده اند و این آستانه رحیمیت است و استحقاق علم و عرفان قرآنی! و این واقعه تحویل ال به لاست و پیدایش کلمة الله در جان!

۲۶۳- انسان تا از خودش کاملاً مأیوس و منزه نشده باشد نمی تواند کلمه خدا را به تمام و کمال بر زبان آورد و مخاطب سازد.

۲۶۴- طبق روایات امام زمان هم که ظهور کند هیچ ارمغانی جز معارف و اسرار قرآنی برای بشر ندارد و اینست رحمت او بر جهانیان که نجات می بخشد! و جنات نعیم او محصول علومی است که برای بشر به ارمغان می آورد که جمله علوم قرآنی است و اسلام کامل و بالغ است.

۲۶۵- پس بدان که در آخرالزمان جز علم و حکمت و عرفانِ اسرار قرآنی نه عقل و دینی است و نه رحمت و هدایتی. و آن تأویل جهان به قرآن است و تعین قرآن در جهان! و جز این توهم و فریب است. اعراف ۵۳-۵۲

۲۶۶- امام زمان ظهور کلمة الله است پس آنانکه این کلمه را نشناسند چگونه امامشان را شناسند. امام زمان ظهور کامل رحمن و رحیم است. آنانکه رحمن و رحیم را نمی شناسند چگونه امامشان را بشناسند! امام زمان، ظهور رحمةً لِلعالمین است کسی که رحمت را نمی شناسد و جهانیت آنرا درک نمی کند چگونه امام زمانش را بشناسد. امام زمان امام علم و عرفان قرآن است پس جاهلان چگونه او را بشناسند! همه وزرای امام زمان غیرعرب هستند پس آنانکه اسلام و شیعه غیرعربی را نمی شناسند چگونه او را بشناسند!

۲۶۷- یک پژوهش آماری درباره کلمات متضاد در قرآن حقیقت عجیبی را آشکار کرده است و آن اینکه تعداد کلمات متضاد در کتاب خدا برابر است یعنی دنیا و آخرت، مرگ و زندگی، مرد و زن، فرشته و شیطان، سیئات و صالحات و غیره بطور

برابر در قرآن تکرار شده است و این امری اتفاقی نمی تواند باشد. این واقعیت بیان دیگری از تأویل و تعین کلمة الله است که هر معنا و پدیده ای در جهان جلوه ای از کلمه الله است در دو وجه متضادِ ال و لا: مرد و زن، مرگ و زندگی، روز و شب و امثالهم! و این تجلیات بودِ نبود است که ال مترادف بود است و لا هم مترادف نبود! و اینست که از هر چیزی یک زوج آفریده است.

۲۶۸- ولی بدان که این خداوند نیست که بطور اضدادی و یا بصورت مؤنث و مذکر و خنثی تجلی کرده است بلکه همانطور که خود در کتابش فرموده «برخی می گویند مسائل این کتاب سراسر در تضاد است. چنین نیست بلکه جمله امر واحدی است و صاحبان خرد می دانند.» و نیز می فرماید «از هر چیزی مؤنث و مذکر آفریدیم تا به یاد آورید.» این تناقضات و دوگانگی ها برای آنست که بشر به قدرت تفکر و تعقل و علم و عرفان به وحدت و توحیدش برسد یعنی برای شناخت خدا و دیدارش تلاش کند. و علت دیگر اینست که عالم هستی و از جمله انسان از عدم آفریده شده است و عنصر عدمیت را با خود داراست و مظهری از بود نبود و وجود عدم است.

۲۶۹- خداوند انسان را به علمش آفرید که همان رحمتش بود. انسان هم برای دریافت وجود خودش بایستی به همین علم برسد که علم رحمت است. و لذا امام علی(ع) فرمود آنکه خود را نشناخت نابود است. یعنی جاهل وجود ندارد و وجودش مفروض است، فریضه است یعنی واجب است ولی هنوز موجود نیست. پس علم و بخصوص علم النفس امری واجب و واجب وجودی است که اوجب واجبات است. همانطور که احکام شرع مفروض و فریضه هستند که بدون علم و عرفان، تحقق نمی یابند و لذا نماز بی علم یک فریضه و فرضیه و تئوری است که بواسطه علم، واقعیت می یابد و موجب وجود می گردد.

۲۷۰- فرایض موجبات وجودند زیرا موجب معرفت انسان بخویشتن می شوند زیرا موجب تقوا هستند و تقوا موجب می شود انسان از خود پرهیز نموده و از خود به خود آید و خودآ شود تا بتواند خود را ببیند و بشناسد. یعنی فرایض موجب شهادت انسان بر خویشتن هستند. زیرا انسان تا نسبت به چیزی احاطه و اشراف نداشته باشد آنرا نمی شناسد. پس فرایض دینی، خود را خودآ می کنند و این اساس معرفت نفس است. و چون انسان خود را شناخت دوباره بخود بازمی گردد و این تقرب پس از تقواست که در این تقرب تا اتحاد و یگانگی است که ال و لا یکی می شود و الله رخ می نماید. زیرا خود هر کسی یک لا است، یک مجهول و سئوال بی انتهاست، یک علامت سئوال است. و آی حاصل از تقوا (خودآ) همان ال است. و انسان تا خود را نشناخته و ال نشده حق ندارد با خود به وصال برسد و به لا ملحق شود و الله گردد. و آن نوری که خود را خودآ می کند و خودآ را بخود ملحق می سازد کلمة الله است که گوهره همه فرایض است. زیرا الله همان خودآست و نور خودآئی!

۲۷۱- انسان بی تقوا که یک خود محض و کور و مدفون در خویش است یک موجود ظلمانی و قحطی زده و در هراس نابودی است و لذا دریوزه عالم و آدمیان است و این اساس ظلم است در دو صورت ستمگری و ستم بری. و این معنای لاست که قطعه ای از عدم است که بواسطه تقوا بخود می آید و خودآ می شود و شاهد بر خود تا این عدمیت را زیر نگاه خود به نور کلمة الله، وجود بخشد و سپس ملحق به این وجود شود که قلمرو تقرب و اتحاد است اتحاد ال با لا!

۲۷۲- بدان که ال و لا در عرصه معرفت مستمراً جانشین یکدیگر می شوند. آنکه زمانی ال است لا می شود و به عکس! همانطور که لا بخود آید ال می شود و چون بازگردد ال- لا می شود. همانطور که لا چون عکس شود در حروف هم تبدیل به ال می شود و به عکس.

۲۷۳- همانطور که خیر و شر، مرگ و زندگی، بود و نبود همواره جانشین یکدیگرند و از هم هستند: بگو که خیر و شر همه از اوست! هرگاه این حقیقت را به نور کلمه الله یافتی، جمال این کلمه را شهود می کنی در سه تجلی هی و هو و ها! که سه نوع و درجه از تنفس هستند. پس کلمة الله در سینه های ما و در هر دم و بازدمی جاریست. «همه خداوند را تسبیح و ذکر می کنند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه». قرآن-

**۲۷۴- كلمة الله، كلمه ظهور و آفرينش و عرفات حق است. ولی او قبل از اين ظهور، الله نبود بلكه «لا» بود و چون اراده كرد كه اين گنج نهان را عيان كند ال- لا شد يعنی آن اراده به ظهور همان الی بود كه لا در پهنه آفرينش عيان كرد و لذا جهان هستی ظهور لا (عدم) است يعنی ال لا!**

**۲۷۵- يكی از آشنايان كه مدتها در آثار و معارف ما كندوكاو و تفحص و تجسس می نمود تا به گمان خودش ثابت كند كه اين معارف از خود ما نيستند و آيا اينهمه معارف نو و بديع را از كجا آورده ام به اعتراف خودش درباره اكثر معارف ما بالاخره يک آيه يا روايتی از رسول يا ائمه اطهار پيدا كرده بود كه خود ما از آن بی خبر بوديم ولی درباره تأويل و تعين كلمة الله و مسئله ال- لا به هيچ منبعی نرسيده بود. بدان كه در ادبيات عرب قبل از اسلام و فرهنگ اعراب جاهلی لفظ «لا» نام خدای اعظم و نامرئی بوده است كه بت «لات» نماينده آن محسوب می شده است كه «ة» تأنيث به لا افزوده شده است و الله هم همان ال لا ه است و معرفه و تأنيث شده همان «لا» است و نام اصلی خدای اعراب قبل از اسلام «لا» بوده است. كه البته اين توضيحات از خود ماست نه ايشان!**

**۲۷۶- پس بنگر كه خداوند از بطن جاهلترين و ظلمانی ترين اقوام بشری بر روی زمين رخ نموده است آنهم از بت خانه شان! و الله اكبر به لحاظی هم خطاب به اين اعراب است كه الله برتر از آن اللهی است كه می خوانيد.**

**۲۷۷- درباره نزول سوره نجم بر اين بنده در «قيامت نامه» سخن گفته ام. اينک به ياد آوريم كه در اين سوره پس از ديدار نشانه بزرگ پروردگار می فرمايد: «اينک خبر ده كه لات و منات و عزا چيستند!» نجم ۲۰-۱۹- بخشی از اسرار اين بتها را در كتاب قيامت نامه گفتيم و اينک هم راز بت لات را بيان كرديم كه بت خدای «لا» در آسمان بوده است كه آن خدای «لا» سپس ال+ لا+ ه شده است كه خدای ظهور است و اين واقعه امامت در اسلام است كه نخستين امام در بت خانه متولد گرديد. و لا، ال لا ه شد! پس بنگر كه چرا امام علی(ع) خودش را ظهور كلمة الله می نامد. و اين به لحاظ منطقی در صرف و نحو عرب كاملاً مفهوم است كه چون «لا» آشكار شود و به عرفه درآيد ال+ لا می شود. و خود علی(ع) بود كه بت لات را شكست يعنی ظهور كلمة الله بود كه بت نكره لات را نابود كرد و لا را ال لا ه نمود!**

**۲۷۸- كم نبوده اند كسانی كه حتی به زبان آورده اند كه اين معارف آثارمان از آن خود ما نيست و هر يک به روشهائی تلاش كرده اند آنرا انكار كنند. برخی آنرا بدعت و ارتداد خوانده اند و برخی حقايق آشكارش را انكار نكرده ولی نسبت اين معارف را به بنده انكار كرده اند خدا به همه شان عقل و انصاف دهد و از اين انكار ماليخوليائی برهاند و هدايت فرمايد. ولی اين آشنای مذكور پس از سالها تلاش جهت انكار معارف ما درست به اشد تصديق آنها در نزد اهل بيت عصمت رسيد! يعنی ما نه از راه اخبار بلكه از راه فطرت و معرفت نفس به همان معارف رسيديم. كه خود رسول خدا فرمود كه زين پس فقط رهروان معرفت نفس به حقايق دين من می رسند.**

**۲۷۹- خداوند در كتابش فرموده كه چون الله را در دل خود ياد كنيد با مردان خدا در خود روبرو می شويد و با انبياء و اوليای الهی محشور و رفيق می شويد! اينست منابع و معلمين بنده در اين معارف و آثارم! پس خود كلمة الله است كه به بنده تعليم می دهد كه فرمود: خداوند خودش اهل تقوا را تعليم می دهد! و اما اهل تقوا كيست؟ كسی است كه تماميت خود را به خدا محول كرده باشد! و بنده به ياری او، كل زندگيم را وقف حقيقت جوئی و حق پرستی كردم و در اين راه از همه آرزوهايم گذشتم و دنيايم را فدای درمانده ترين مردم كردم و هر آنچه را كه بمن داد بی مزد و منت تقديم مردم نمودم و در اين راه هيچ مصلحتی را برای خود قرار ندادم و در دو عالم جز او برای خودم باقی نگذاشتم!**

**۲۸۰- «پس اينک خبر دهيد كه آن بتها (لات و...) چيستند و آيا ذكوريت از آن شما و تأنيث از برای خداست.» نجم۲۱-۱۹ مخاطب اين آيات رسول خدا و مؤمنان امت اويند كه جلوه هائی از سوره نجم و شهود الهی را دريافته اند به جمال آنهم جمال مؤنث انسانی! در حقيقت می خواهد اسرار بت سازی و صورت پرستی بشر در تاريخ مذاهب را به ياد آورد. همانطور كه شمس تبريزی در مقالاتش می گويد: ای ياران درباره بت و بت پرستی تأمل كنيد كه اسرار بزرگی در آنست! و اينكه چرا امامت از بطن بت پرست ترين اقوام بشری سر برآورد و نخستين امام هم در بت خانه بدنيا آمد و بتها هم بدست همو در هم شكستند! ال آمد و «لا» را شكست و الله شد!**

**۲۸۱- خداوند در قرآن کریم می فرماید که گروهی از کافران را بخودشان وامی نهد تا در عیش حیوانی خود خوش باشند و در حین عیش مرگشان فرارسد. اینان مشمول غضب و قهر خدا می باشند در حالیکه عامه مردم اینان را مشمول رحمت خدا می پندارند. و چه بسا علما هم این عیش و راحتی و بی دردی را رحمت می خوانند. در حالیکه رحمت در قاموس قرآن مطلقاً چنین نیست و بلکه امر هدایت و سیر الی الله است که سراسر در جریان علم و عرفان و حکمت الهی حاصل می آید. خداوند در جای جای قرآن، علم و رحمتش را قرین یکدیگر قرار داده است از جمله درباره خضر(ع) می فرماید که «از نزد خودمان به او رحمت و علمی عطا کردیم.» و قرآن را رحمت و هدایت برای مؤمنان می خواند که این جز از طریق دستیابی به علوم و اسرار قرآنی نیست وگرنه رحمتی که از کتابی عاید شود جز معرفت و شعور و خرد چه می تواند باشد. پس بدان که دعانویسی قرآنی و مصرف آیات بصورت خوراکی و مالیدنی و پاشیدنی از چه نوع نگرش کافرانه حاصل شده است نگرشی که رحمت و شفا را جز راحتی و تسکین و خوشی غریزی و عیش نمی داند و لذا کل قرآن را هم تبدیل به دوا و مخدرات نموده است: دعای مهر و محبت، دعای انواع درد، دعای طول عمر، دعای ادای قرض، دعای اسهال و یبوست و... که بزرگترین قلمرو رسوخ اجنه و شیاطین در نفوس مسلمین و خاصه شیعیان بوده است. که این رحمت نیست بلکه اتفاقاً نشانه اشد قهر و غضب الهی است که خداوند بر چشم و گوش و هوش اینان قفل زده است که تا قیامت کور و کر و احمق بمانند. بنگر که با رحمت محمدی چه کرده اند امت محمدی که در دعانویسی و رمالی و جن گیری بنی اسرائیل را هم روسفید نموده اند. «و رسول گوید خدایا این کتاب در میان امت چه مهجور است». قرآن-**

**۲۸۲- با کدام عقلی می توان کتابی را بجای خواندن و فکر کردن و فهمیدن، پخت و خورد و مالید و پاشید و بر در و دیوار نوشت تا بیمه کند. پس بدان که عقل کاملاً تعطیل شده است یعنی درب رحمت بسته است بر این امتی که با کتابش چنین معامله ای کرده اند. پس اینک دریاب حق اینهمه آتش و عذابی که در جهان اسلام می بارد و روزافزون است و براستی همه دربهای جهنم گشوده شده است و مسلمانان بدست خود خانه های خود را بر سر خود خراب می کنند بواسطه جنگهای فرقه ای و قبیله ای و تکفیری!**

**۲۸۳- بدان که رحمتی جز نور عقل نیست و برکت و خیری جز حکمت نیست و کرامتی جز عرفان نفس نیست و سعادت و خوشبختی ای جز دیدار جمال اعلای پروردگار به صورت خویشتن نیست. «انسان را چه امانتی در نزد خداست که آنرا مطالبه کند جز جمال اعلای پروردگارش که چون دیدار کند خوشبخت گردد.» قرآن- و این دیداری به نور عقل و عرفان است.**

**۲۸۴- خداوند در آیه مذکور لقاء جمال پروردگار را برای آدمی قلمرو رضا و خوشبختی بشر می داند ولی در عین حال می دانیم که خداوند غایب نیست که بخواهد آشکار شود بلکه بشر است که کور است. «این چشمها نیستند که کورند بلکه این دلها هستند که کورند.» قرآن- و اما چشم دل چگونه منور و بینا می شود تا با دیدار پروردگارش خوشبخت شود و از وجودش راضی گردد، یعنی مشمول رحمت حق واقع شود زیرا چه رحمتی برتر از احساس رضا و خوشبختی است. پس بدان که رحمت و نوری جز حکمت و عقل و عرفان نیست که متأسفانه همه خود را از فرط سرشاریش بی نیاز می دانند زیرا جز اولیای الهی و عارفان احساس کمبود عقل نمی کنند و لذا خداوند حتی به پیامبرش که عقل کل اوست می فرماید که: بگو پروردگارا بر عقل و علم و یقینم بیفزا. آیا براستی کدام یک از ما در دعاهایمان از خداوند چنین تقاضائی می کنیم؟ زیرا رحمتش را نمی شناسیم یعنی فاقد علم رحمت هستیم وگرنه از او جز طلب عقل برتر نمی کردیم. پس چه راست گفت امام عقل و حکمت و عرفان که: براستی که جهنمی جز بی معرفتی نیست.**

**۲۸۵- پس هر گاه به یقین باور نمودی که رحمت و بهشتی جز عقل و علم و حکمت و عرفان نیست براستی از امت محمدی و نور رحمتش را شناخته ای و تا زمانی که رحمت را فقط در راحتی و خوشی و آسایش تن و غرایز می دانی هنوز در دوره جاهلیت به سر می بری و بر اسلام محمدی وارد نشده ای زیرا خود محمد که مظهر نور مطلقه رحمت خدا بود همه عمرش را بخصوص در دوران رسالتش با بیماری و فقر مطلق زیست و از این حیث بر بشریت فخر نمود.**

**۲۸۶- پس بدان که ظهور امام زمان که ظهور رحمت مطلقه اش بر جهانیان است عرصه جولان غرایز حیوانی و بهشت عیاشی بشر نیست که بشر هم اینک نیز از فرط عیاشی اش به هلاکت افتاده است. پس ظهور حضرت جز ظهور و حاکمیت**

علم و حکمت و عرفان قرآنی نیست و اینست عدالتش. زیرا بشر فقط در سیطره نور عقل و عرفان است که جایگاه الهی خود را می یابد و در آن مستقر می شود و با خود عادل می گردد و با خدایش متوازن می شود زیرا خلیفه اش می گردد و اینست عدل. پس چنین عدلی را با شمشیر و قتل عام کاری نیست و بلکه منکران آدمیت پیشاپیش بدست یکدیگر نابود می شوند و او کسی را نابود نمی کند و بلکه عدمیان را هستی می بخشد به نور عقل و عرفان. و رحمتی جز این نیست که نابوده ای وجود یابد.

۲۸۷- پس بواسطه آنچه که تاکنون بیان شده است درک می کنیم که کلمة الله، ارحم الراحمین همه کلمات و نامهای خداست و هر که خالصانه به این کلمه آویزد به رحمت مطلقه اش متصل شده است و بزودی چراغ عقلش منور می شود که طبق حدیث نبوی نخستین نوری که از تجلی کلمة الله آشکار شد نور عقل بود. و مپندار که فلسفه و علوم موسوم به علوم انسانی هم شعاعی از نور عقل باشند.

۲۸۸- بدان که انتصاب فلسفه به عقل همچون انتصاب دروغین جنون است به عشق الهی.

۲۸۹- و اما واضح ترین نشانه و حجت محبت نسبت به کسی جز اطاعت خالصانه از او نیست همانطور که خود فرموده است: «اگر می گوئید که خداوند را دوست می دارید پس از من (رسول) اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.» و اطاعت از رسول و امامان که رسولان دوران خاتمیت هستند عین اطاعت از علم و حکمت الهی است و پیروی از هر چیزی انسان را به آن چیز می رساند یعنی اطاعت از رسول اطاعت کننده را به نور عقل و عرفان می رساند و این نور همان محبت خداست که در دل روشن شده است. پس مپندار که محبّی غافل و جاهل باشد. یعنی محبت نور معرفت حاصل از اطاعت از حکیم است.

۲۹۰- بدان که حکیم یا عارف بهر درجه ای از علم، نوری از کلمه خداست پس اطاعت خالصانه از او عین اطاعت از کلمه خداست و کلمه خدا را در دل و جان جاری کردن است.

۲۹۱- و اما اطاعت خاصّ کلمة الله چه نوع اطاعتی است و از چه حکمی برمی خیزد؟ یک فرمان بود و نبودی! «اگر خداوند به مؤمنان امر کند که خودشان را بکشند فقط اندکی اطاعت می کنند.» قرآن- واقعه کربلا یکی از مصادیق این آیه می باشد که خداوند از منظر کل کلمه اش یعنی کلمة الله به امام و یارانش امر به بودِ نبود نمود و لذا در کربلا شاهد ظهور خورشید کلمة الله بودیم. زیرا کلمة الله، کلمه بود و نبود است.

۲۹۲- و به یقین بدان که رحمت و کرامت و شفاعت و محبت و عصمت اولیای الهی و ائمه معصوم جز از علم و حکمت و عرفانشان نیست و هر که این دو وجه از وجودشان را دو امر جدا بداند و بلکه امری واحد نداند در قبال آنان گمراه شده است همانطور که رابطه مردم با قرآن هم اینگونه است که برخی را هدایت و برخی را گمراه می کند.

۲۹۳- پس اگر رحمتی یا کرامتی و یا شفاعتی را از کسی یافتی بنشین و طالب علم و عرفانش باش وگرنه رحمت بدون حکمت جز موجب خسران و گمراهی نیست و بدان که این علم و عرفان هم نهایتاً در جریان تبعیت حاصل می شود نه صرفاً کلام. و بلکه کلامش فقط برای آن است تا درباره این اطاعت به یقین برسی.

۲۹۴- پس کلمه الله، کلمه ظهور حقیقت به جمال است. و جز به نور این کلمه نمی توان عرصه ظهور امام زمان را درک و تصدیق نمود. پس تا توانی دل و جانت را به نور این کلمه مأنوس ساز تا به نور نجات و رستگاری امام ملحق شوی!

۲۹۵- و بدان تا لای خود را نبینی یعنی عدمیت خود را درنیابی و خاشع نگردی و بر آستانه نور وجود امام مقیم نشوی مشمول «ال» او نمی شوی و اللهیت نمی یابی یعنی موجود نمی شوی. و نجات همین است! یعنی بر کارگاه خلق جدید انسان وارد می شوی که خلقت اللهی است به نور کلمة الله که امام است.

۲۹۶- پس ظهور امام، آخرین امکان انسان شدن است برای جهانیان در پایان زمان: رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموخت بیان را- قرآن کریم-

۲۹۷- زیرا ظلمی بزرگتر از این در تاریخ بشر نبوده است که اکثریت بشریت از انسان شدن محروم گشته اند و تلاشی برای این خلق جدید ننموده اند. و اینک امکان انسان شدن برای همگان و خاصه مستضعفترین آدمها، مهیا شده است. و اینست آن عدالتی که در حال رسیدن است. عدالت برای بشر، انسان شدن اوست که همان مقام خلافت اللهی اوست. و آن بواسطه تعلیم قرآن و بیان قرآنی است پس واقعه ای سراسر علمی- عرفانی- قرآنی است!

۲۹۸- پس آنان که ظهور امام را به معنای تحقق آرزوهای ناکام خود در دنیا می دانند که گوئی قرار است در بهشت به عیش و عشرت بپردازند و همه عقده های خود را ارضا کنند بی تردید بر دوزخ این ظهور وارد می شوند و مطلقاً حقیقت این ظهور را درنمی یابند. اصلاً مشکل مردمان با حکومت پنج ساله علی(ع) هم جز این نبود زیرا کسی طالب انسان شدن نبود بلکه همه در سودای رئیس شدن بودند.

۲۹۹- «ای کسانی که ایمان آورده اید براستی که خداوند نازل کرد ذکر را بسوی شما که رسولی است که نشانه های الهی را بر شما آشکار می کند تا مؤمنان صالح را از تاریکی بسوی روشنائی آورد و وارد بر بهشتهائی کند که در آن نهرهای جاودان جاری هستند و براستی که خداوند چه رزق زیبائی را برای همیشه برایشان رقم زد. الله است آنکه هفت آسمان و هفت زمین بمانند آن آفرید و امرش را بین آنها نازل می کند تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و بر هر چیزی با علمش محیط است.» طلاق۱۲-۱۱- اول اینکه هر ذکری که نازل می شود بهمراه رسولی است که رسول ذکر است که خود آن رسول منبع آن ذکر و تجلی نور آن ذکر است و لذا مؤمنان صالح و مطیع را بواسطه نور آن ذکر از ظلمات جهل خارج می کند و بر بهشت هائی وارد می کند که نهرهای جاوید در آنها جاریست که آن جریان حرکت جوهری حاصل از جنبش عرفانی در جان است که پایانی ندارد و این رزق زیبا و ابدیست ولی این ذکر بین زمین و آسمان یعنی بین مرگ و زندگی و بین خیر و شر و بود و نبود فرود می آید که قلمرو اخلاص و اطاعت عاشقانه و قمار و ارادت و عشق عرفانی است که مؤمنان بایستی کل نفس خود را به خدا و رسول محول نمایند تا بتوانند صادقانه اطاعت کنند تا بر خلق جدید انسانی و حیات روحانی وارد شوند که جهانی برتر و بشری دگر است که کافران این واقعه را جادو و طلسم می خوانند زیرا از درک آن عاجزند! ولی خداوند بهر کاری تواناست. اگر قرآن همین دو آیه می بود برای حقانیت و معجزه مطلق پیامبر کفایت می کرد در عظمت علم و عرفان و اطلاق امکان و نور ایقان! از همین دو آیه حضور خداوند و حقیقت محمدی آشکار است!

۳۰۰- و اما امام زمان و ظهور جهانیش نیز نزول ذکر کامل و برترین ذکر است و آن ذکر کلمة الله است که عالیترین کلمات و ذکر است. و خود نور این کلمه است که مؤمنان صالح و مطیع را بر خلق جدید وارد می کند و در جنات نعیمش داخل می کند که بهشت علم و عرفان و اسرار قرآن است. «متقین برای تحصیل علم علی در بهشت وارد می شوند.» رسول اکرم(ص)- و بدان که علم علی(ع)، علم خلق جدید است.

۳۰۱- پس امر هدایت بخش الهی جهت احیای حیات روحانی و نوری انسان بین زمین و آسمان و بود و نبود فرود می آید و دریافت کنندگان چنین امر و اطاعتی است که نور کلمة الله را درمی یابند که نور بودِ نبودی است که کمال این نزول و ظهور همان امام زمان است.

۳۰۲- پس ظهور امام زمان ظهور کلمة الله است و کسانی نور این ظهور را درمی یابند و بر جنات نعیم و خلق جدید جاویدش وارد می شوند که اطاعتی فوق بود و نبود داشته باشند که اطاعتی عاشقانه است و البته این عشقی کورکورانه و جنونی نیست بلکه سراسر عاقلانه و عارفانه است و با اینحال نور کلمة الله برتر از هر عقل و علم و عرفانی است و بلکه خود نورالنور است و عرفات وجود! زیرا عقل امر به عشق می کند و عشق هم امر به فنا می کند فنائی که برتر از بقاست. این تحول رحمانیت است به رحیمیت.

**۳۰۳- «محمد رسول خداست و آنهائی که با او هستند.» فتح ۲۹- یعنی آنهائی که در باطن با محمد هستند نیز حامل رسالت او می باشند و همان کسانی هستند که مشمول وحی محمدی می شوند «وحی ای که دوباره وحی می شود.» نجم۴-۳- همانطور که قبلاً متذکر شدیم که کل وقایع سوره نجم بر این بنده نیز رخ نمود یعنی وحی شد آنچه که به پیامبر نازل شده بود. ابن عربی نیز بر این حقایق مهر تصدیق زده است و می فرماید که سوره نجم بر بایزید بسطامی نازل شد ولی او به محض ورود در آن دچار آتش شد و عمری در تب شدید بود که سالها خود را در چاهی وارونه می آویخت تا تبش کاهش یابد. ولی خود ابن عربی مشمول این وحی نشده است و فقط درباره حقانیت آن باخبر شده است. خود این بنده مشمول نزول روحی و نوری این وحی محمدی شدم و لذا با آتش روبرو نگشتم به همین دلیل توانستم کل وقایع سوره نجم را به یاد آورم و آنگاه هم که دچار تردید شدم خداوند با شکل قلبی که در محل واقعه در دامنه کوه بر جای نهاد هر تردیدی را از این بنده زدود زیرا «قلب آنچه را که دیده بود تصدیق کرد». نجم-**

**۳۰۴- «آنانکه الله را در دل یاد می کنند در باطن خود با مردان خدا روبرو می شوند.» قرآن- به یاد می آورم مدتی بود که با تمام وجودم احساس می کردم کسی در دل من زندگی می کند تا در واقعه ای خودش را بمن معرفی کرد و آن رسول خدا بود.**

**۳۰۵- پس محمد مصطفی فاتح کلمة الله در دل است و نیز کلمة الله در دل کاشف رسول خدا و امامان اوست. «محشور می شوید با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین که بسیار خوب رفیقانی هستند.» قرآن- و همه کسانی که با محمد هستند حامل رسالت او در دوره ختم نبوت می باشند که احیاء گران دین و کتاب او در قرون و اعصار می باشند. پس این اولیای محمدی استمرار رسالت محمدی هستند و این همان محمد است که در علمای امت خود وحی می کند و اسرار کتابش را تعلیم می دهد.**

**۳۰۶- «محمد رسول خداست و کسانی که با اویند...»- اگر کسی چون ابن عربی حقیقت این آیه را تصدیق نکرده بود شهامت ابرازش را به این آسانی و به تنهائی نمی داشتم. پس رسالت محمدی ختم نشده است بلکه رسالت الهی در محمد و آل او ختم شده است و این خاتمیت عین جاودانگی و نزول مستمر است که در هر عصری رازهائی از کتابش را به زبان مردمان آن عصر وحی می کند. و بی تردید اگر چنین نمی بود چگونه دین محمد دین آخرالزمان تا پایان جهان می توانست باشد به صرف همان قرآن عربی و احادیث نبوی و امامیه که در صدر اسلام پدید آمده بود. و این همان وحی ای که وحی می شود تحت الشعاع عرفان محمدی است که در قلوب اهل عرفان نفس پدید می آید همانطور که خود فرموده است که حقایق دینش فقط بر این جماعت رخ می نماید بواسطه نور کلمة الله که از سرچشمه امام زمان بر قلوب عارفان می تابد. یک محمد در آغاز راه (رسول خدا) و محمدی دیگر در پایان راه (امام زمان) کل راه آخرالزمان را پوشش می دهند. «اول ما محمد و آخر ما محمد و وسط ما محمد است.» علی(ع) خطبه بیان- و اما در وسط و بین راه هم محمدی ها هستند «محمد رسول خداست و کسانی که با اویند». فتح۲۹-**

**۳۰۷- و اما کسانی که با محمد هستند دو جماعت هستند: یکی اهل بیت عصمت اویند که ائمه اطهارند و دیگری «آل» اویند. و ال حرف معرفه است پس ال محمد عارفانند یعنی کسانی که محمد و حقایق محمدی را معرفی می کنند. آل به معنای خانه نیز هست پس قلوب عارفان محمدی، خانه محمد است خانه نور است.**

**۳۰۸- محمد، لاست زیرا خورشید است نور است پس به هیچ چشمی نمی آید ولی از وجود عارفانش که الی بر لا هستند تبدیل به نور علی نور می شود و قمری می شود و مشهود می گردد. و بدینگونه محمد، ال ی می شود و یک علی می شود و از علیین رخ می نماید. عارفان، محمد- علی هستند!**

**۳۰۹- البته همه عارفان محمدی نیستند هر عارفی در دلش با یکی از انبیای الهی محشور است و چون عارفی کامل و واصل شود و جمال کلمة الله را شهود نمود عارف محمدی است و او شعاعی از نور امام زمان است و او را شیعه حقیقی گویند. اینست معنای شیعه و رسالت شیعه بودن!**

**۳۱۰- این همان شیعه ای است که رسول خدا همه شفاعت و ولایت علی(ع) را به او هم نسبت می دهد.**

**۳۱۱- پس بدان آل محمد، اهل الله و اهل قرآن هستند و قرآن از زبانشان برای مردمان سخن می گوید و آنچه که بر مردمان عصر نازل شده را بر ایشان بیان می کند. «ذکر را بهمراه بینات و کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی برای مردمان آنچه را که بر سر مردمان آمده است.» قرآن- این همان استمرار نزول قرآن در تاریخ است.**

**۳۱۲- آل محمد، الِ کلمه الله است بر همه لاهای زمانه و معماها و بن بست های بشر مدرن آخرالزمان! زیرا در آخرالزمان کتاب خدا و نیز رسولش مهجور است یعنی غیب است یعنی لا است. و آل محمد، الِ این لاست. آل محمد، القرآن است المحمد است. شعاعی از نور الله است و شیعه ای از نور علی!**

**۳۱۳- آل محمد، دائماً خانه محمد است یعنی خانه قرآن است و شبانه روز مشغول تدبیر و تأمل و تفکر در قرآن است. «پس چرا در قرآن تدبیر نمی کنید.» قرآن- تدبیر در قرآن یعنی چه؟ یعنی اینکه در قرآن به جستجوی خود و راه حل معماهای وجود خود نیستید تا خود را بخوانید و فهم کنید. «پس اینک کتاب وجودت را بخوان.» قرآن- «چرا در خودتان تفکر نمی کنید چرا در خود نگاه نمی کنید.» قرآن- زیرا هر که در خود تفکر کند بتدریج مشغول تلاوت قرآن خواهد بود اینکه بداند یا نداند که این قرآن است یا نیست. بنده در حدود پنجاه سالگی بتدریج دانستم آنچه که در خود می خوانم و در زندگیم خوانده و فهمیده ام همه قرآن بوده است.**

**۳۱۴- «خداوند شما را از خودش برحذر می دارد و اگر او را دوست می دارید از رسولش اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و خداوند کسانی را که از این اطاعت سرپیچی می کنند دوست نمی دارد چون کافرانند.» قرآن- پس یاد کردن خدا در خویشتن مپندار که کاری بولهوسانه است. و مپندار که این سخن علی که «خداوند خود خود انسان است» سخن سهو و سهلی است تا خودپرستی را به حساب عرفان آوری و بگوئی که من خودم را می شناسم پس خدایم را شناخته ام و بی نیاز از اطاعت از دین رسول شده ام. آنچه که تو از خودت می شناسی جز بی خودیهای تو نیست یعنی عدمیت تو!**

**۳۱۵- اینکه خداوند ما را از خودش برحذر داشته یعنی ما را از آتش دوزخ برحذر داشته است که پرستش هوای نفس است. انسان باید از خود بگذرد تا به خود خود که حریم ذات وحدانی حق است برسد و از خود نمی توان گذشت جز به نور ولایت مردان خدا، و این است اساس تشیع و مذهب امامیه!**

**۳۱۶- پس کلمة الله بر دلی می نشیند که از اسارت هوای نفس و محاصره شیاطین منزه شده باشد و این رهائی جز به ولایت اهل الله ممکن نیست که انسان را از انانیت ابلیسی نفس می رهانند. و مرید یا شیعه یعنی کسی که انانیت نفس را تحویل مراد و امامش داده است و لذا دلش زنده و حق پذیر شده است و می تواند به اسمای الهی ذاکر شود و به کلمة الله منور و متجلی گردد. و این مقام متقین است که تقوا در جانشان تبدیل به مقام شده است که بلاوقفه از انانیت نفس مبرایند زیرا در ولایت و ارادت اهل الله قرار دارد و اینست که امامان را مولای متقیان خوانند.**

**۳۱۷- علی(ع)، حجت دین محمد(ص) است پس الِ محمد است همانطور که رسول خدا به علی می فرماید که: ای علی تو جمال نور باطن من هستی که آشکار شده ای! پس محمد یک لای مطلق است که به کل دنیا و جاهلیت عرب و شرک تاریخ بشری نه گفته است. و علی، آری پس از نه است الّای پس از لا است. یعنی علی(ع)، عرفات دین محمد است. و فاطمه(س)، آن «ه» این اتحاد است: الـ لاـ ه!**

**۳۱۸- کلمة الله، کلمه قدر وجود انسان است. همانطور که شب قدر شب نزول قرآن است و قرآن کلام الله است پس کل قرآن از کلمه الله است پس قدر کلمة الله، قدر کل وجود است. زیرا عالم وجود مظهر کلمه الله است. پس اتصال به نور کلمة الله، اتصال به کل عالم وجود است و عین واقعه وحدت وجود است. پس هر که قدر کلمه الله را دانست و یافت قدر کل عالم وجود را دانسته و یافته است و لذا «و او بر هر چیزی قادر است». قرآن-**

**۳۱۹- قرآن قدر وجود است زیرا کتاب وجود و آفرینش است. پس آدمی بمیزانی که قرآنی می اندیشد و احساس می کند و برنامه ریزی و عمل و قضاوت می کند به قدر وجودش رسیده و موجود شده است. و این همان تدبیر در قرآن است که: «پس چرا در قرآن تدبیر نمی کنید». قرآن-**

**۳۲۰- انسان قرآنی انسانی قدری است در نقطه مقابل انسانهای جبری! پس افکار و آرای انسانهای قدری بر سرنوشت مردمان اثر دارد چه این اندیشه ها نوشته یا گفته شود و یا نشود. از این روست که علی(ع) می فرماید حتی گمانهای مؤمنین درست از آب درمی آید. و در اینجا مؤمنین به معنای عرفی و عامیانه نیست. مؤمنان کامل خود امامان معصومند و سپس شیعیان حقیقی آنان که حامل شعاع نوری از آنان هستند که شعاع نوری از کلمة الله است زیرا امامان مظاهر کامل این کلمه اند.**

**۳۲۱- بی هویتی و بی وجودی انسان مدرن که منشأ جلوه گریهای جنونی اوست که جوامع را به جنایت کشانده است حاصل بیگانگی انسان مدرن از کلمه خداست به لحاظ قلبی! اصلاً مدرنیزم به لحاظ لغت هم بمعنای عصر جلوه گری است جهت معرفی خود به دیگران و بخود! ولی چنین عرفاتی رخ نمی دهد و لذا این جلوه گری بسوی جنون و جنایت می رود.**

**۳۲۲- این لای وجود انسان مدرن در عطش یک ال دیوانه شده است و این ال یک انسان علی وار و نهایتاً امام زمان است که مظهر کلمه ال لاست.**

**۳۲۳- بشر دوران بت پرستی پرستنده خدای «لا» بود که خدای عدم است و لذا برای برقراری حداقل رابطه با این خدای عدمی محتاج ساختن بت بود همانطور که در قرآن آمده این بت پرستان می گفتند که: ما این بت ها را نمی پرستیم بلکه بواسطه آنها راه تقربی بسوی خداوند می جوئیم! این تقربی بسوی وجود است.**

**۳۲۴- ولی بت های عصر صنعت و تکنولوژی انسان مدرن را از ظهور جهانی کلمة الله از همه سو غافل و کور و کر ساخته است وگرنه همه علائم آخرالزمان بر مردمان جهان واضح است ولی بت علم و تکنولوژی او را بر اینهمه بینات الهی کور و بی تفاوت ساخته است.**

**۳۲۵- هر بلائی یک لا است که بر سر ما می آید و ما را به آستانه مرگ و نیستی می کشاند و از این آستان لائی او دست به دامان ال می شویم و بدینگونه کلمه الله بر زبان جاری می شود که: ای آنکه بودِ نبودِ مائی! و ما در نبود خود به بود تو می رسیم.**

**۳۲۶- لا اوست و ال نیز اوست. و چون در لایش به ال توسل جوئیم الـ لا چو رخ نمود پرستیدنی می شود یعنی الله می شود و «ه» از قلبمان به الـ لا ملحق می شود.**

**۳۲۷- لا اله الا الله یعنی هیچ خدا و موجود قابل پرستشی نیست مگر اینکه خلافش ثابت شود. به بیانی دگر یعنی هیچ قابل پرستشی نیست الا آنکه نیست و به نیستی اش معروف است: آن نیست معروف! هیچ خدائی نیست مگر آن خدائی که نیست! پس بشر هم بر آستانه تجربه نیستی خود به این خدا می رسد و جداً می خواندش و مجاب می شود.**

**۳۲۸- و نیستی با ماست که با اشکال دنیوی و فانی پنهان شده است و چون گاه این اشکال و صور مادی که در آن پنهان شده ایم فرومی پاشد نیستی بر ما رخ می نماید و می خوانیمش و می شنویمش و چه بسا دیدارش می کنیم!**

**۳۲۹- این لای پنهان در اله های صوری و کذائی چون در ما رخ می نماید ال لا می شود یعنی شناخته می شود و قابل پرستش: ال لاه!**

**۳۳۰- اینست که می فرماید: وقتی یکی از شما به حال احتضار موت می افتد و شما او را محاصره کرده اید من به او نزدیکتر از شمایم! اینست که عیادت بیماران صعب العلاج و تشییع اموات توصیه شده و عبادت محسوب می گردد زیرا خدا در آن فرد بیمار یا مرده کاملاً آشکار است و درک می شود!**

۳۳۱- و اما اولیای الهی همچون مردگان منزه و مبرای از دنیا و صور فانی جهان هستند پس خداوند از آنان آشکار است و این یعنی که مظهر کلمه الله هستند در درجات! «همه چیز نابود است الا جمال پروردگار»! قرآن- این ظهور ال از لاست!

۳۳۲- اینست که مستضعفین را جانشینان و وارثان خود بر زمین قرار داده است که مبراترین انسانها از دنیا هستند و به این برائت از دنیا استقامت و فخر می کنند. و این پذیرش حق لاست.

۳۳۳- «لا» قدیم ترین نام خدا بر زبان بشر بدوی و بت پرست بوده است که تا اعراب جاهل ادامه داشته است که نام بت آن هم «لاة» بوده است که ة تأنیث بخاطر پرستیده شدنش بوده است مثل ة که به الـ لا اضافه شده است.

۳۳۴- نخستین حکیمان الهی یونان باستان در بندر الئات هم جمله لاپرست یعنی نیهیلیست بودند که جورجیاس حکیم سخنگوی این مکتب بود. این نیهیلیست ها در اوج لاپرستی یعنی عدم پرستی و هیچ پرستی به الـ لا رسیدند و نام آن بندر هم از همین رو انتخاب شده بود بندر الـ لاـ ة! و سقراط حکیم کاملترین و آخرین الله پرست آن مکتب بود که کشته شد! به همین دلیل مکتب او پس از حدود هزار سال خموشی دوباره در جهان اسلام و حکیمان و عرفای اسلامی احیاء شد که متأسفانه به اسم افلاطون ثبت گردید در حالیکه تنها حکیم الهی دوره خموشی مکتب سقراط، فلوطین بود که جهان هستی را صورت عدم نامید. این فلوطین که تنها تبیین کننده حکمت اللهی سقراط بود که افلاطون پنداشته شد که منکر و تحریف کننده مکتب سقراط بود و مکتب اسکولاستیک (اصالت مدرسه) را بنا نهاد که اساس تمدن مدرن غرب است.

۳۳۵- حکیمان مقیم در بندر الئات که در حدود قرن پنجم تا دهم قبل از میلاد مسیح می زیستند طبق روایاتی که از زندگانی و طرز فکرشان باقی مانده است جمله انسانهای اللهی از نوع بایزید بسطامی و شمس تبریزی بودند و صاحب شفاعت و کراماتی برای مردمان بودند و مورد آزار حکام و مردمان جاهل قرار داشتند و همواره آواره و منزوی می زیستند و برخی از آنان چون سقراط محاکمه و کشته شدند: زنون، پارمنیدز، پروتاگوراس، جورجیاس و چند نفر دیگر که معروف به هفت حکیم موحد دوران باستان یونان هستند دورانی که اوج بت پرستی در یونان و روم باستان است که در پای بتان خود آدمیان را سر می بریدند. و این حکیمان از این عرصه خروج کرده و به بندری در جنوب ایتالیا پناه بردند و آن بندر را تبدیل به یکی از بزرگترین مکاتب حکمت و عرفان توحیدی نمودند که به روایاتی این حکیمان خود در ارتباط و تحت تأثیر حکمت مغانه ایران باستان قرار داشتند و لذا زندیق خوانده می شدند که به معنای تأویل و تفسیر کتاب مقدس اوستا می باشد همانطور که این لقب ارتدادی و الحادی به بسیاری از عارفان اسلامی هم نسبت داده شد که به تأویل قرآن می پرداختند!

۳۳۶- بدان که اصلاً علم تأویل در قرآن کریم که برخاسته از علم رحمت و هدایت است همانا تأویل جهان و جهانیان به کلمه الله است و تعین کلمة الله در جهان هستی و آدمیان! پس رساله حاضر را می توان از مبانی علم تأویل دانست.

۳۳۷- آری علم تأویل مختص رسول و امامان معصوم است و نیز کسانی که با رسول هستند «محمد رسول خداست و کسانی که با اویند.» فتح- و نیز شیعیانی که شعاعی از نور امام را دارا می باشند. یعنی مؤمنانی که با رسول و امامان محشورند پس دریافت کنندگان همان وحی ای هستند که دوباره وحی می شود. «وحی ای که وحی می شود». نجم-

۳۳۸- فهم بت و بت پرستی به مثابه فهم کل دین و بی دینی و شرک و توحید است. این بدین دلیل است که خداوند بر هر چیزی محیط و شهید است. یعنی از هر چیزی به چشم دل، دیدار و درک می شود هر چند که ذهن از درکش کور و عاجز است. اینست که ابن عربی می فرماید که خداوند عین هر چیزی است و نه مثل هر چیزی! زیرا بسیاری این دو معنای کاملاً متفاوت را یکی پنداشتند و لذا وحدت وجود را الحاد و کفر خواندند و در عوض کل عالم موجودات را شریک وجود خدا ساختند و مشرک شدند بی آنکه بدانند!

۳۳۹- و عشق بر جمال انسان غایت این بت پرستی است که البته اگر تقوای الهی رعایت شود عین توحید رخ می نماید که تقوای الهی در عشق یعنی نه من و نه تو فقط او!

**۳۴۰- اصلاً امامت در اسلام عین غایت بت پرستی انسانی است و لذا امام سجاد می فرماید اگر اسراری که در نزد ماست را آشکار سازیم به جرم بت پرستی سنگسار می شویم.**

**۳۴۱- ولی این بت پرستی نیست بلکه توحیدی ترین درجه از خداپرستی به جمال است. منتهی به جمال انسانی که همان جمال اعلای پروردگار به امانت در نزد بشر است. و این ظهور کلمة الله است و لذا این دوران را آخرالزمان گویند. زیرا زمان و تاریخ چیزی جز مهلت و دوره ظهور این کلمه در نزد بشر نبوده است و حال که این ظهور کامل شده پس زمان هم به پایان رسیده است یعنی زمان بشری به پایان رسیده است، مهلت بشر برای درک این ظهور! وگرنه امامت از همان آغاز خلقت آدم بوده است منتهی در تقیه!**

**۳۴۲- و بدان که کل مجموعه معارف و آثار ما از آغاز تاکنون تماماً به برکت نور تجلی کلمة الله بوده است. و پاسخ به این معما و سئوال که چرا این معارف و اسرار تا قبل از این از زبان و قلم کسی بیان نشده است. زیرا در دوره غیبت امام از آغاز تاکنون هیچکس چون این بنده، مشغول و غرق در سرّ این کلمه نبوده است همانطور که نخستین فصل از نخستین کتاب بنده یعنی قرآن الساعه، تعین کلمة الله است.**

**۳۴۳- به نور تجلی و تأویل کلمة الله بوده که اینهمه اسرار قرآنی و معارف اهل بیت عصمت، رازگشائی شده است و امامت تعین در زمان و مکان و انسان شده است. و خدای را سپاس که بالاخره بسیاری از علما و نخبگان ما در حال تصدیق این معارف هستند هر چند بدون ذکر منبع و مرجع این معارف!**

**۳۴۴- در اسلام و دین محمد که دین رحمت مطلقه خدا بر بشر است انسان اینست و حق ندارد کمتر از این باشد یعنی انسان باید از خدا جز خدا را نخواهد و از برای خودش حتی کمتر از حق الله مطالبه نکند یعنی خلیفه خدا باشد و در غیر اینصورت محکوم به نابودی است و ظهور امام زمان را درک و تصدیق نخواهد کرد و به کمال خود در خلقت نخواهد رسید و محکوم به جهنم خلد خواهد شد!**

**۳۴۵- در هیچ مذهب و مکتب و آئینی در طول تاریخ بشر در سراسر جهان از آغاز تاکنون هرگز خداوند به رحمتش و انسان به عزتش در نزد خدا تا این حد والا و متعالی معرفی نشده بوده است که در معارف ما که تماماً به برکت تجلی کلمة الله بوده است و این زمینه ظهور و نور جمال این ظهور است که عنقریب رخ خواهد نمود. زیرا این ظهور کل علم و عرفان و اسرار قرآن است که با ظهور امام زمان کامل خواهد شد!**

**۳۴۶- اراده و انانیت نفس اماره ات را به مؤمنی اهل باطن بسپار تا ظلمات از حریم دلت برود و آنگاه کلمة الله را به دلت تلقین کن آنقدر که دلت الله الله سردهد. و آنگاه هر چیزی در عالم را مشهد حق می بینی که خداوند از هر کس و چیزی بر تو نظر دارد «بگوئید پروردگارا بر ما نظر فرما.» قرآن- و اینست راز آن آیه که: «و خداوند بر هر چیزی شهید است.» و اینست راز ولایت و امامت!**

**۳۴۷- بدان که اولیای الهی و اهل الله، سرّالله اعظم در عالم ارض هستند! و هر که یکی از آنان را شناخت و مرید شد خود کانون اسرار خلق می شود و همه افعال و صفات و گفتارش عین قرآن می گردد. و اینکه این مردان را از کجا پیدا کنی؟ تو جستجوگر باش آنان خود بسوی تو می آیند به مصداق این حدیث قدسی که: هر که مرا جستجو کرد یافت و هر که مرا یافت شناخت و...! و این کلام خدا که: هر که لقای پروردگارش را جستجو کند البته وقت دیدارش فرارسد!**

**۳۴۸- اسرار مردان حق جمله از سرّ کلمة الله است که بر قلوبشان می درخشد!**

**۳۴۹- همانطور که مولا علی(ع) معرفت نفس را کوتاهترین راه رستگاری می نامد که انسان را به خدایش می رساند نخستین مرحله از این وادی سیر در قلمرو عدمیت و پوچی خویش است که همان قلمرو «لا» است و بطالت هر چه که آدمی تاکنون می پرستید و آنرا ارزش می دانسته است. از عمق این عدمیت لا است که آدمی به آستانه الله می رسد. همانطور که**

**نخستین شعار توحیدی پیامبر اسلام لا اله الا الله بود که در جای جای قرآن حضور دارد که از لا آغاز شده و به الله می رسد! کافر نشدی حدیث ایمان چه کنی! و این تنها راه رسیدن به حقایق دین محمد در آخرالزمان است.**

**۳۵۰- چرا حدود بیست سال تأویل و تحقیق و تفکر در کلمة الله گام به گام منجر به کشف امامت و ظهور امام زمان در آثار اینجانب شده است. در این امر کمترین تعمد و قصد قبلی و پیش زمینه فکری در کار نبوده است. خود کلمة الله مرا بسوی امامت کشاند و فقط همین یکسال پیش در یکی از خطبه های نادره امام علی(ع) بود که با این سخن روبرو شدم که: امام ظهور کلمة الله است! هر چند که اصلاً قبل از شروع به تأویل کلمة الله به دیدار با امام علی(ع) و امام زمان نائل آمده بودم و گوئی نور وجود امامان بود که تأویل کلمة الله را در جانم کاشت و در طی بیست سال به بار نشاند.**

**۳۵۱- ما شیعیان متأسفانه هنوز هم پس از چهارده قرن تحت تأثیر تبلیغات و اتهامات عباسی قرار داریم و امروز هم تحت الشعاع تهدیدات و تهمت های وهابیون و تکفیریهای رنگارنگ شهامت بیان این حقیقت را نداریم که با صدای بلند اعلان کنیم که: امام زمان بقای خدا در عالم ارض است یعنی بقیة الله است و ظهور کلمة الله است و هر که به امام متصل باشد چون اوست.**

**۳۵۲- «نازل می کند روح و ملائکش را از امرش بر هر یک از بندگانش که خواهد که هشدار دهند (مردم را) که خدائی جز من نیست پس بترسید از من.» نحل۲- در این آیه دو نکته بزرگ نهفته است اول اینکه پس از پیامبر اسلام هم نزول روح و ملائک ادامه دارد و ختم نشده است. و دوم اینکه آنکه این روح و امر الهی را دریافت می کند ظهوری از کلمة الله است زیرا «الهی جز من نیست» همین حامل روح و امر خداست نه خود خداوند. زیرا در آغاز آیه خداوند ضمیر غایب (هو) است در غیر اینصورت این آیه چنین به پایان می رسید که: هشدار دهید که خدائی جز او نیست و یا خدائی جز الله نیست! یعنی این روح بر هر که نازل شود حامل نور امامت است و امام هم مظهری از کلمة الله است همانطور که امام علی(ع) با ذکر این آیه از قرآن می فرماید: منم آنکه روح بر او نازل شده است. خطبه نورانیه-**

**۳۵۳- ولی بدان این روحی که در دوره خاتمیت بر بنده ای نازل می شود (غیر امام) همان روحی است که بر رسول خدا نازل شده بود و مصداقی از وحی ای است که وحی می شود. و این روح نیز به یاری امام نازل می شود. این مصداق کامل تجربه اینجانب از دریافت روح می باشد که نازل شد.**

**۳۵۴- علی(ع) در خطبه های بیان و تطنجیه و نورانیه خود را مظهر کلمة الله معرفی کرده که حاصل روحی است که بر او نازل شده است ولی به مؤمنان توصیه کرده است که ما را با انگشت نشان ندهید و ربّ نخوانید! و این امر تقیه است که در شیعه از ارکان محسوب شده است.**

**۳۵۵- راز دیگری که در آیه مذکور مشهود است اینست که «او» روحش را بر بنده ای نازل می کند تا بگوید که الهی جز «من» نیست. و این تحول او به من است یعنی تحول غیب به ظهور است در انسانی که دریافت کننده روح اوست. این همان ظهور کلمة الله است در انسان صاحب روح. که نخستین دریافتگر این روح، رسول خداست و سپس ائمه هدی می باشند و سپس از جانب امام به یکی از مؤمنانش نازل می شود. «من نورم را بر هر یک از شیعیانم که بخواهم می تابانم و بهر صورتی رخ می نمایم.» علی(ع) خطبه نورانیه-**

**۳۵۶- «روزی که زمین و آسمانها غیر از این که هستند می شوند و برای خداوند واحد قهار ظاهر می شوند.» ابراهیم۴۹- آیا مگر زمین و آسمانها از چشم خداوند پنهان هستند که در آن روز آشکار شوند؟ هرگز! پس اینکه برای خداوند ظاهر می شوند به این معناست که خداوند از آنها ظاهر می شود و همه چیز خداوند را متجلی می سازد. این ظهور کلمة الله از زمین و آسمانهاست. پس اگر زمین و آسمانها محل ظهور خدا شوند چه باک که انسانها هم چنین شوند که اشرف مخلوقات و خلیفه او هستند. «کشته باد انسان که چه سان کافر است.» قرآن- و این ظهور خدا از زمین و آسمانها از برای کافران است و لذا در آیات بعد سخن از عذاب کافران در آن روز است که خود را با صورت در آتش سرنگون می کنند زیرا صورت الهی بشر است که از زمین و آسمانها رخ می نماید.**

۳۵۷- در آن روز زمین و آسمانها و همه مخلوقات به جمال پروردگارشان متجلی و ظاهر می شوند جز آدمهای کافر و خودپرست. و از آنجا که جز جمال پروردگار محکوم به نابودی است این کافران خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می کنند.

۳۵۸- تفاوت از زمین تا آسمان است تفاوت از بهشت تا دوزخ است تفاوت از وجود تا عدم است تفاوت بین دو انسانی که هر دو کلمة الله را بر زبان می آورند که یکی، کلمة الله همان نام نفس اماره اوست که مریدیش می کند و می پندارد که عارف هم شده است و به او وحی می شود که البته هم می شود بواسطه شیطان! و دیگری، کل خودش را تحویل امامی حی داده است و از همه امیال و آرزوها و هوسهای خود گذشته است و دلش محل اراده کسی شده است که مظهری از کلمة الله است پس خود او هم مظهری از کلمة الله می شود!

۳۵۹- و اما انسانهای نوع سومی هم هستند که امام زنده ای را درک کرده اند ولی از اطاعتش سر باز زده و از شفاعت و رحمتش فقط در خدمت بولهوسی بهره برده و به کرامت او غره گشته اند. اینان بدترین مردمان یعنی منافقانند که در درک اسفل ساقط می شوند که در آنجا نه زنده اند نه مرده!

۳۶۰- در آخرالزمان که عرصه ظهور کلمة الله است عده ای در درجات محل ظهور کلمات خدا هستند از اسمای او تا خود کلمه الله. و عده ای که خود را بجای خدا می پرستند مظاهر کلمه شیطان می شوند. و منافقان هم مظاهر اجنه و حیوانات می شوند و برخی هم در جمادیت صنعتی ساقط می شوند و تبدیل به اشیاء می گردند. و همه اینها کلاً کلمات خدا هستند از خیر و شرش که از بشر آشکار می شوند و سیمای بشری می یابند. زیرا صورت بشر ترمینال و غایت همه صور آفرینش است پس کل کائنات بسوی بشر روی می کند و بشری می شود و اینست که بهشت و دوزخ و برزخ در همه طبقاتش آشکار می شود. در این معنا بمان!

۳۶۱- در پایان جهان همه موجودات عالم در هفت زمین و آسمانها، روی به صورت بشر می کنند زیرا اصلش الهی است. زیرا فقط صورت بشری است که جاوید است چه در بهشت و چه دوزخ! «جز جمال الهی نابود است».

۳۶۲- در آخرالزمان کل موجودات جهان هستی به آخرین مکان پناه می برند که صورت انسان است که صورت خدا در عالم ارض می باشد.

۳۶۳- آدمی بدون کلمات هیچ چیزی را در جهان به یاد نمی آورد حتی خودش را. یعنی هیچ چیزی بدون اسمش در شعور آدمی درک و دریافت نمی شود و هیچ فعلی بدون صفتش! برای همین است که خلقت انسان که با تعلیم قرآن است بدون علم بیان محقق نمی شود: رحمن تعلیم دارد قرآن را و آفرید انسان را و آموختش بیان را.

۳۶۴- انسان جز بیان نیست. و براستی انسان یک حیوان ناطق است. برای همین هم وجود جز خواندن و بیان کردن وجود نیست. وقتی علی(ع) می فرماید که کسی که خود را نشناخت نابود است این شناخت در مرحله تبیین است که اثبات شده و منور می گردد به نور یقین!

۳۶۵- «بخوان به اسم پروردگارت که تو را آفرید.» این سرآغاز خلقت انسانی بشر است «که آفرید انسان را از عشق (علق)»- خداوند هم خلق جهان را با قلم آغاز کرد یعنی با خواندن و نوشتن! و ذکر هم که سرّالاسرار دین و هدایت و خلق جدید انسان است همان به یادآوری و بازخوانی کلمات خدا در خویشتن است زیرا وجود آدمی سراسر کلمات است که تا بازخوانی نشود وجودش بدست نمی آید و متجلی و موجود نمی شود. ارزش سوادآموزی در دین و اسلام هم برای اینست که آدمی این بازخوانی را بطور مستقیم و سریعتر انجام دهد بازخوانی وجود خودش را و نه فقط خواندن وجود دیگران را. ولی متأسفانه سواد هم مثل بسیاری دیگر از نعمات الهی بخدمت از خودبیگانگی بشر درآمد و فقط وجود عاریه ای را پرورش داد. یعنی همه می خواهند دیگران را بخوانند و میلی به خواندن خود ندارند الا قلیلی!

**۳۶۶- و هیچ کلمه ای همچون کلمه خدا، انسان را به یاد خودش نمی آورد و به تبیین وجود انسانی خود یاری نمی رساند. «هر که خداوند را به یاد آورد خدا هم او را به یاد خودش آورد.» قرآن- و لذا در سرآغاز خلق جدید می فرماید «اسم پروردگارت را بخوان که تو را آفرید.» و این نخستین سخن وحی به رسول اکرم است که رسول خلق جدید انسان است.**

**۳۶۷- و نیز فرموده «هر که خدا را فراموش کند خودش را فراموش می کند.» و نیز «هر که خدای را یاری کند خدا هم یاریش کند.» و سرآغاز هر یاری اینست که خدای را به یاد آوریم و بخوانیم. و عالیترین یادها با کلمة الله ممکن می شود. و نیز فرمود «مرا بخوانید تا شما را جواب دهم».**

**۳۶۸- خداوند عالم وجود را عیان کرده است تا انسان آنرا بیان کند و سهم هر کس از وجود به مقدار بیانش می باشد. و انبیای الهی را فرستاد تا بشر را بیان آموزد و این بیان در رسالت محمدی به کمال رسید و آن قرآن است. قرآن بیان کامل وجود و تبیین انسان کامل یعنی امام و امامت است ولی تبیین نور یا نور بیان!**

**۳۶۹- ولی قرآن اسرارنامه است، نورنامه است قرآن یعنی دو قرّه برای دو چشم، دو نور! قرآن قرة العین مؤمنان است. قرآن نوری است که بواسطه اش وجود تبیین می شود. و درب ورود به این قلمرو نور بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی اسم الله است که حامل دو نور است نور رحمانی و نور رحیمی! و اینست دو نور قرآنی که دو نور کلمة الله است: نور ال و نور لا! که چون این دو نور یکی شد الله می شود و ظهور کلمة الله آغاز می شود و جمالش که هی الله است و هوالله که جمال اللهی محمد است و علی که نبی کامل و ولی کامل هستند و انسان کامل!**

**۳۷۰- قرآن نوری است که چشم انسان را به کتاب وجود خوانا می کند: رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش داد بیان را.**

**۳۷۱- اینست که قرآن بصورت نور بر دل رسول خدا نازل شد در همان نخستین واقعه نزول روح در غار حراء! و سپس بمدت بیست و سه سال آن نور تبیین شد که همین قرآن عربی است که در نزد ماست. پس این قرآن عربی، ذکر و بیان آن قرآنی است که بر دل رسول الله نازل شده بود.**

**۳۷۲- پس بدان که فقط کتاب قرآن عربی نیست که تبیین آن قرآن نوری است بلکه همه سخنان رسول خدا درجاتی از بیان آن نور قرآنی هستند «و او به هوای نفس سخن نمی کند بلکه وحی ای است که وحی می شود.» نجم- یعنی بیان هم وحی دوباره و چندباره است همانطور که کلام امامان معصوم نیز چنین است: وحیِ وحی!**

**۳۷۳- عرفان نفس یا معرفت نفس که بقول رسول خدا، قلمرو کشف حقایق دین محمد است به مثابه وحی ای است که وحی می شود! بشرط آنکه اهل معرفت به نور قرآنی منور شده باشد یا از طریق دریافت روحی از جانب پروردگار و یا کسی که دارای چنین روحی است.**

**۳۷۴- «ای کسانی که ایمان آورده اید برحذر باشید از خدا و ایمان آورید به رسولش که شما را دو بهره از رحمتش نصیب می فرماید و برای شما نوری قرار می دهد...» حدید۲۸- این همان دو رحمتِ رحمانی و رحیمی است که دو رحمت نزولی و عروجی است که دارای دو نور نیز هست که در ایمان و اطاعت از رسول که مهبط روح و امر خداست حاصل می شود در برحذر بودن از خدا!**

**۳۷۵- همانطور که در آیه نزول روح در سوره نحل شاهد بودیم آنکه محل نزول روح است محل شناخت و پرستش خدا قرار می گیرد و «اله» می شود (و نه الله): هشدار دهید که الهی جز من نیست! این همان هوالله است که در جان بنده ای تبدیل به اناالله می شود. همانطور که علی(ع) می فرماید: خداوند فقط در وجود ماست که شناخته و پرستیده می شود! این جنبه ای از خلافت است که الهیت خداوند را به ارث می برد و نه اللهیت را!**

۳۷۶- اگر ظهور کلمة الله در انسان نباشد معنای خلافت اللهی بشر جز شرک چه معنائی می تواند داشته باشد. و ما تا امام را مظهر کلمة الله ندانیم امامت را تبدیل به مشرکانه ترین باورها ساخته ایم و شیعه را هم مشرک ترین مذاهب نموده ایم! و این امّ المسائل تشیع در تاریخ بوده که علت همه بدبختی های شیعه تا به امروز است که سعادتمندترین مذهب تاریخ را تبدیل به بدبخت ترین مذهب نموده ایم زیرا شهامت ابراز توحید امامیه را نداریم و خودمان هم بخود شک داریم و این بدترین نوع سوء ظن به خداست که منشأ همه عذابهای ما شیعیان است زیرا خداوند اهل بیعت با امام (یدالله) را فقط بدلیل سوءظن به خدا عذاب می کند و جز این همه گناهانش را بخشوده است! سوره فتح-

۳۷۷- بخش اعظمی از ادعیه منسوب به امامان معصوم همچون دعای سحر و دعای جوشن کبیر از جنس کلام الله و آن وحی ای است که وحی شده است که خداوند خودش از زبان بنده اش به درگاه خود دعا می کند درست مثل سوره حمد که گل سرسبد قرآن است ولی کلام بنده بدرگاه خداست در حالیکه کلام الله است. در این نوع کلام اولیای الهی بهتر می توان معنای خلافت اللهی انسان و ظهور کلمة الله را دریافت که چگونه خداوند از زبان بنده سخن می گوید. این نوع کلام الهی فقط در جهان اسلام پدید آمده است که عرصه ظهور کلمة الله از انسان است آنچه که موسوم به حدیث قدسی است. و نیز کلام برخی از عرفا که گاه به شطحیات معروف است. «وحی ای که وحی می شود» معنائی جز ظهور کلمة الله از انسانهای غیرنبی نیست و این از جلوه های کمال دین و نعمت خدا در اسلام است که ولایت یا امامت نامیده می شود که بزرگترین سرّ خدا در بشر آخرالزمان است و برترین ویژگی اسلام در میان مذاهب است که متأسفانه بسیار اندک شناخته شده و بسیار اندک حکمت و عرفانش بوضوح تبیین گردیده است.

۳۷۸- در احادیث و روایات منسوب به ائمه اطهار دریائی از حکمت و عرفان مربوط به اسرار ولایت و امامت وجود دارد که حتی بسیاری از علمای بزرگ شیعه این نوع روایات را نادیده گرفته و یا به عمد کتمان می کنند تا مبادا از جانب وهابیون و تکفیریهای خونخوار متهم به شرک و غالیه گری و الحاد و ارتداد شوند. هر چند که با اینهمه تقیه باز هم از دامنه این اتهامات هیچ کاسته نشده است و اخیراً فتوای قتل عام شیعه را هم صادر کرده اند و خوردن خون شیعه را مباح نموده اند. با اینهمه با ظهور کلمة الله از وجود مبارک امام زمان، بزودی نسل این اشقیای دشمن خدا و رسول و انسانیت از روی زمین برکنده خواهد شد انشاءالله!

۳۷۹- راه بین از خود تا خدا (ذات) سراسر آتش (ظلمت) است که این دوزخ جز به عشق و ارادت و اطاعت از امامی حی از میان نمی رود و نوری نمی شود. زیرا هر مؤمن حقیقی به مثابه امام، مظهری از کلمة الله به نور است که ظلمت درون را می شکافد و بسوی خدا در ذات راه می نماید.

۳۸۰- ابن عربی می فرماید در آخرالزمان بندگانی پدید می آیند که نه از انبیاء و اوصیاء و شهدا هستند ولی همه به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند که اشاره به حدیث نبوی دارد. و اینان اولیای عارف هستند که از مظاهر کلمة الله می باشند و عشاق الهی هستند و از جمله آن گروهی که خداوند در کتابش وعده داده که «بزودی گروهی را پدید می آورد که دوستشان دارد و دوستش دارند». این مقام ولایت عرفانی است که شمس تبریزی رازش را در گوش مولانا زمزمه نمود و بیدارش ساخت با این سئوال که «آیا ولی برتر است یا نبی»!

۳۸۱- اصلاً حقی جز ظهور در غیر نیست زیرا کل جهان هستی حاصل این حق است. پس ظهور کلمة الله در بشر، عین حق است آن حقی که زمین و آسمانها برایش برپا شده است. «روح را بهمراه ملائک بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می کند تا هشدار دهید که الهی جز من نیست پس بترسید از من. و بدانید که خداوند زمین و آسمانها را بر حق آفریده است». نحل۳-۲

۳۸۲- اکثر ما شیعیان، امام زمان و ظهورش را فقط نجات بخش مظلومین و نابودکننده ظالمان و برپا کننده حکومت عدل جهانی می دانیم و بس. که همه اینها فقط در حد مقدمه ظهور است و وسیله و آماده سازی برای واقعه ای بس بزرگ است و آن دیدار بشریت با جمال اعلای پروردگار است: آنروز که زمین و آسمان غیر از این می شوند و برای خداوند ظهور می کنند. قرآن- و اینست معنای رحمتی برای جهانیان در دین محمد(ص). و از آنجا که خداوند را جز به نور و نگاه خودش نمی

توان دیدار کرد پس بشریتی که در حاکمیت عدالت امام به شهود پروردگارش می رسد بایستی جمله حامل نوری از کلمة الله باشند و به نور کلمه الله قلوبشان منور و حواسشان زنده بحق شده باشد. و این دیدار اساس پیدایش جنات نعیم و تمدن الهی بر زمین خواهد بود. فقط به نور کلمة الله می توان الله را دیدار کرد که سرچشمه این نور وجود خود امام زمان است که بر همگان می تابد تا بتوانند ظهور زمین و آسمانها را برای پروردگارشان مشاهده کنند در شهر محمدی و رحمت محمدی و عرفان محمدی و به نور محمدی! و در آنروز است که صلوات تحقق جهانی خواهد یافت و همه بر جمال محمدی وارد شده و زندهٔ محمدی می شوند زیرا آنچه که ظاهر می شود حقیقت محمدی است زیرا محمد، حبیب خداست. و این تحقق جهانی سوره رحمن است که: رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموختش بیان را و ماه و خورشید در کارند و درختان و ستارگان سجده می کنند و... . و این خلق انسان است به معرفت قرآنی! و این ظهور فطرت خلق است که از فطرت خداست. این همان جهان و جمالی است که قبلاً انگشت شماری از عارفان کامل و امامان معصوم درک کرده بودند به نور ذکر و در پرتو کلمة الله!

۳۸۳- عارفی را پرسیدند مقامات هزارگانه سیر الی الله را برای ما نام ببرید. گفت: مقام اول طلب است و اما مقام دوم هم اتفاقاً طلب است و سومی هم عجبا که طلب است پس مابقی را خودتان نام ببرید! طلب چه و که؟ طلب خدا! «خدا را بخواهید تا اجابت شوید». بدان که جز خداخواهی اجابت نمی شود که رضایتی حاصل شود و بلکه فقط بر حرص و نیاز می افزاید.

۳۸۴- اصل همه حماقتها و بدبختی های بشر اینست که می پندارد به دنیا آمدنش بوجود آمدن اوست پس زان بعد جز خوشبختی و خوشگذرانی رسالتی ندارد و این علت العلل پیدایش جهنم است. در حالیکه ورود آدمی به دنیا، ورود به عرصه عدم- آگاهی و خود- آگاهی عدمی است تا طلب وجود کند و دست اندر کار آفرینش خود شود در محضر وجود که خداست.

۳۸۵- خداوند، عدم را صورت وجود بخشید که صورت خود اوست تا سیرت وجود را خود تحصیل نماید که اخلاق الله است و خلق شدن به آن!

۳۸۶- «علم قیامت (الساعه) در نزد الله است». قرآن- پس هر که در نزد الله قرار گرفت و کلمة الله را در دل خود مستقر نمود قیامتش برپا شده و به لقاءالله می رسد. و لقاءالله مقام حضور در اکنونیت حیات و هستی است و لذا الساعه (هم اکنون) نامیده شده است و هر که در خود حاضر باشد در محضر خدا حاضر و شاهد است پس علم قیامت همان علم حال است و استقرار در آن. و این از قدرت کلمة الله است و استقرارش در جان آدمی که چشم دلش را بینا می کند و دیدار می کند.

۳۸۷- عالم هستی، عالم حروف و کلمات است و ظروف تعیّن و تحقق آنها. پس آیا انسان ظرف تعین و تحقق چه کلمه ای است از کلمات خداوند؟ مگر نه آنکه قرار بر خلافت او بر جای خداوند است پس بی تردید آدمی ظرف تعین و تحقق کلمة الله است. و تا زمانیکه کلمة الله در وجودش تعین و تحقق نیافته، آدم نشده است. و لذا انسان کامل و امام را وارث آدم گویند و اسوه آدمیت! پس همه باید به امامت برسند. امام زمان هم غایب شده تا همه در ارادت و عشق به او، محل حضور و ظهور او شوند پس غیبت او کمال نعمت خداست همانطور که خاتمیت هم کمال رحمت خداست. یعنی کمال رحمت خدا، ختم نبوت و پیدایش امامت است که نعمت الله است و کمال این نعمت هم غیبت امام است تا امام از غیر خود ظهور کند. و شیعه یعنی همین!

۳۸۸- پس عرصه غیبت امام، عرصه تعین و ظهور کلمة الله است برای عالمیان و این کمال رحمت و نعمت خداست از دو محمد(ص): محمد نبی(ص) و محمد مهدی(ع)!

۳۸۹- پس تعجب مکن از ظهور عارفان دوره غیبت که انالحق می گویند که این انالحق گفتن هم از غایت رحمت بر عالمیان است و عشق به آدمیان! تا آدمی بر حق وجودش بیدار شود زیرا زمین و آسمانها بر حق و برای حق آفریده شده است که این حق جز ظهور کلمة الله از انسان نیست انسانی که اشرف مخلوق و معبود کائنات و مسجود ملائک و مقصود آفرینش و عرفات الله است. «او روحش را بهمراه ملائک بر هر یک از بندگانش که بخواهد نازل می کند تا هشدار دهید که الهی جز

من نیست پس برحذر باشید. بدانید که زمین و آسمانها برحق آفریده شده است...» نحل۳-۲- این همان انالحق گفتن است! و این مصداق کلام مشهور علی(ع) است که: خدا جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود! این همان هشدار است که: الهی جز من نیست: لا اله الا انا! و نه لا الله الا انا؟! این تفاوت عظیم را دریاب یعنی فرق اله و الله را!

۳۹۰- «خداوند هر که را خواهد هدایت نماید بر او منّت می نهد.» قرآن- و این هدایت خاص الهی است به ربوبیت الله که منِ خود را به بشر می دهد و من بشری را محو می سازد و این همان ظهور کلمه الله است و چنین هدایت یافتگانی مهدی های دورانها هستند که ربشان الله است و حامل نوری از خداوند که در میان مردم راه می روند و خدا هر که را هدایت کند بواسطه چنین نوری هدایت می کند که نور علی نور است یعنی نور از نورالله است. و این من الهی همان نزول روح است. و از این مقام است که می فرماید بگوئید که: هیچ الهی جز من نیست!

۳۹۱- در عربی «من» به معنای شخصیت، موجودیت و حقیقت وجودی را گویند و لذا عین معنای من و منیت در فارسی است و لذا منت و منیت دوقلوی عربی- فارسی از این معناست. پس من و منیت خدا در هر کسی که باشد الهیت را بارز می سازد که مبرای از منیت بشری است و لذا همچون نوری آشکار است که در میان مردم راه می رود. اسم منّان هم به همین معناست. این من های الهی هستند که در قرآن کریم همواره خطاب به مردم می گویند که: از خدا برحذر باشید و از من اطاعت کنید. سوره شعراء- و کافران هم در پاسخ می گویند: چرا از تو اطاعت کنیم از خدای پدران خود پیروی می کنیم! قرآن-

۳۹۲- امام علی(ع) در چندین خطبه که مشهور به خطبه های نادره هستند آشکارا لا اله الا انا سرداده است که از پس هر یک از این خطبه ها جز انگشت شماری مابقی انکار و عداوت کردند و علی(ع) را مرتد و ملحد خواندند! که در این خطبه ها در حقیقت به تبیین امر ولایت و امامت و مبانی تشیع و مذهب امامیه پرداخته است که تا به امروز هنوز هم اکثر شیعیان در مطالعه این خطبه ها می لرزند و چه بسا یا نشنیده و ناخوانده می گیرند و یا انکار نموده و این خطبه ها را جعلی می خوانند که گویا دشمنان به اسم امام ساخته اند تا امام را بدنام سازند!؟

۳۹۳- «خداوند اراده کرده تا بر مستضعفین منت گذارد و آنان را جانشینان و امامان و وارثان زمین قرار دهد.» قصص۵- مستضعفین کسانی هستند که ضعفهای وجود خود را تا سر حدّ عدمیت خود دریافته و تصدیق نموده و بر آن قرار گرفته اند. پس لاترین انسانها هستند و مستحق ال. و آن من و منّت خداست که بر آنان نازل می شود و وجود الهی بر عدم بشری فرود می آید پس ال به لا ملحق شده و کلمة الله به عرصه ظهور می رسد که می گوید لا اله الا انا. که این من الهی است که از بشر سخن می گوید. و چنین انسانهائی اسوه کمال رحمت و نعمت خدا در دین اسلام هستند، سر برآورده از خاتمیت محمدی و غیبت مهدوی. اینان همان گروهی هستند که در قرآن معرفی شده اند که خداوند عاشق بر آنهاست و آنها نیز عاشق بر او. و کل زندگیشان حجت آشکاری از عشق بین خدا و بنده است.

۳۹۴- انسان کافردل، هر آنچه را که ندارد و نیست، به حساب ایثار خود نسبت به خلق و حتی بخود خدا تلقی می کند و این اساس واژگونی اوست. از جمله عدمیت خود را نیازش به وجود نمی داند بلکه بی نیازیش به وجود می داند که آن را نثار کرده است که این ایثاری ابلیسی و به القای شیطان است. این استکبار حاصل از استضعاف است. و این نوع مستضعفین، متکبرترین مفلسان هستند که در رأس این نوع بشر، بنی اسرائیل قرار دارد که در قرآن کریم شهره تاریخ است.

۳۹۵- استضعاف آدمی ویژه خلقت اوست، زیرا اصل خلقتش مفروض به مقام خلیفة اللهی است و این فریضه وجودی منشأ همه دیالکتیک های صفات بشر است. در آن واحد هم منشأ اشد استکبار و احساس خدائی است و هم اشد استضعاف و حس نابودی است. زیرا آدمی در جوهره خلقتش قرار بوده که جانشین خدا باشد که در عرصه صفات و افعال بصورت اشد درماندگی بارز می شود.

۳۹۶- و این دیالکتیک استکبار- استضعاف در افرادی که در حریم انسانهای الهی زندگی می کنند و یا زمانی با آنان آشنائی یافته اند هزار چندان شدیدتر است زیرا به قول معروف فیلشان یاد هندوستان کرده است ولی اکثرشان بی آنکه سالک این

راه شوند به تقلید و تلقین از اولیای الهی می پردازند که در این تلاش مذبوحانه جز رسوائی عایدشان نمی گردد. مگر اینکه از این انسانهای الهی منت پذیرند و منیت خود را وانهند. ولی اکثراً بر این پندارند که بواسطه منیت خود می توانند محل ظهور من الهی باشند که این شرک محض است که عاقبتی جز بطالت ندارد. زیرا دو من در یک تن جای نمی گیرد.

۳۹۷- آنچه که بین انسان و ذات خلیفة اللهی اش حائل و حجاب است من های عاریه ای و دروغین است که من الهی را در وجود مدفون ساخته است: نژاد، تاریخ، مردم، فرهنگ، طبقه اجتماعی و اقتصادی، تعلیم و تربیت آموزه ای و حاکمیت طاغوت و انواع ستمگریها و ستم بریها!

۳۹۸- به بیان دیگر در فاصله بین من بشری و من الهی، دهر قرار دارد که همان اسارت روح آدمی است در گذشته های مرده و آینده های نیامده که آنهم مرده اند. و این ظلمات دهر است. که انسان را از لحظه ای حضور و اقامت در اکنونیت جانش محروم ساخته است یعنی از الساعه که حضور خداست در بشر! «هر کجا که باشید او با شماست.» یعنی خدا با انسان و در انسان و عین انسانیت انسان است ولی انسان با خودش نیست زیرا خود انسان در هر آن، اکنونیت اوست و انسان در ظلمات دهر گم و گور است و خود را به یاد نمی آورد. «در دهر هیچ چیزی به یاد نمی آید». دهر۱-

۳۹۹- بسیاری هم شقاوت و نفرت و بی تفاوتی خود نسبت به خانواده و مردم را به حساب طهارت و تزکیه نفس خود از غیر می گذارند در حالیکه این اشد ابتلای به غیر است که بصورت نفرت از غیر بروز کرده است و فرد در درونش لحظه ای از غیر رهائی ندارد و با آنان در جنگ بی امان است در خویشتن!

۴۰۰- آنچه که مانع می شود که کلمة الله را به فطرت الله در ذات برساند و فطرت الهی را احیاء و برپا سازد و اقامه کند و قیامت و الساعه جان را عیان سازد «ناس» است از خانواده تا جامعه و رسانه و نظام اجتماعی ناسی که از ظلمت دهر، جان را تسخیر کرده است. و این فاصله ناسی سراسر آتش دوزخ است: دوزخی که هیزمش ناس است و حجر. قرآن- آیا می دانی حجر به چه معنائی است. حجر فقط بمعنای سنگ نیست بمعنای زمان و دوران هم هست. پس هیزم دوزخ حاصل مردم پرستی و تاریخ زدگی و دهریت است و این دو روی سکه امری واحد است. تاریخ و جامعه دو روی یک امر است. جامعه همان ترمینال تاریخ است و تاریخ زنده است. و تاریخ هم جز تاریخ مردمان نیست.

۴۰۱- تاریخ، گذشته توست و جامعه هم آینده توست که تو را از اکنونیت و الساعه محروم ساخته است. و این دو توأمان آتش رابطه انسان با خدا هستند.

۴۰۲- خداوند مردم را از فطرت خودش آفریده است. پس آنچه که بین مردم و خدا مانع است تاریخ پرستی و نژادپرستی و سنت پرستی و پرستش اساطیر است و مذهب آباء و اجدادی! این حجاب بین کلمة الله است و فطرت الله از زبان تا جان مردمان!

۴۰۳- همانطور که حجاب و عفاف موجب رهائی جان از سلطه اجنه و شیاطین و خناس و ناس می شود و جان از اسارت هر کس و ناکسی خارج می شود کلمة الله هم جان را از ظلمات کلمات دهری و دهریت کلمات می رهاند زیرا هر موجود بیگانه ای در جان آدمی دارای نام و کلمه ای است که بواسطه نور کلمة الله طرد و دفع می شود بشرط اینکه این کلمه از یک منبع نوری دریافت شده باشد یعنی از یک انسان ذاکر که حامل نوری از کلمة الله است.

۴۰۴- آنگاه که در ذهن و دل و جان آدمی هیچ کلمه ای نباشد کلمة الله به صدا می آید و خوانده می شود و تو را می خواند و تو در این مقام مذکوری!

۴۰۵- وقتی گفته می شود که جان آدمی به تسخیر بیگانگان درآمده است بی تردید این بیگانگان به لحاظ موجودیت خودشان در جان آدمی وارد نشده اند بلکه کلمه و نامی از هر یک از این بیگانگان است که در روانمان حضور دارد و این حضور بگونه ای است که احساس می کنیم صدها نفر در درونمان زندگی می کنند و ما را در درون اشغال کرده اند. حضور

شیطان در انسان هم بواسطه نجواهائی است که در گوشمان خوانده است که کلمات و مفاهیم هستند. حشر مؤمنان با انبیاء و اولیای الهی هم بواسطه نامشان است. وگرنه باور به حلول و تجسد و تناسخ پدید می آید که عقلاً هم باطل است.

۴۰۶- وقتی احساس می کنیم که مثلاً کسی بعنوان محبوب در دلمان حضور دارد و با ما زندگی می کند این محبوب هم بواسطه کلمات و مفاهیمی در ما وارد شده است وگرنه او در جای دیگری مشغول زندگی خویش است و اصلاً از حضورش در ما بی خبر است.

۴۰۷- جن زدگی و جنون هم چنین است و اجنه بواسطه القای مفاهیم و کلماتی در ما رخنه می کنند و بواسطه آن ما را تحت تأثیر قرار می دهند. ملائک هم چنین هستند. خداوند هم چنین است. از این منظر اسمای الهی اهمیت سرنوشت سازی می یابند و مسئله نماز و ذکر و عبادات دیگر!

۴۰۸- انسان جز کلمه نیست کلمه انسان! انسان جز کلماتی که در خویش جمع آورده نیست. همه علوم و فنون و هنرها و باورها و احساساتش نهایتاً در کلماتی در اندیشه و روانش به ثبت رسیده و تبدیل به هویت و شخصیت او شده اند. و بواسطه همین کلمات به حرکت می آیند.

۴۰۹- وقتی بواسطه اسم یا صفاتی مخاطب قرار می گیریم کل وجودمان برانگیخته شده و واکنش می کند. مثلاً وقتی کسی ما را «استاد» خطاب می کند یا «مؤمن» و یا بعکس ما را احمق، کافر، دیوانه و امثالهم می نامد در قبال هر یک از این کلمات واکنشی خاص بروز می دهیم. و این بدین معناست که این کلمات و اسماء کل وجودمان را متأثر می سازند و از اعماق به جنبش می آورند. پس هر یک از ما از کلمات پدید آمده ایم و با کلمات زندگی می کنیم و بواسطه کلمات سرنوشت خود را می سازیم و خود و دیگران را ارزیابی می کنیم. بواسطه کلمات است که آرامش می یابیم و یا متشنج و دوزخی می شویم. بواسطه کلماتی که می گوئیم و یا می شنویم احساس خوشبختی یا بدبختی می کنیم. انسان نفس ناطقه خویش است و جز این هیچ نیست!

۴۱۰- کلمات ما را یا به اعماق ظلمات دهر (حجر) و وسواس الناس می کشانند و یا به عرصه روشنائی اکنون (الساعه) می آورند. و هیچ کلمه ای چون کلمه الله و یا هر یک از اسمای الهی، ما را از ظلمات خارج نمی کنند. «آنانکه ایمان آورده و توبه کرده و اعمال خود را اصلاح می نمایند خداوند آنان را از تاریکی خارج می کند و به روشنائی می برد». زیرا توبه چیزی جز پاک شدن از کل گذشته (حجر) و وسواس الناس نیست که موجب آمدن به قلمرو حال و اکنونیت وجود است که عین واقعیت جاریست. و انسان بمیزانی که به واقعیت جاری خود و زندگیش می رسد همه چیز را دینی و در دین خدا می بیند زیرا «براستی که دین هر آن واقع است». قرآن-

۴۱۱- توبه یعنی پاک شدن و رهائی از اسارت گذشته ای که سراسر ظلمات است و در آن گم شده ایم. این ظلمات به لحاظی چیزی جز الفاظ و ظلمات و مفاهیم وارونه و مسخ شده ای نیست که تحت الشعاع ظلمات این واژگونسازی است که مرتکب خطا و گناه و ستم شده ایم. پس توبه خالص ممکن نیست الا بواسطه کشف و درک ماهیت این کلمات و مفاهیم واژگونه و بازگردانیدن آنها بر مقعد صدق و عدل. این همان واقعه تبدیل تاریکی به روشنائی است به قدرت نور معرفت نفس آنگونه که در «قیامت نامه» نشان داده ایم.

۴۱۲- توبه نصوح و حقیقی عین وقوع قیامت نفس است به یاری نور معرفت نفس و تحقق صدق و عدل کلمات! مجموعه آثار ما به این دلیل برپا کننده قیامت نفس بشر است که برپا کننده صدق و عدل واژه هاست.

۴۱۳- توبه ای که فقط ترک ظواهر برخی اعمال باشد توبه ای حقیقی و موفق نخواهد بود و آدمی را در گناهانش پیچیده تر و ریاکارتر می سازد مگر اینکه این ترک اعمال بد براساس برپائی صدق و عدل کلمات و مفاهیم در اندیشه بشر باشد زیرا هیچ انسانی تا عمل زشتی را در ذهن خود تبدیل به عمل زیبا و برحقی نکند مرتکبش نمی شود. یعنی تا کلمه و معنائی را در ذهن خود وارونه نکند گناهی را مرتکب نمی شود. و این همان راز واژگونه شدن کافران در قرآن است بواسطه واژگونه کردن کلمات و مفاهیم در ذهن خویش!

**۴۱۴- و بدان که تنها کلمه ای که در روان آدمی امکان وارونه شدن ندارد کلمه الله است ال لا! همانطور که اگر ال لا را از جنبه حروف هم بعکس بنویسیم باز هم ال لا می شود. و این بزرگترین سرّ کلمة الله است که برخاسته از هویت نوری آن است و نه صرفاً حروف پدید آورنده آن! «بدانید که در کلمه خدا هیچ تبدیلی نیست». قرآن-**

**۴۱۵- یعنی انسان فقط بقدرت و یاری کلمة الله است که می تواند از واژگونی و واژگونسالاری و دوزخ پرستی و گناه و مالیخولیا نجات یابد: بگو لا اله الا الله تا نجات یابی!**

**۴۱۶- پس کلمة الله، تنها کلمه نجات مطلق روح انسان و رهائی از دروغ و وارونگی و الحاق به وادی صدق و عدل و الساعه است.**

**۴۱۷- باید دانست که الله الله گفتن کافی نیست بلکه باید بدانیم که از او چه بخواهیم وقتی که اجابتمان نمود و فرمود: بله چی میگی و چی میخوای؟ و اگر از او جز او را بخواهیم هم بر او معصیت و بی ادبی کرده ایم و هم بخود ظلم نموده ایم. مگر می شود حقیر بود و گناه نکرد؟ مگر می شود دریوزه و فلک زده و حسود بود و دروغ نگفت و تهمت نزد و تجاوز نکرد؟ باید از ائمه هدی بیاموزیم همانطور که در دعای سحر بما می آموزند از خدا کل صفات و قدرت و جلال و کمال و جمالش را بخواهیم. فقط با خدائی شدن می توان خدا را شناخت و پرستید و معصیت نکرد و شکرش را در حقش ادا نمود و با او دوستی نمود. باید مقام خلافت اللهی خود را باور کنیم و از او بخواهیم و جز این هیچ راه نجاتی نیست جز در جهنم ابدی!**

**۴۱۸- ما اگر از خدا خود خدا را با همه صفات و قدرت و علم و آیات و خلاقیتش نخواهیم شیعه نیستیم و امامت را درک نکرده ایم. ما باید از کلمة الله، الله را بخواهیم!**

**۴۱۹- از خدا غیر خدا را خواستن عین شرک و تهمت و معصیت بر خداست. گوئی خدا ما را آفریده (آنهم بعنوان اشرف و مقصود خلقت) تا همه عمر بدرگاهش گدا و دریوزه لقمه نانی باشیم. آیا این مقامی پست تر از حیوانات نیست؟**

**۴۲۰- بسیاری حتی ذکر را هم وسیله ای برای اهداف دیگر زندگی قرار می دهند که حتی اگر اهداف معنوی و روحانی هم باشد باز هم شرک و بلکه مذهب کفر است. و بلکه کل هدف زندگی بایستی ذکر باشد بمعنای در یاد خدا و با خدا زیستن و خدائی زیستن!**

**۴۲۱- کل زندگی و کل دین و عبادات بایستی برای رسیدن به مقام ذکر باشد که کمال این مقام ذکر کلمة الله است و کمال این ذکر، تجلی کلمة الله از ذاکر است. و این مقام انسان است و قلمرو خلق جدید که خلقتی قرآنی است و حیاتی قرآنی و اندیشه و احساس قرآنی و بیان قرآنی!**

**۴۲۲- مؤمنان لشکریان دعایند و جز این علم و هنری ندارند و این تنها علم و هنری است که فقط در نزد مؤمنان است یعنی علم و هنر طلب کردن و خواستن از خدا! زیرا مؤمن اگر مؤمن است می داند که انسان کاری جز خواستن از درگاه حق ندارد و توانستن همه از اوست که در ذات آدمی نهفته است ولی منفعل است بدلیل اینکه مقام خود در نزد خدا را نمی شناسد تا آنرا مطالبه کند. و اجابت بدون دعا نه تنها هدایتبخش نیست که به گمراهی هم می افزاید. «خداوند می داند که دلتان چه می خواهد ولی تا به زبان نیاورید هدایت نمی شوید.» قرآن-**

**۴۲۳- همه بدبختی های بشر اینست که یا دعا نمی کند و یا دعایش مشرکانه است و مادون شأن انسانی اوست.**

**۴۲۴- وقتی که خداوند را بواسطه اسمی از اسمایش می خوانیم در درجه اول بواسطه این اسم حمد و ثنایش می گوئیم و تسبیحش می کنیم و سپس مسمّا و صفات این اسم را از او طلب می کنیم تا نور این اسمی که در ما نهاده ازلی است مشعشع و خلاق گردد تا به اسمای او خلق شویم و این خلق جدید انسان است که همه ماجراهای خلقتش قرآنی است.**

۴۲۵- پس اسمای الهی را بر زبان راندن و در قبالش خرما خواستن عین شرک و معصیت به خدا و ظلم به خویشتن است. زیرا او رزق ما را از ازل به ما داده است بی آنکه از او خواسته باشیم، پس طلب روزی ننهاده جز بواسطه خون جگر خوردن و خود را تباه کردن حاصل نمی شود که فقط صرف تباهی های کسب کردنش می شود و این چه تلاش باطل و ظالمانه ایست.

۴۲۶- پس کار و تلاش و تعامل با مردمان اگر به نیّت کسب رزق باشد سراسر شرک و فسق است که رزق آسمانی ما را نیز حرام می کند و بلکه هر کار و تلاش مادی و اجتماعی فقط برای این است که او از ما خواسته است، یعنی بقصد عبادت است تا به بهانه این تعاملات خود را و خدا را و مردمان را و جهان را بشناسیم و نهایتاً به او در خویشتن برسیم، یعنی به ذکر برسیم و نه اینکه بواسطه ذکر به معیشت و ریاست و مقامات دنیوی و یا حتی معنوی برسیم. و کمال ذکر هم ذکر کلمة الله است که یاد خودِ خود اوست و نه صفاتش و اینست دین خالص و توحید.

۴۲۷- کسی که ذکر می گوید تا به مقامات معنوی و عرفانی برسد و دربهای عالم غیب بر او گشوده گردد و به اسرار نهان آگاه و بینا شود در تصرف شیطان است. و البته که اجنه و شیاطین دربهای ظلمت و دوزخ را بر او می گشایند و به درک اسفل السافلین رهنمودش می کنند. اکثر این عرفانها و عارفهای دجال این دوران از این قبیل هستند.

۴۲۸- بزرگترین دام شیطان در مسیر معارف عرفانی و توحیدی، اراده به مراد شدن و دستیابی به مریدان و دستبوسان است. همین دام برای اهل ذکر نیز وجود دارد.

۴۲۹- و در آنروز به کافران گفته می شود «پس کجاست ذکرتان» دخان۱۲- در حقیقت توشه آخرت و تنها پناهگاه آخرالزمان و قیامت، ذکر است یعنی یاد خدا در جان! و این همان نوری است که تحت الشعاعش ظلمات برزخ و قیامت طی می شود.

۴۳۰- ذکر بایستی از جانب اوئی (هی، هو) بر کسی نازل و یا القاء شود وگرنه ذکرگوئی و چله نشینی و ریاضت های من درآوردی جز ظلمات و حشر با شیطان حاصلی نخواهد داشت.

۴۳۱- وقتی انسان بی تقوا و خود- محوری که مرید نفس خویش است به ذکر و چله نشینی می پردازد منیت ظلمانی نفس خودش را مخاطب کلمة الله قرار می دهد و این همان خودپرستی تحت عنوان خداپرستی است. «آیا ندیدی کسی را که هوای نفس خود را خدا می خواند.» قرآن- چنین انسانی مقرّ امپراطوری ابلیس می شود.

۴۳۲- وقتی که ذاکر به هنگام ذکرش دل خود را از احاطه ظلمت نفس پاک نکرده باشد و از خود فاصله نگرفته باشد چگونه می تواند ذکرش را به دلش برساند و دل را که منظر الهی است مخاطب قرار دهد و زنده اش سازد. بلکه او فقط نفس اماره اش را خدا می نامد و دچار خودشیفتگی ابلیسی می شود و این احساس را عرفان می پندارد.

۴۳۳- ذاکر به هنگام ذکرش بایستی خداوند فطرتش را از درب دلش، مخاطب قرار دهد و بخواند نه اینکه نفس اماره و شیاطین اطرافش را تقدیس نماید. ذاکر بی تقوا و بی امام، شیطان پرستی می کند و بدینگونه است که ابن ملجمی پدید می آید که بظاهر دائم الذکر است و دائم الوضو که مرتاضانه زیست می کند و عمری هم مشغول جهاد فی سبیل الله و قتال با کافران بوده است.

۴۳۴- همه تکفیریهای مذاهب جهان مخلوقات جدید اذکار شیطانی هستند که این خلق جدید انسان تحت ولایت ابلیس در آخرالزمان تبدیل به پدیده ای فراگیر در همه مذاهب شده و به مثابه ظهور شیطان از انسان است ولی بواسطه همان اذکار و اسمائی که در کتب آسمانی برای هدایت مؤمنان آمده است. اینها ابن ملجم های اسلامی و شیعی و سنی و مسیحی و یهودی و امثالهم هستند از صهیونیزم تا القاعده! و اینست که بناگاه این تکفیریهای بظاهر رقیب و متخاصم را در یک جناح و جبهه می یابیم.

**۴۳۵- باید به یاد آوریم که ابلیس هم یک خداپرست موحد و خالص بوده است تا قبل از خلقت انسان. و هم اکنون هم رسول و مرید اراده حق است و بی اراده اش کاری نمی کند طبق قول قرآن کریم. او با اللهیت حق کمترین مشکلی ندارد و او را می پرستد ولی به الهیت آدم کافر است و اینکه چرا بایستی خداوند در خلیفه اش شناخته و پرستیده شود!؟ اینست ابلیسیت! حال در نفس خود بنگریم که آیا خود ما هم تا چه حدی با این مسئله روبرو هستیم. این همان راز ارتباط نفسانی ما با ابلیس است و ابلیسیت نفس بشر!**

**۴۳۶- مشکل ابلیس و شیاطین و پیروانشان فقط در ظهور کلمة الله از انسان است. اینان اگر توبه نکنند خود مظهر شیطان می شوند.**

**۴۳۷- پس بدان که کلمة الله بهرحال کلمه ظهور است یا ظهور حق از انسان و یا ظهور شیطان از انسان! و این همان ظهور بهشت و دوزخ است در آخرالزمان!**

**۴۳۸- پس آنکه کلمة الله را بر زبان می راند اگر خود محل نزول روحی نباشد و یا دارای امامی صاحب روح نباشد محل ظهور شیطان می شود. زیرا کلمة الله کلمه ظهور عالم غیب است!**

**۴۳۹- چون نمی توان کلمة الله را وارونه و تبدیل نمود پس بهرحال قدرت ظهورش در ذاکرانش حتمی است و کافران را رسوا می کند از طریق عیان کردن شیطان از موجودیتشان! و مؤمنان را متجلی می کند به رحمت خدا!**

**۴۴۰- از اعترافات نومسلمانان عصر ما در سراسر جهان شاهد حقیقتی بزرگ از سرّ کلمة الله هستیم که بسیاری از آنان اذعان دارند که در شنیدن صدای اذان (کلمة الله) بناگاه قلوبشان منقلب گشته و به نور اسلام رغبت نموده است.**

**۴۴۱- یک دوست آلمانی که نیهیلیست بود و البته بعدها مسلمان مؤمنی گردید قبل از ایمان آوردنش در نزد من اعترافی کرد و آن اینکه هرگاه اذان و بخصوص کلمه الله را می شنود قلبش می لرزد که علتش را درنمی یابد.**

**۴۴۲- اینجانب در دوره جوانی در تجربه و تعامل کوتاه و شدیدی که با برخی فرقه های درویشی داشتم با کمال حیرت با ذاکرانی روبرو شدم که براستی مظاهر کامل شیطان بودند در همه مکرها و پلیدیها و پلشتی های غیرقابل وصف! که اینک آن واقعه را درک می کنم.**

**۴۴۳- «آنانکه اراده خود را خدای خود قرار دادند و بواسطه علمی گمراه شدند و خداوند بر چشم و گوش و دلهایشان قفل زد.» قرآن- آن علمی که بواسطه اش اراده نفسانی خود را خدا پنداشتند بی تردید علمی توحیدی از معارف وحدت وجودی و حقیقی عرفانی است. و اما چرا خود- خدائی موجب ابطال هوش و حواس آنها می شود؟ زیرا همه عذابهای الهی بواسطه اراده و اعمال خود آدمی در وجودش عمل می کند و قوانین وجودی هستند.**

**۴۴۴- خود- خدائی مردان حق یک ادعای شخصی از جانب خودشان نیست بلکه شاهدان این حقیقت را درک می کنند که بدلیل امحای منیت آنهاست در من خدا! پس آنها خدا نیستند بلکه اراده الهی از وجودشان صادر می شود. بی تردید این مردان احساس خدا بودن ندارند. ولی کسی که احساس خدا بودن دارد یک موجود مالیخولیائی است که کل هوش و حواسش تعطیل شده و رسوا گردیده است در نزد همه کسانی که چنین ادعائی را از او درک کرده اند.**

**۴۴۵- آنکه منیت خود را خدا می داند و آنرا می پرستد و مریدی می کند در حقیقت عدمیت خود را می پرستد که عین ظلمت پرستی است و در این ظلمت پرستی است که کل هوش و حواسش باطل می گردد زیرا هوش و حواس آدمی با نور حق درک می کند. و اینست معنای لاک و مهر شدن یا قفل شدن چشم و گوش و دل (هوش)!**

**۴۴۶- یعنی آنانکه همه خطورات و امیال دمدمی خود را حق می دانند و از آن پیروی می کنند و بلکه خوابهای خود را هم الهام و وحی الهی می پندارند بتدریج از واقعیت جهانی که در آن زیست می کنند بیگانه شده و در ظلمات نفس خود گم و گور می شوند. حال اگر این آدمها به اسماءالله هم ذاکر باشند خلیفه شیطان می شوند. زیرا شیاطین فرمانروایان وادی**

تاریکی هستند و به شکار کسانی می روند که در تاریکی گم شده و سرگردانند. به همین دلیل توصیه شده که قرآن و آیات الهی را با لعنت بر شیطان بخوانند از جمله اسمای الهی را. و لذا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم همواره مقدم است بر بسم الله الرحمن الرحیم!

۴۴۷- همانطور که بهمراه یاد قلبی خدا و کلمة الله را در دل خواندن، حشر با انبیاء و اولیای الهی رخ می دهد و بهمراه این ذکر همه کسانی هم که ذاکران اسماءالله هستند در قلمرو جان ذاکر حاضر می شوند شیطان هم ذاکر کلمة الله است و می تواند بهمراه ذکر الهی بر حریم جان رخنه کند اگر انسان ذاکر اهل تقوا و معرفت و مراقبه نباشد و حامل نوری از خدا یا امامی زنده نباشد و اسیر تاریکی باشد شیطان هم از راه تاریکی بر جان ذاکر رسوخ می کند.

۴۴۸- این حقیقت عیناً از زبان رسول اکرم تصدیق شده در این کلامشان که: اگر نماز موجب تقرب الی الله نشود موجب ابتلای به شیطان می شود. و اینست راز فویل للمصلین! زیرا نماز سراسر ذکر اسمای الهی است.

۴۴۹- حال این سخن امام علی(ع) را بهتر درمی یابیم که خودشان را نقطه تحتِ بای بسم الله می خوانند. یعنی تنها درب ورود به نور الله و الحاق به رحمتش همان نور امام است. که بدون این نور یا پشت درب می مانیم و یا به شیطان ملحق می شویم.

۴۵۰- و امام خود تجلی نور کلمة الله است. بدون این نور نمی توان کلمة الله را در دل یاد نمود و احیاء کرد و به فطرت الهی در خود رسید. زیرا مقصود اینست که انسان ذاکر موفق به احیای اسمای الهی در فطرت خودش گردد و آن اسمای ازلی را در الساعه جان برپا کند و اینست قیامت و عرصه خلق جدید رحمانی با علوم قرآنی!

۴۵۱- گاه که از خود بیرون می آیم و در بیرون از کل جریان و وقایع زندگیم بر خود می نگرم چنان عظمت و کبریائی خداوند را می بینم که حیران می شوم از اینکه آیا اصلاً ذره ای از حق او را شکر یا ادا کرده باشم تا آن حد که به یقین باور می کنم که من اصلاً نبوده و نیستم و همه اوست. و من گهگاهی بخود آورده می شوم تا شاهد واقعه شوم و دوباره بیخود می گردم. و همه اینها به معنای غلبه و سیطره مطلقه کلمة الله است بر من و از من و با من و در من و بی من. این حقیقت شامل همه انسانها و زندگیهاست هر یک به نوع خاص خودش. بشرط اینکه آدم به نور کلمة الله بینا شده باشد از درون خویش و یا با نگاهی از برون خویش!

۴۵۲- همه آن حوادثی که بلا و بدبختی نامیده می شود برای اینست که آدمی با اسماء و صفات الهی در زندگی آشنا و مأنوس گردد یعنی ذاکر شود و لااقل به اسمی از اسمای الهی آفریده شود و با رحمت خدا آشنا گردد. زیرا با رحمت الهی جز انگشت شماری از مردان خدا آشنا نیستند.

۴۵۳- خداوند خودش می گوید که در همه حال و هر کجا با ماست و از درون و برون بر ما احاطه دارد و از خود ما بما نزدیکتر است پس با ما بلاوقفه زندگی می کند حتی آنگاه که ما در خواب و یا مشغول کاریم. ذکر یعنی همزیستی با خدا! آدمی با کسی که زندگی می کند حرف می زند و تعامل دارد. چون خدا بی نیاز است پس کاری نمی توانیم برای او و با او بکنیم و فقط حرف زدن می ماند و او را صدا زدن و راز و نیاز کردن. و این همان ذکر است که به این معناست که می دانی با تو زندگی می کند پس با او زندگی کن تا آدم باشی وگرنه دیو و دد و شیطان می شوی!

۴۵۴- خداوند نامهایش را بما معرفی کرده است تا صدایش بزنیم و سپس با او درد دل و راز و نیاز کنیم. خدا نور وجود است و هر که با او همزیستی کند وجود می یابد و از قحطی دوزخ می رهد و چون نور لامتناهی و بی نیاز می شود.

۴۵۵- «انس و جن را نیافریدیم الا به پرستش من.» قرآن- یعنی آفرینش و هستی انس و جن حاصل توحید و خداپرستی است و آنکه از این پرستش غافل است اسیر برزخ بین بود و نبود است و در این برهوت اسیر شیاطین و وسوسه های مالیخولیائی می شود. پس ذکر، سرّ بوجود آمدن انسانی بشر است. آنکه ذاکر نیست، نیست!

**۴۵۶-** پس با کسی که بلاوقفه با تو زندگی می کند حرف بزن. او تو را هم می بیند و هم می شنود. ولی پاسخ او به تو نوری است زیرا او نور است و با نورش در تو و بر تو و از تو و با تو تجلی می کند.

**۴۵۷-** انسان جز نفس ناطقه اش نیست و لذا بلاوقفه مشغول حرف زدن است. اگر با خدا حرف نزند با اجنه و شیاطین و خناسان خود حرف می زند و دیوانه می شود.

**۴۵۸-** بلا، بلی گفتن خدا به انسان است و اعلان همزیستی اش با انسان بگونه ای که انسان این همزیستی را دریابد و بفهمد و جواب گوید!

**۴۵۹-** «مؤمنان بایستی که به خدا توکل کنند.» قرآن- توکل در لغت از مصدر «کل» است بمعنای کلیت و تمامیت امری! پس توکل بخدا یعنی در امری به تمام و کمال و کاملاً و کلاً به خدا پناه جستن و بغیر او را از حیطه ذهن و احساس و عمل خود حذف کردن. پس توکل عین همزیستی با خداست زیرا خداوند در همزیستی اش هیچ شریکی نمی پذیرد.

**۴۶۰-** و بلایا مهیاترین عرصه توکل و همزیستی خالصانه با خداوند است که آدمی بتواند با تمام وجودش کلمة الله را بر زبان جاری سازد و با کل وجودش (توکل) او را بخواند تا اجابت شود. و البته اجابت خدا نوری است با افعال و صفات و تجلیاتش از انسان، بر انسان، در انسان و با انسان!

**۴۶۱-** «آنکه آفرید انسان را از گل و آب پست و برپایش ساخت و از روحش در او دمید و برایش چشم و گوش و دل قرار داد که اندکی شکر می کنند و گفتند آیا چون در زمین گم شدیم دوباره خلق جدیدی ممکن است؟ این سخن بدان دلیل است که به دیدار با ربشان کافرند بزودی فرشته مرگ بسراغشان می آید و بسوی پروردگارشان بازمی گردند.» سجده۱۰-۶- ولی این خلقت جدیدی که با کفر و انکار لقای الهی پس از مرگ آغاز می شود سراسر برزخی- دوزخی است هر چند که غایتش به بهشت و رضوان الهی است و لقاءالله! زیرا تا خداوند دیدار نشود این خلقت محقق و کامل نشود. آیات مذکور بگونه ای است که هم وقایع خلقت جدید عرفانی در حیات دنیا را منظور دارد و هم پس از مرگ جسمانی را. زیرا لقای الهی و خلق جدید عرفانی هم همواره با انواع موتهای اراده توأم است و آدمی تا نمیرد او را دیدار نمی کند. ولی بدان که واقعه دمیدن روح و احیای چشم و گوش و دل یا با نزول روح و یا دم یک انسان صاحب روح محقق می شود که جمله همان نزول نور ذکر است یا از آسمان و یا از دل عارفان! و بدان که این دو نوع کاملاً متفاوت از خلقت جدید است به لحاظ کم و کیف. پس وای بر آنان که به تقلید کورکورانه از کسانی می پردازند که مشمول نزول روح از آسمان بوده اند.

**۴۶۲-** پس بدان که خلق جدید عرفانی تماماً حاصل رسوخ و ظهور کلمة الله در انسان و از انسان است. که این نیز بر دو نوع است که یکی حاصل نزول روح و ذکر از آسمان است و دیگری کسانی که مشمول دریافت روح و ذکر از اولیای الهی می شوند که جریان خلقت جدید در اولیای الهی یا عابدانه است و یا عارفانه. که نوع عارفانه اش فقط شامل اولیائی است که صاحب قلم الهی هستند که رسولان عرفانی محسوب می شوند که بطور مثال بایزید بسطامی از اولیای عابد است و مولوی از اولیای عارف. و اما کسانی که روح و ذکر را از این اولیاء می یابند مریدان نامیده می شوند که روش خلقتشان اطاعت خالصانه و بی چون و چرا و خدمت است ولی آنانکه از این اطاعت و خدمت سرمی پیچند دچار انانیّت و شیطنت شده و همانگونه که شرحش رفت چشم و گوش و هوش خود را از دست می دهند. ولی بدان که جمله رهروان خلق جدید در حیات دنیا شاهد قیامتهای نفس خود خواهند شد که بسته به نوع برخورد با این قیامتها به دو دسته سعید و شقی تقسیم می شوند و بدان که همه این ماجراها با علوم و حکمت قرآنی است که در قرآن کریم مذکور است. پس از جمله کسانی مباش که خلقت جدید را فقط مختص پس از مرگ و قیامت کبری می دانند که خود را از رحمت خدا در حیات دنیا محروم می کنند، زیرا رحمت خدا همان خلق جدید انسان است: «خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را.» رحمن-

**۴۶۳-** یکی از ویژگی های رهروان خلق جدید اینست که هر چند وقت یکبار مواجه با وقایعی در زندگی خود می شوند که به لحاظ بینش و احساس بکلی هویتی دگر می یابند و بلکه هر آن که به خود می نگرند خود را نسبت به لحظه قبل موجودی جدید می یابند و خطاب به این انسانهاست که می فرماید: «چرا در خود نمی نگرید.» قرآن- این بدان معناست که رهروان

خلقت جدید در حریم الساعه زیست می کنند که حریم کلمة الله است، پس این رهروان همان ذاکران هستند. از همین روست که علی(ع) مؤمنان آخرالزمان را از مصادیق اصحاب کهف می نامد زیرا در زمان زیست نمی کنند و اهل زمانه نیستند. السابقون و مقربون همین نوع انسانها هستند که در ارتباط با علیین زیست می کنند که انسانهائی بر زمان هستند.

۴۶۴- و مپندار دریافت ذکر لزوماً کلمه و اسمی است که به آدمی داده می شود و بلکه حاصل نظری است از جانب خدا و اولیایش.

۴۶۵- انسان ذاکر بخصوص به ذکر کلمة الله کسی است که مصداق این کلام خدا می باشد: «آیا ندیدید که خدا رام کرد برای شما هر آنچه که در آسمانها و زمین است و تمام گردانید بر شما نعمتهای ظاهری و باطنیش را.» لقمان- که این تسخیر به قدرت کلمة الله است و اینگونه است که ذاکران را معمولاً بسیار منفعل می یابی الا اینکه امری نازل شود و هر گاه که فعل و اقدامی از آنان سر زند جنبش و قیامتی برپا شود.

۴۶۶- بدان که برای احیای ذکر اقدامی قدرتمندتر از اقامه صلوة نیست بشرط آنکه نمازگزار باور داشته باشد که خداوند در قبله اش ایستاده و او را می بیند و می شنود. «بهترین اعمال نیک آنست که خدای را بگونه ای عبادت کنی که گویا او را می بینی.» رسول اکرم(ص)- «ای مؤمنان نماز را برای ذکر خدا برپا دارید و بدانید که ذکر برتر از نماز است». قرآن-

۴۶۷- «خداوند حق را بواسطه کلماتش محقق می سازد.» قرآن- و برترین حقش را بواسطه کلمة الله محقق و آشکار می سازد ولی نه بر روی کاغذ و در الفاظ بلکه از وجود مخلوقاتش خاصه انسان! «حق با علی و علی با حق است و علی بهر سو گراید حق هم به همان سو گراید.» رسول اکرم(ص)- پس مظاهر برترین حقوق الهی علیین هستند که قرآن ناطق می باشند و کاملترین انسانهائی که بواسطه قرآن آفریده شده اند و جز به قرآن سخن نمی کنند.

۴۶۸- و بدان که سلطان و رب و اله و مالک کارگاه خلق جدید انسانی در آخرالزمان کسی جز بقیة الله بر روی زمین نیست یعنی امام زمان و خلیفه مطلق او و دستگاه خلافتش در جهان که سیصد و چند نفرند!

۴۶۹- بدان که جز انسانهائی که در قلمرو خلق جدید انسانی مشمول روح و ذکر و چشم و گوش و دل شده اند مؤمنی نیست و مؤمنان قرآنی اینان هستند و لاغیر. و جز این انسانها را دلی نیست که عاطفه و محبتی باشد یا مسئولیت و تعهد و وفائی باشد و آدمیتی باشد. حقوق بشر هم فقط در این انسانها فعال است. اینانند قلمرو رحمت محمدی! و از رحمت اینان است که مابقی خلق خدا شفاعت و رحم می شوند. اینانند آن شاهدانی که رسول شاهد بر آنهاست و آنها هم شاهد بر ناس. و اما شقی ترین انسانها کسانی هستند که خلق جدید و رحمت محمدی را درک نموده و سپس بر آن کافر شده اند! «آنانکه بر صراط بدنبال شیطان رفتند». قرآن-

۴۷۰- خداوند قدیمی ترین آشنای جان است و لذا کسی که با او بواسطه ذکرش همنشین شد به ازلیت او ملحق می شود و جاودانه می گردد در الساعه جان! آدمی از همنشین خود اثر می پذیرد پس همنشین با خدا، خدائی می شود و اینست خلقت جدید!

۴۷۱- ای آدمیزاد در آخرالزمان جز یاد خدا چه پناهی خواهی یافت! پس به نامهایش صدایش کن هم اکنون!

۴۷۲- الله اکبر! یعنی خداوند فقط برتر از مخلوقات و بلکه کل عالم هستی نیست. فقط برتر از تصور و فهم بشری هم نیست. بلکه برتر از خودش می باشد! چرا که خودش را به خلیفه اش محول نموده است به تمام و کمال اسماء و صفاتش! پس از او چه مانده است جز فنا!؟ اینست معنای الله اکبر که حاصل پرستش انسان کامل است یعنی عشق محض! یعنی خداوند از کل حیات و هستی خودش هم برتر است و صمدیت یعنی همین برتری و بی نیازی خدا از خدائیت خودش! این برتری جز عشق نیست! و این عشق در تعامل بین ذاکر و مذکور یعنی رابطه بین خالق و مخلوق رخ می نماید که کمالش همان رابطه انسان کامل است با پروردگارش! و این از قدر مطلق ذکر کلمة الله است.

۴۷۳- مؤمن آخرالزمان اگر درکی تمام عیار و سمعی- بصری- عقلی- عرفانی- قلبی- روحی از کمال خود و انسان کامل نداشته باشد در این غوغاسالاری شیاطین و الگوسازیهای دجالی بخصوص در قلمرو رسانه ها و سینما و شیطان آریل، چه خواهد کرد تا مسخ و شیطان زده و نابود نشود؟ و مجموعه آثار ما به فضل الهی، زمینه این ادراک را فراهم نموده است.

۴۷۴- در این عصر، کمال، یک مسئله مستحبی نیست بلکه تنها راه نجات از نابودی است زیرا دیگر حد وسطی وجود ندارد و بین بود و نبود سقوط در درک اسفل است زیرا آخرالزمان عرصه ظهور کلمة الله است.

۴۷۵- امروزه دیگر نسبیّت در اخلاق و دین و تقوا و معنویت امری مهمل و محال است و خود یک نظریه دجالی- شیطانی محسوب می شود!

۴۷۶- انسان یا خودش بایستی کامل باشد و یا در عشق به کاملی زیست کند تا نابود نشود و آن عشق به امام زمان است که عشقی عرفانی است و نه صرفاً عاطفی!

۴۷۷- انسان امروزه انسانی است بر آستانه بیداری آخرالزمان! که این بیداری از خواب و نسیان تاریخی (دهریت) به دو گونه است که یکی آتشین است و بواسطه بلایا و بدبختی ها و مصائب و عذابهای حیرت آور است. و دیگری نوری است و بواسطه معرفت نفس و ذکر و عرفان آخرالزمانی که مجموعه آثار ما منابع و سرچشمه های این روشنائی هستند.

۴۷۸- امروز همان روزی (یوم) است که دهها آیات قرآنی به معرفی و توصیفش پرداخته است که بهشت و دوزخ آشکار شده و جز خداوند پناه و یاوری نیست! علائم طبیعی و نجومی و زمینی و آسمانی و بشری و جهانی و خانوادگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی این روز بزرگ در قرآن و روایات کثیری از پیامبر(ص) و امام علی(ع) و سائر ائمه اطهار بارها در آثارمان ذکر شده است. ولی چه کسی است که این علائم آشکار را به یاد آورد و باور کند و بخود آید و دست بکار توبه و نجات خویش و جامعه گردد؟ آیا کسی هست که با دیدن اینهمه علائم و آیات، قرآن و خدا را به یاد آورد؟

۴۷۹- به یاد می آورم که در سال ۱۳۷۴ که با کل عالم و آدمیان و تمدن و فرهنگ حاکم بر جهان به بن بست کامل رسیدم و دیدم که مطلقاً این زندگی ارزش زیستن ندارد به زادگاهم یعنی ییلاق دازگاره هجرت نمودم که مکانی متروکه بود و با صدای بلند گفتم: خدایا یا جانم را بگیر و یا راهی بمن بنما! که به محض ورودم درب آخرت بر من گشوده شد و با خدا و امام و ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی روبرو شدم و الی آخر! یعنی هر که خدای را خالصانه بخواند اجابت می شود. اجابتهائی مشابه همین امر را از زبان برخی دگر از انسانها شنیده ام.

۴۸۰- آخرالزمان با همه فجایع و بحرانها و ویرانگریهایش، سریعترین عرصه اجابت دعا نیز هست زیرا عصر ظهور کلمة الله است و بدان که این ظهور از دل انسانهاست و عین اجابت دعاست و فرج امام!

۴۸۱- متأسفانه حتی بسیاری از اهل ایمان نیز بر این پندارند که اجابت دعا یک قصه قدیمی مربوط به عصر انبیای الهی است و در عصر خاتمیت این درب بسته شده است و دیگر خدا با بشر کاری ندارد و با او مربوط نمی شود. هرگز چنین نیست و بلکه بعکس می باشد. یعنی اگر خداوند نبوت را ختم نموده و امامش را غایب کرده است این دلیل قهر و غضب الهی با خلق نیست و بلکه بمعنای کمال رحمت و نعمت و هدایت و نبوت و امامت عامه است. یعنی رابطه انسان با خداوند بیواسطه شده است و این همان معنای نبوت و امامت عامه است. این همان کامل شدن دین است و صراط المستقیم! ولی کیست که خداوند را خالصانه بخواند!؟ کیست که دست به دامن کلمة الله شود! کیست که خداوند را صدا کند!؟

۴۸۲- ولی متأسفانه بسیاری از ما که روزی چند بار اقامه نماز می کنیم این کار را بعنوان یک وظیفه سهوی و اتوماتیک برای روز مبادا (آخرت) انجام می دهیم یعنی اصلاً خداوند را نمی خوانیم و صدایش نمی زنیم! نماز اکثر ما اصلاً بمعنای تلاش برای برقراری رابطه با خداوند نیست بلکه نوعی حق حساب و رشوه و بیمه و پیشگیری از بلایا و برای روز مبادا است. و این همه چیز است جز معنای اقامه صلوة! این همان مصداق فویل للمصلین است!

**۴۸۳- آیا می توان بدون عشق زندگی کرد؟ آری بشرط آنکه هنوز عاشق نشده باشی و آنرا نشناسی. که در اینصورت هزار سال بدون عشق زندگی می کنی بی آنکه هیچ احساس کمبودی داشته باشی و بلکه عاشقان را هم احمق و دیوانه و بدبخت می خوانی. ولی اگر یکبار عاشق شده باشی مابقی عمرت را فقط به یاد آن عشق بر باد رفته زندگی می کنی. زندگی ایمانی هم چنین است. ایمان، عشق به خداوند است و لذا جای هیچ اجبار و اکراهی نیست و اگر باشد آن ایمان نیست. و کسی که ایمان را تجربه کرد و از دست داد مابقی عمرش را به یاد ایمانش زندگی می کند ایمانی که دیگر ندارش! این نیز نوعی ذکر (یاد) است که بدون آن امکان ادامه حیات نیست.**

**۴۸۴- خداوند هرگز کسی را بخاطر ایمان نداشتن عذاب نمی کند بلکه کسی را که زمانی ایمان یافته و آنرا فروخته و باخته است عذاب می کند و این عذاب چیزی جز داغ فراق نیست. خداوند هرگز کسی را مجبور به پرستش خود نکرده است و بلکه پرستندگان ریائی را هم عذاب می کند و رسوا!**

**۴۸۵- پس ایمان و عبودیت یک لطف و نظر برتر خدا به بنده ای است. نسبت ایمان و عبودیت به دنیا مثل نسبت عشق است به زندگی!**

**۴۸۶- مشکل اکثر آدمها اینست که عشق بازی را بر عشق ترجیح می دهند. یعنی از وقوع عشق حقیقی گریزانند زیرا سراسر عهد و وفا و مسئولیت و حقوق است. ولی نمایشی از عشق دروغین را در هر رابطه ای که بخواهند راه می اندازند و چون واقعیتی ندارد پس دارای هیچ حدود و حقوقی هم نیست و می توان با این تئاتر و دعوی دروغین هر معامله ای کرد و هر کجا هم که بازی از کنترل خارج شد انکار و رها می شود تا تئاتری دیگر از عشق!**

**۴۸۷- ولی عشق بین دو انسان اگر همان رابطه قلبی بین آنها باشد جز بین مؤمنان رخ نمی دهد. «خداست که بر مؤمنان منت می نهد و دلهایشان را بهم مربوط می کند که اگر همه دنیا را صرف این کار می کردند قادر به برقراری چنین رابطه ای نمی بودند.» قرآن- و این همان عشق است که بین دو دل مؤمن برقرار می شود زیرا مؤمنان دارای دلی زنده اند پس می توانند رابطه قلبی برقرار سازند. پس کافران را با عشق چکار الا عشق بازی و تئاتر عشق!**

**۴۸۸- پس کل دعوای کافران با مؤمنان، دعوای بین عشق بازی و عشق حقیقی است. و بدان که کافران هم بدون چنین بازی ای امکان ادامه حیات ندارند. «انس و جن را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستند.» قرآن- و خداوند در عشق بین انسانها، پرستیده می شود و شناخته می گردد چون خود اوست رابط قلوب عاشق و معشوق. پس خداوند هوی رابطه است و حاضر در رابطه!**

**۴۸۹- فقط امام زمان است که خداوند را بیواسطه و مستقیم می پرستد و مابقی مؤمنان در عشق به اولیای خود است که خدای را می پرستند. «خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود.» علی(ع)**

**۴۹۰- پس بدان هر کجا که عشقی حقیقی و پاک هست خدا هست و ظهوری از کلمة الله است که عاشق و معشوق را در برگرفته است. و اینست رحمت خدا که هر چیزی را فراگرفته است و بیشترین حد این احاطه در انسان است و اکثر انسانها بواسطه همین رحمت است که کافر شده اند.**

**۴۹۱- رابطه قلبی بین مؤمنان یکی از بزرگترین عرصه های ظهور کلمة الله است. اینست راز دیوان حجیم شمس تبریزی که تماماً بیان ظهور الوهیت از رابطه مولانا و شمس است. که این کتاب بیانیه ظهور کلمة الله از عشق و ارادت عرفانی بین دو انسان است که اوج کمال چنین رابطه و ظهوری رابطه محمد(ص) و علی(ع) است.**

**۴۹۲- عشق، یا ظهور کلمة الله در رابطه مؤمنان است و یا ظهور شیطان در رابطه کافرانی است که می خواهند با عشق بازی کنند و عشق را دام ستم و سلطه و فسق سازند.**

۴۹۳- «ای بندگانم که ایمان آوردید که سرزمین من وسعتش بی انتهاست پس فقط مرا بپرستید.» قرآن- در اینجا خداوند به بندگان و پرستندگانش امر به ایمان برتری می کند که دعوت ورود به قلمروئی است که وسعتش بی پایان است زیرا ارض واسعه یعنی قلمروئی که وسعت بخش است یعنی هر چه بروی به غایتش نمی رسی. این سرزمین کجاست و این چه نوع ایمانی است و چه نوع پرستشی؟ خدا را جز در امام نمی توان خالصانه پرستید پس ارض واسعه خدا جز وجود امام نیست که عرش عظیم خداست. و امام مظهر کلمة الله است که ظهور بود نبود است و بود نبود همان قلمرو مطلق و لامتناهی است (ال لا). و پرستش خدا در وجود امام پرستشی خیالی و صرفاً باطنی هم نیست پرستشی قماربازانه و سراسر جهاد و امتحان است در رویاروئی با دشمنان امام که دشمنان ظهور کلمة الله هستند. و خداوند به پرستندگانش اطمینان می بخشد که به او اعتماد کنند و جهاد فی الله را اقامه نمایند که جهاد فی الله جز جهاد عاشقانه در رابطه با امام و برای امام و ظهور امام نیست. این پرستشی در قلمرو ظهور امام است که ظهور جهانی کلمة الله است. و این همان جهادی است که ما در آثارمان عرضه کرده ایم و با زندگیمان محقق نموده ایم زیرا خداوند حق را با کلماتش محقق می سازد. قرآن-

۴۹۴- پس آنکه در رابطه با امامش جهاد فی الله می کند و خدای را در این رابطه عاشقانه می پرستد بر ارض واسعه خداوند وارد می شود که ارض ملکوت و جبروت و لاهوت است و این ارض قلمرو ظهور کلمة الله است که سراسر رحمت خداست.

۴۹۵- جهاد فی الله که جهادی در رابطه با امام است جهت ظهور جهانی امام، قلمرو درک و تجربه لااله است که همان لای وجود می باشد تا رسیدن به آستانه الاالله که همان ال وجود است و بدینگونه کلمه ال لا رخ نموده و پرستیده می شود یعنی ال لا ه می گردد.

۴۹۶- جهاد فی الله در قرآن کریم که عبادتی حیرت آور است (جهاد در خدا) چیزی جز مکاشفه ال لا در خویشتن نیست از طریق یاری دادن امام جهت ظهورش از کلمة الله! و این مصداق کامل این آیه است که: هر که خدای را یاری کند خدا هم یاریش کند. که خدای اولی در امام است که یاری داده می شود و خدای دومی در وجود خود یاری دهنده است که به عرصه ظهور می رسد. در این معنا بسیار تأمل کن!

۴۹۷- از این منظر است که در دوره غیبت امام زمان، شیعیانی که در انتظار فرج و ظهورش جهاد می کنند خود مظهری از نور امام می شوند که نوری از کلمة الله است.

۴۹۸- «و آنچه که وحی کردیم به تو از کتاب... و سپس به میراث دادیم کتاب را به آنانکه برگزیدیم از بندگان خود که برخی بر خود ستم کردند برخی میانه روی نمودند و برخی در نیکی سبقت جستند.» فاطر۳۲-۳۱- در اینجا سخن از وحی به رسول است و سپس بندگان برگزیده پس از رسول خدا که بخشی از علم کتاب و وحی او به آنان داده می شود و مصداق وحی ای است که وحی می شود. و معلومست که این ارث برندگان از رسول معصوم نیستند بلکه علمای وارث انبیاء هستند که اهل کشف می باشند و بواسطه مکاشفه به وحی رسول می رسند. و اینان اهل ذکرند و به نور ذکر به مکاشفه می رسند و مسئول جهاد در خدا هستند که همان معرفت نفس و خداشناسی در خویشتن است.

۴۹۹- «ای کسانی که ایمان آورده اید در رکوع و سجود باشید و پروردگارتان را بپرستید و اهل خیر باشید تا رستگار شوید و در خدا جهاد کنید و حق این جهاد را ادا نمائید که او شما را برگزیده و در دین برای شما هیچ تردیدی نگذاشته است پس پیرو کیش حنیف ابراهیم باشید تا رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردم باشید نماز را برپا کنید و زکات بدهید و متوسل بخدا شوید که او خوب مولا و یاوریست». حج۷۷-۷۶- این راه و رسم ظهور کلمة الله از انسان است زیرا پیروی از دین ابراهیم همان براندازی نژاد از نفس خویش است تا به قلمرو لم یلد و لم یولد برسد و لایق تحقق کلمة الله شود و جز خدا باقی نماند. و این راه و روش خروج از زمانیت و ظلمات دهر و تاریخ است.

۵۰۰- پس بدان که اهل ذکر و عرفان نفس بودن هم نوعی برگزیدگی است همانطور که نبوت و رسالت پیامبران برگزیدگی است یعنی خداوند این انسانها را برای خودش خواسته است. ولی برگزیدگی عارفان امری اختیاری و جهادی است و لذا

**مسئله ای عاشقانه است و بقول دعای سحر، عاشقانه ترین مسائل خدا در جهان است که کسی آنرا طلب کرده است. «از تو درخواست می کنم عاشقانه ترین مسائلت را». دعای سحر-**

**۵۰۱- در حقیقت در آخرالزمان ماهیت مردان خدا و عارفان نوعی نبوت و رسالتی است که خود انسان برمی گزیند و از خدا طلب می کند و خدا هم او را اجابت می کند. و لذا این نبوت و رسالتی عاشقانه و تماماً اختیاری است و اینست که در سوره فاطر شاهدیم که چه بسا برخی از این برگزیدگان به ستم می گرایند که البته ستمی بخودشان است و نوعی اسراف در حق خویشتن است. پس معصوم نیستند هر چند که می توانند به عصمت اکتسابی برسند ولی دارای تضمین از جانب خدا نیستند زیرا دارای اختیارند. اینست که عارفان آخرالزمان جمله به مثابه انبیاء و رسولان اختیاری هستند و همین ها هستند که انبیای سلف به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند زیرا بی هیچ تضمینی از جانب خدا چه از لحاظ عصمت و چه حمایت و امنیت الهی، بار رسالت انبیای الهی را آنهم در آخرالزمان به دوش می کشند و این جز عشق ورزی با پروردگار نیست. «بزودی گروهی را پدید می آورم که خداوند عاشقشان است و آنها هم عاشق بر خدایند.» قرآن- و ظهور کلمة الله از وجود این عشاق حق رخ می نماید چرا که کلمة الله کلمه عشق و رحمت مطلقه است که وجود را به عدم بخشیده و خود فنا گزیده است و عارف کسی است که وجود خود را فدا و فنای خدایش می کند تا خدایش باشد و خودش نباشد. اینست معنای: در خدا جهاد کنید و حق این جهاد را تماماً ادا نمائید که این همان آئین ابراهیم حنیف است که بنیاد نژاد را از خود برانداخت و نخستین امام شد یعنی نخستین مظهر کلمة الله! ولی عارف آخرالزمان خودش خدا را برمی گزیند بی آنکه خدا او را بعنوان پیامبرش برگزیده باشد. اینست که چه بسا حتی ابراهیم خلیل هم به مقام این عارفان عاشق آخرالزمان در نزد خدا غبطه می خورد. و این مقام شیعیان حقیقی است که علی(ع) در فراقشان و بخاطر رنجی که به تنهائی تحمل می کنند بی هیچ ضمانت و امنیت و عصمتی، اشک می ریزد. اینان جلوه گاه الله اکبر هستند! و خداوند از عشق این عارفان است که برتر و بی نیاز از خود است. برای عشق این عارفان است که: در آنروز زمین و آسمانها دگرگون شده و خداوند را بارز می کنند. قرآن- و این آن روزیست که جز جمال پروردگار، نابود است. قرآن-**

**۵۰۲- و بدان در هر زمین و زمانی که کلمة الله از انسانی بارز گردد آخرالزمان و اجل آن قوم فرامی رسد. و اگر این ظهور جهانی باشد اجل کل تاریخ و تمدن حاکم بر جهان فرامی رسد. چرا که اصلاً زمان یعنی مهلت ظهور خدا از انسان!**

**۵۰۳- پس بدان که تاریخ هستی و تاریخ بشر، همان مهلت رسیدن ال به لا و لا به ال است یعنی ظهور کلمة الله در انسان! پس تاریخ بشر نیز سه مرحله دارد: تاریخ لائی، تاریخ الی و مرحله آخرالزمان که قلمرو اللهی است: تاریخ بت پرستی، تاریخ شرک و ظهور انبیای الهی، و عرصه توحید و ظهور انسان کامل!**

**۵۰۴- این را باید دانست که شرک عرصه بت پرستی رسمی بشر شرکی به نیت توحید و آگاهانه بوده است بنا بقول قرآن که می گفتند «ما این بت ها را بقصد تقرب الی الله می پرستیم.» ولی شرکی که در عرصه مذاهب الهی رخ نمود شرکی پنهان و بسیار مهلکتر بوده است زیرا شرکی ناخودآگاه است که مشرک را تا کفر منافقانه می کشاند که بدترین وضعیت روحی بشر است که پیچیده ترین نوعش شرکی است که در پرستش تکنولوژی پدید آمده است که بت مجسم است که همه اجزاء و ارکان زندگی بشر مدرن را فراگرفته است و همه عرصه های حیاتش بت خانه است از جمله خانه اش!**

**۵۰۵- لا، کفر و انکار و عدمیت است. ال هم دین و اقرار به معاد است. ولی باید درک کرد که ال+ لا، توحید نمی شود و بلکه عین شرک و التقاط است که در همه مذاهب رخ داده است. که در اینجا ال به مثابه پیامبر و کتاب آسمانی است.**

**۵۰۶- در طی قرنها، بت به مثابه ال بود که به لای عدمی بشر پیوسته بود تا او را از نابودی برهاند. بعدها وجود پیامبران و کتابهای آسمانی و شریعت ها مصدر ال شدند و جای بت را گرفتند. ولی ظهور کلمة الله حاصل ال+ لا نیست بلکه حاصل یگانگی ال و لا است یعنی یگانگی بود و نبود و خالق و مخلوق. و این از جهاد فی الله حاصل می شود.**

**۵۰۷- نیاز انسان به ایمان و آخرت و خداوند، نیاز عدم به وجود است نیاز لا به ال است به یک ال ه (اله) که بپرستدش. و این پرستش منشأ وجود برای عدم است. «انس و جن را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستند.» قرآن- یعنی پرستش همان جریان**

آفریده شدن و بوجود آمدن روحانی است. «و شما را یکبار دگر آفرید و افزون آمد خداوندی که بهترین خالق است.» قرآن- پس فتبارک الله احسن الخالقین از خلق جدید است. و در این خلقت جدید است که انسان اشرف مخلوقات می شود وگرنه شرترین و پست ترین مخلوقات است همانطور که ابلیس به دلیل همین شرارت بود که خلقت جدید انسان را تصدیق نکرد.

۵۰۸- «به یاد آورید که نبودید و شما را آفرید.» قرآن- این ذکر منشأ خلق جدید است. این ذکر لا و عدمیت است. و همه اذکار و عبادات حقیقی از عدمیت آگاهانه و عارفانه سر برمی آورند و موجب آفرینش جدید می شوند. و کل دین و شریعت کارگاه خلق جدید است افسوس که اکثر مردمان دین خدا و عبادات را به بازی و تجارت می گیرند و دچار اشد کفر یعنی نفاق می شوند.

۵۰۹- اصل و اساس کفر بشر اینست که عدمیت خود را از یاد برده است و لذا مادر همه اذکار همانا یاد عدمیت خویش است. آدمی می پندارد که از ازل بوده است و این بدلیل رحمت مطلقه خدا بر بشر است که از خودش به انسان وجود بخشیده است. پس این کفر علت العلل همه نسیانها و حماقت ها و حق نشناسی ها و رحمت ناپذیری بشر و عداوتش با محبت است. همانطور که مثلاً وقتی محبوب کسی واقع می شویم می پنداریم که اصولاً همواره محبوب و دوست داشتنی بوده ایم پس عاشق و دوستدار ما بایستی ما را دوست بدارد و این وظیفه اوست. و این منشأ شقاوت است که جمله از جهل و بی معرفتی در حق خویشتن است.

۵۱۰- منشأ همه کفرها، کفران رحمت و نعمات خداست. منشأ همه جهل ها، جهل نسبت به رحمت و نعمات خداست. و منشأ همه عداوتها، عداوت با رحمت و نعمات خداست. و منشأ همه شرکها و مکرها هم شرک و مکر با رحمت و نعمات خداست. و وجود آدمی عصاره و محل نزول کل رحمت و نعمات خداست. پس همه کفرها و جهل ها و عداوتها و مکرهای بشر جز با خودش نیست. «مکر نمی کنید الا بخودتان. ظلم نمی کنید الا بخودتان...». قرآن-

۵۱۱- «ای فرزند آدم پس کی طالب رحمت من خواهی شد.» حدیث قدسی- اکثر مردمان را با نعمات الهی چکار که صور منفی دنیا هستند و بلایایند. بلکه عامه بشری با همان رحمت خدا مشکل دارد و همه شقاوتها و جنایتها و خیانتها در قبال رحمت خدا و آسایش و راحتی دنیاست. یعنی آدمی تاب تحمل رحمتش را ندارد و بواسطه جرم و جنایاتش، رحمت را نابود می کند.

۵۱۲- انسان بواسطه رحمت خدا، وجود می یابد و سپس بواسطه نعماتش بسویش هدایت می شود. عامه مردمان تاب تحمل همان رحمتش را ندارند یعنی تاب تحمل وجود انسانی خود را ندارند یعنی تاب تحمل عزت و سلامت و حرمت و آسایش و قرار را ندارند. اینست مسئله!

۵۱۳- یعنی عامه بشری رحمان را تاب نمی آورد تا چه رسد به رحیم که همان صور منفی دنیاست و نعمت نامیده می شود. «براستی که انسان دشمن آشکار خویش است.» قرآن- «کشته باد انسان که چه کافریست». قرآن-

۵۱۴- بدان که هر موجودی در عالم هستی وجهی از وجوه الهی است که فقط اهل کشف و شهود آنرا می بینند که «همه چیز نابود است الا روی خدا.» و این بدان معناست که هر چیزی مظهری از کلمة الله است در درجات و از وجه یکی از اسماء.

۵۱۵- هر شیئی از راه دور به صورتی دیده می شود و از نزدیک به صورتی دیگر. پس آنان که به خداوند تقرب یافته اند روی او را در هر چیزی می بینند و آنانکه دورند اشیاء را طور دیگری می بینند. «کافران می گویند خداوند در جائی دور است.» قرآن- و این تقرب به او جز در باطن نیست زیرا او در همه حال با ماست و در ماست و از رگ گردن بما نزدیکتر است. پس چون او را در خود می یابیم در برون از خود هم می یابیم. «در شماست پس چرا نمی نگرید». ذاریات۲۱-

**۵۱۶- آنچه که عامه بشری از جهان و مخلوقات می بیند جنبه هلاک شونده و میرائی آن است جنبه باقی آن روی خداست در هر چیزی! و این ظهوری از کلمة الله در هر چیزی است زیرا همه چیزها بجز انسانها، ذاکر و ساجدند. و لذا انسان ذاکر هم وجه الله و جنب الله و عین الله است از چشم مقربین!**

**۵۱۷- بدان که کلمة الله برای ظهورش از انسان دشمنی شقی تر از نژادپرستی ندارد. زیرا آدمی بایستی لم یلد و لم یولد شود یعنی ابراهیمی شود تا کلمة الله در وجودش محقق شود.**

**۵۱۸- بنگر که این دوزخ آتش و خونی که امروزه در جای جای زمین و مخصوصاً در جهان اسلام برپاست حاصل جنگ بین نژادپرستان برای غلبه بر جهان است در لباس دین و اسلام! و این جنگ خود طلیعه ظهور کلمة الله است زیرا در این جنگ است که منافقان بدست یکدیگر هلاک می شوند و بزرگترین خصم ظهور امام زمان که ظهور کامل کلمة الله است، بدینگونه نابود می شود.**

**۵۱۹- زیربنای کفر و ظلم بشری در کل تاریخ جز نژادپرستی نبوده است. همه جنگها جنگ بین نژادپرستان بوده است. از جنگهای صلیبی تا جنگهای جهانی اول و دوم و تا جنگ سوم جهانی که در محورش اسرائیل نژادپرست قرار دارد. پس کلمة الله دشمنی جز شجره پرستی ندارد که درب ورود شیطان در انسان است. و بدان که ظهور امام زمان، با نابودی نژادپرستان در جهان توأمان است.**

**۵۲۰- ال هر انسانی یا نژاد اوست و یا نزادش (خداوند)! یعنی هر فردی یا بواسطه نژادش معرفی می شود و خود را می شناسد و احساس وجود می کند و یا با خدایش! که اساس این نژادپرستی اناث پرستی (مادینه پرستی) است در همسر یا مادر و غیره! «آنانکه مادینگی را بجای خدا می پرستند شیطان را مریدی می کنند». قرآن-**

**۵۲۱- بدان که ارض واسع خداوند در اولیای ذاکر همان بدنشان است که امر به هجرت در آن هم به آنان داده شده است که این عین جهاد فی الله است در جریان معرفت نفس که آنرا جهاد اکبر هم نامند!**

**۵۲۲- اینست که اولیای ذاکر خداوند را در خویشتن می پرستند یعنی در ارض واسع خداوند. و این پرستش منشأ ظهور کلمة الله است. «و زمین به نور پروردگارش منور می شود.» قرآن- این منور شدن زمین در درجه اول منور شدن زمین وجود اولیای الهی و انسان کامل است و سپس کره زمین و سپس کرات و آسمانها که خداوند را بروز می دهند به نورش!**

**۵۲۳- بدان که اولیای ذاکر مسجدند یعنی محل سجود ملائک و مؤمنان هستند. این همان واقعه صلوات محمدی است که از خدا بر محمد و از محمد بر اولیایش جریان دارد و بر مؤمنان. و به عکس!**

**۵۲۴- این معنا را شیخ اکبر ابن عربی نیز تصدیق دارد منتهی با بیانی رازوار و سربسته. ایشان حتی تا بدانجا می رود که می گوید «هر کسی که خداوند را در ارض واسعش یعنی بدن خود پرستش نکرده است اصلاً خداوند را پرستش نکرده است.» که البته این معنا جز در علم درجات فهم نمی شود زیرا فقط اولیای ذاکر خداوند را پرستش می کنند و مابقی مؤمنان خداوند را در ارض واسع اولیای الهی می پرستند به مصداق کلام علی(ع) که «خداوند جز در وجود ما پرستیده نمی شود.» این سخن تصدیق کننده هر دو وجه این حقیقت است. در این معنای عظیم بمان!**

**۵۲۵- پس دانستیم که پرستش خداوند در خویشتن (ارض واسع خدا) اساس ظهور کلمة الله از انسان ذاکر و موحد است. و این مصداق کامل موحد بودن است به لحاظ وجودی! این کمال جهاد فی الله است بحق جهادش!**

**۵۲۶- و بدان که کلمة الله جز به رحمت محمدی(ص) و نور علوی(ع) از انسانی تجلی نمی کند. و بدان هر انسانی که قائل به لقاءالله در حیات دنیا باشد محمدی است و لذا مشمول رحمت او و از امت اوست حتی اگر هندو یا سرخ پوست مایائی باشد و نام محمد(ص) و اسلام را هم نشنیده باشد! این نیز بیان دیگری از ارض واسع خدا در وجود محمد و امت اوست. یعنی کل**

کالبد بشریت آخرالزمان تحت الشعاع رحمت محمدی و به مثابه وجهی از ارض واسعه وجود محمدی است. در این معنا بسیار تأمل کن!

۵۲۷- اصلاً فرق بین امام زنده و امام مرده در همین معنای ارض واسعه خداست که همان بدن امام است که بر روی زمین و با خلق همزیستی می کند. هر چند که امام مرده هم بدین لحاظ دارای دریائی کرامات برای زیارت کنندگان خویش است ولی موجب هدایت نیست مگر در درک ارواح طیبه ایشان در مقام شهود عرفانی که درجه ای از نزول روح محسوب می شود.

۵۲۸- بطور کلی ارض واسع خداوند همان هیکل اهل معرفت نفس و سالک الی الله است که آنرا هیکل نوری نامند که این نور ظهور کلمة الله از تن مؤمن است چرا که مؤمن از اسماء الله است. حقیقت واقعه صلوة بمعنای ورود بر وجود امام (در هر درجه از ولایت) جز با درک ارض واسع خداوند ممکن نیست.

۵۲۹- ارض واسع خدا همان شهر محمدی است که درب و دربانش جز علی و علیین نیست. و هر که در دلش با محمد(ص) است این دل، دربی بر شهر محمدی است زیرا هر که باطنش محمدی است خود علوی است.

۵۳۰- بدان که محمد(ص) و علی(ع) فقط دو تا انسان عرب که حدود چهارده قرن پیش می زیستند که یکی رسول خدا و دیگری ولی خدا بود نیستند. این دو میزان انسانیت در رابطه هستند، میزان عشق و ارادت و اعتماد و جانفشانی دو انسان هستند که برای خدا با هم متحد و دوست و برادر شدند و لذا خداوند از این رابطه رخ نمود و کل رحمت و نعمات خود را به ظهور رسانید. تا آنجا که علی(ع) می گوید «من بنده ای از بندگان محمد هستم.» و محمد(ص) می گوید: «اگر علی را معرفی کنم او را خدا می خوانند»!

۵۳۱- ارض واسع قلمرو رحمت است زیرا رحمت است که هر چیزی را وسعت می بخشد. و واسع بمعنای وسعت بخش بی انتهاست، ارضی بیکرانه که هر کرانه اش آغاز ارضی برتر است. و این بیان گشایش لامتناهی حق است. در قلمرو چنین ارضی است که علی(ع) جهانی آفرید که هفتاد هزار بار بزرگتر از کل خلقت قدیم خداوند است. ارض واسع قلمرو خلق جدید انسان است و خلق جدید تماماً بر عشق لامتناهی بین دو انسان مؤمن است. ارض واسع از ارتباط قلبی بین دو انسان حاصل می آید. پس ارض عشق و رحمت مطلقه است که بانی و کاشف این ارض محمد- علی است.

۵۳۲- بدان که محمد- علی دو انسان نیست بلکه یک انسان در دو کالبد است که ظاهر و باطن یکدیگرند! و اگر ذکر مؤمنان آخرالزمان یا محمد یا علی است از این روست. یا محمد یا علی یعنی: یا عشق! و عشق ظهور کلمة الله است.

۵۳۳- ارض واسع خداوند قلمرو رابطه عاشقانه- عارفانه دو مؤمن است. رابطه مراد و مرید! پس ارض واسع همان مذهب تشیع است. دیوان شمس تبریزی بیانی از این ارض واسع خداوند در رابطه مولوی و شمس است. ارض واسع جهان مریدان است یعنی قلمرو شیعیان!

۵۳۴- همین تن و جان حقیر و میرای بشری چون خانه ولی خدا شود ارض واسع خداوند می شود که هفتاد هزار بار از کل کائنات بزرگتر است.

۵۳۵- «ای بندگان مؤمن من ارض من واسع است پس فقط مرا بپرستید.» عنکبوت۵۶- همه شرکهای آدمی از آنست که رحمت خداوند و وسعتش را نمی شناسد و آنرا حقیر می بیند که به پرستش غیر خدا روی می آورد تا به گمان خودش رحمت را برای خود تکمیل کرده باشد در حالیکه همان رحمت موجود و نقد را هم باطل می سازد. و آنچه دربهای رحمت را می گشاید ذکر است که درب دل را می گشاید و ارض واسع خدا را نقد می کند. دلی که حقیر یا تعطیل است کل جهان برون را هم برای خود تنگ می یابد و جائی برای بدن خود پیدا نمی کند که امن باشد زیرا همه جا آتش است از برای دلهای کافر و شقی!

**۵۳۶- «کیست ظالمتر از کسی که چون یاد خدا به او داده شود روی گرداند.» قرآن- این ظلم بخویشتن است که ارض واسع خدا را انکار می کند. یاد خداست که جهان را ارض واسع و قلمرو رحمت بیکرانه می سازد.**

**۵۳۷- «آیا در خویشتن تفکر نمی کنند که خداوند نیافریده آسمانها و زمین را الا بحق و اجل معین. ولی بسیاری از مردمان دیدار پروردگارشان را منکرند.» روم۷- چون دیدارش را منکرند درنمی یابند که همه موجودات عالم تسلیم و مریدشان است و این حق خلقت جهان است که برای انسان است. چون در جهان به جستجوی لقای حق باشند جهان را حق خود می یابند و بحق خود می رسند. اینست که همه دربدر به جستجوی حق خود هستند که چه کسی آنرا ربوده است. و آدمی از حق خود در جهان محروم شده است زیرا حق انسان، خداست و جهان مظهر رؤیت این حق است. کسی که این دیدار را نخواهد از حق خود در جهان محروم است و مبتلای به عدمیت و قحطی وجود!**

**۵۳۸- آدمی تا به وجه الله هر چیزی نرسد به حق خود در آن چیز نرسیده است. و مهمترین این حق همان درک و دیدار حق در خویشتن است و لذا می فرماید: در خود تفکر و نظر کنید که آن در شماست! یعنی حق شما در شماست! و اینست ارض واسع خدا! و انسان تا به خدای در خود نرسد چگونه به خدای غیر خود می رسد و برای دیگران حقی قائل است. و این است اساس عدالت! در این معنا بمان!**

**۵۳۹- باز هم متذکر می شویم که عدالتی جز در عرفان نفس ممکن نیست! و بانی و کاشف آن علی(ع) است و آئین آن هم تشیع است که مذهب ارادت عرفانی است در عشق به امامی حیّ! و اگر ظهور جهانی امام زمان عرصه تحقق عدالت است از بابت عشق و ارادت عرفانی است و نه قدرت تیغ! زیرا عدالت یعنی برقرار شدن بر جای خویشتن! و جای خویشتن همان جای خداست در خویشتن که به عرفان نفس کشف می شود. و کسی که خودش بر جای خود و بر حق خود مستقر نباشد چگونه به دیگران حقی می دهد و برای مردمان آزادی و استقلال وجود قائل است. او می خواهد همه را مثل خودش بی خود کند و دیگران را مثل و مقلد خود نماید تا بتواند بر جای دیگران بنشیند و احساس وجود کند. و این عین معنای ظلم است در همه اطوارش از استبداد و استثمار و استحمار و استعمار و استکبار و استجبار!**

**۵۴۰- و بدان که بزرگترین فاجعه معنوی و تحریف و تناسخی که در تشیع پدید آمد این بود که ولایت و ارادت و عشق عرفانی تبدیل به تقلید از آداب و اطوار رسول و ائمه اطهار شد. و بدینگونه بود که غیبت امام زمان هم خودبخود توجیه و تقدیس و ابدی شد بگونه ای که حق ظهور از امام بکلی سلب گردید بدست و اراده شیعیان تقلیدی! و لذا طبق روایات هم امام در ظهورش دشمنی شقی تر از گروهی از شیعیان و سادات ندارد. زیرا چون امام ظهور کند دیگر دکان تاریخی تقلید بولهوسانه و کورکورانه تعطیل می شود.**

**۵۴۱- تقلید کورکورانه و بولهوسانه و از نزد خود بزرگترین دشمن ظهور کلمة الله از انسان مقلد است. و انسان مقلد ظلمانی ترین موجودات است که دشمنی بزرگتر از امام نمی شناسد همچون ابن ملجم! زیرا ظلمت دشمن نور است. ظلمت خصم ظهور است. ظلمت همان عدمیت است.**

**۵۴۲- باز هم متذکر می شویم که منظور از تقلید نه تقلید در فروع و جزئیات تخصصی شریعت است بلکه تقلید از امام و امامت است که اصل اول و آخر شیعه و مغز اسلام است.**

**۵۴۳- همانطور که مثلاً یک بیمار، کورکورانه و بی هیچ علمی از پزشک خود تقلید می کند و این عیبی ندارد و بلکه حُسن است بشرط آنکه به پزشک اعتماد داشته باشد و پزشکش را بطور کلی بشناسد. ولی کسی که دزدکی نسخه ای از پزشک را می رباید و به آن عمل می کند پدیده دیگریست و همچون تقلید کافرانه برخی از پیروان مذاهب است از بزرگان دین!**

**۵۴۴- «این همانست که خدا همان حق است و از غیر او هر چه می خوانید باطل است. و براستی که خداوند همان علی کبیر است.» لقمان۳۰- یعنی آن حقی که به جستجویش هستید همان خود خداست و نه غیر او. و در غیر او هیچ حقی برای شما نیست و جز هیچی و پوچی نصیب شما نمی گردد. مثل علی که به حقش رسید و مظهر حق شد و کلمة الله از او رخ نمود.**

۵۴۵- همه آدمیان از قدیم تاکنون از عالم و عامی و از گبر و یهود و مسلمان و نیهیلیست و بت پرست و کافر و عارف جمله به جستجوی حق خود هستند و امروزه این فریاد حق طلبی جهان را به آتش و خون کشیده است زیرا هر کسی حق خود را در نزد دیگران می جوید. در حالیکه حق، خداست و خدا همان حق انسان است: این همانست که خدا همان حق است! آیا براستی حتی کدامیک از مؤمنان هم خدا را حق خود می داند و او را می خواند از او و از او جز او را نمی خواهد!؟

۵۴۶- یعنی خدا همان حق شماست نه اینکه از خدا، حق خود را مطالبه کنید. بلکه از خدا باید خود خدا را بخواهید و غیر او هر چه بخواهید ابطال شماست! در این آیه بمان: ذلک بانّ الله هو الحق: این همانست که خدا همان حق است. نه اینکه در راه خدا به حق خود می رسید و یا از خدا، حق خود را می گیرید.

۵۴۷- «خداوند زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست را بر حق آفریده است». این آیه که از مکررات قرآن کریم است بیانگر حقیقتی چنان مهم است که در عین وضوح از شعور بشر پنهان است که اینهمه تکرار شده است. این حقیقت چیست؟ این حقیقت همان حق انسان در جهان و از خلقت جهان است و آن حق خود خداست همانطور که ذکرش رفت. پس هر موجودی در عالم بیانگر و عیانگر خدا برای انسان است. همانطور که این آیه هم از مکررات حیرت آور قرآن است که مکمل معنای آیه مذکور می باشد: «زمین و آسمانها و هر آنچه در آنهاست برای خداست». این «برای» فقط معنای مالکیت نمی دهد زیرا آیه ای هم که بیانگر مالکیت خدا بر جهان است وجود دارد. این «برای» بمعنای آنست که هر موجودی ظاهر کننده خداست. «و در آنروز زمین و آسمانها خدا را ظاهر می کند و برای خدا ظاهر می شود.» قرآن- اینست آن حقی که جهان و جهانیان برایش آفریده شده اند. ولی پس از این آیات مذکور اکثراً این معنا می آید که: «ولی اکثر مردمان به دیدار پروردگارشان باور ندارند و یا تردید دارند.» پس این حق را درنمی یابند و از آن محرومند! یعنی هر چیزی در جهان ظهور کلمة الله است و هر که این ظهور وجه الهی را یافت وجود یافته است و مابقی نابود است. «آیا ندیدید که خداوند هر چه در زمین و آسمانهاست را برای شما رام و مرید ساخت و همه نعمات ظاهری و باطنی را کامل گردانید.» لقمان۲۰- که این خطاب به کسانی است که حق جهان برون را در باطن خود دریافته اند پس به ظاهر و باطن نعمات رسیده اند. این خطاب به اهل کشف و شهود است.

۵۴۸- و عجبا که در هر کجای قرآن که سخن از حق است بلافاصله از لقای الهی سخن می رود که اکثر مردمان باورش ندارند. پس حقی جز دیدار با وجه الله در عالم و آدم نیست که کمال آن همان امام است که وجه اعلای خداست.

۵۴۹- پس حقی جز ظهور کلمة الله از خلق نیست چرا که اصلاً عالم هستی آفریده شده تا خداوند معرفی و شناخته شود. پس حق خلقت هم جز این نیست که آدمی عالیترین رسالت این عرفات را دارد. پس حقی جز حق ظهور کلمة الله نیست. زیرا کلمه خدا را همه می دانند ولی خود خدا را نمی شناسند.

۵۵۰- «هیچکس از شما نیست مگر اینکه بر جهنم وارد می شود و این اراده الهی است. و آنگاه کسانی را که تقوا پیشه کردند از آن نجات می دهیم و ستمگران را در آن وامی نهیم.» مریم۷۲-۷۱- جهنم به ظلمات است و گمشدگی انسان در خودش و از خودش. و اما تقوا بمعنای فاصله گرفتن از خود و بیرون آمدن روح آدمی از اسارت غرایزش است که این واقعه شهادت و نظارت و بصیرت انسان بر خویشتن است که عین خروج از جهنم و تاریکی و گمشدگی است و خود را یافتن! و اما آیا آدمی چرا و به چه قدرتی توان پرهیز از بولهوسی های خود را دارد مگر بقدرت ایمان و اعتقاد به خدا و معاد! پس بقدرت کلمه خدا می توان تقوا گزید و از جهنم نجات یافت. فقط برای خدا و با توسل به اسمی از خداست که امکان تقوا وجود دارد که واقعه احاطه روح بر تن و نفس خویشتن است و سرآغاز شهادت بر خود. و این آستانه خلق جدید است که با خروج از ظلمات جهنم توأم است. «خداوند انسان را بر خلقش شاهد قرار داد.» قرآن- و این خلق جدید است وگرنه در خلقت جانوری بشر از رحم مادر هیچ شهادت و نظارت و اراده ای نیست و یک حیات دهری- تاریخی- ژنتیکی است.

**۵۵۱- وقتی انسان خدای را می خواند به یکی از نامهایش، اگر این خواندن از روی اضطرار و نیاز و جدی باشد که از او برای رعایت تقوا و دوری از حرامی مدد جوید این کلمه خدا در او القای روح و امری از خدا می نماید که بقدرت آن روح و امر الهی بر اراده بولهوس و ظلمانی خود فائق می آید. و این سرآغاز دمیدن روح در بشر است و خلق جدید! و بدان که در هر خداخوانی درجه ای از امر و روح الهی در انسان دمیده می شود و این در کل حیات دنیوی یک انسان مؤمن جریان دارد در درجات!**

**۵۵۲- «پس فقط خدا را بخوانید و اینست صراط المستقیم رستگاری.» این آیه و مفهوم از مکررات آیات الهی است که اکثر مفسرین هم از کنارش به آسانی می گذرند و بقولی نجواکنان می گویند «این را ولش کن حرف حسابی ندارد.» استغفرالله! در حالیکه تنها حرف حساب و بدرد بخور قرآن همین است که: بگوئید الله تا رستگار شوید! به همین آسانی. «ما اسلام را آوردیم تا سختی ها را بر شما آسان کنیم و نه اینکه آسانی را سخت سازیم. آنانکه دین خدا را سخت جلوه می دهند منافقانند...».**

**۵۵۳- «آنانکه گفتند پروردگار ما الله است و بر این ادعا استقامت ورزیدند خداوند نشانه هایش را بر آنان عیان می کند و اینست هدایت و رستگاری...».**

**۵۵۴- کلمة الله از طلیعه صبح ازل در حال ظهور بوده است و از همان نخستین نظرش همه چیز به تمام و کمال آشکار شد و آن گنج نهان، عیان گردید، ولی برای بشر دهرزده در طول تاریخ بتدریج درک شده است. درست به همین دلیل است که پیامبر اسلام با اینکه در مقطعی از زمان و بر قطعه ای از زمین و از رحم مادری پا به جهان نهاد ولی می فرماید که: «هنوز حضرت آدم به لحاظ خلقتش در میان آب و گل بود که من پیامبر بودم». مشابه همین ادعاهای حیرت آور از زبان علی[ع] و برخی دیگر از اولیای الهی شنیده شده است. زیرا کسی که به نور کلمة الله منور شد ملحق به خود خداوند گشته است پس از ظلمات دهر رهیده است. مسئله تولد و زندگانی دوره غیبت کبری و ظهور جهانی امام زمان نیز بر همین حقیقت است که درک نشده است. و اینست که برخی از مسلمانان اصلاً تولدش را منکرند و برخی دیگر نیز که منکر تولدش نیستند غیبتش را منکرند و برخی دیگر ظهورش را. زیرا حقیقت اینست که هم تولد و هم غیبتش و همچنین ظهورش جمله نوری است یعنی اللهی است و لذا چه بسا برای بسیاری از منتظران ظهورش جهان به پایان رسد و ظهوری رخ ندهد. در حالیکه حدود یازده قرن است که ظهورش آغاز شده است و هم اکنون نیز به نقطه عطفی از این ظهور وارد شده ایم و همه وقایع زمینی و آسمانی و بشری در عصر، همه نشانه های ظهور او هستند. «در حالیکه شرایط و علائم قیامت مهیا و عیان شده است کافران می گویند پس کی فرامی رسد.» قرآن- در حالیکه دهها آیه در قرآن صریحاً بیان می دارد که قیامت در جریان است پس ظهور امام نیز به عنوان یکی از شرایط قیامت در حال وقوع است. فقط جهل ما نسبت به روایات است که ما را بر این قیامت و ظهور کور کرده است که این نیز یکی از مکرهای الهی می باشد درباره کسانی که با او و دین و امامش مکر و بازی می کنند.**

**۵۵۵- از همه آیات و روایات اسلامی درک می شود که حق و عدل امر واحدی است و این معنا در آثار ما به تفصیل اثبات شده است. در قرآن کریم می خوانیم که پیامبران آمدند تا حق آنچه که در نزد مردمان است را بیان کنند ولی اکثر مردم انکار کردند و این حق گریزی همان عدل گریزی است، زیرا عدالت یعنی درک و تصدیق هر آنچه که هستیم و نیستیم و داریم و نداریم. هر که این حق را باور کرد و بر آن مستقر شد عادل است. و البته حق کامل و عدل کامل در نزد انسان کامل است. ولی آیا براستی امروزه چند درصد مردم و یا چند درصد از مسلمانان و شیعیان به چنین حق و عدلی لااقل بطور نظری باور دارند. این همان میزان حقیقی طلب ظهور ناجی است.**

**۵۵۶- آنکه فهمید و باور کرد که هر آنچه که در کل زندگیش بر سرش آمده و هست عین حق است و عدالتی است که هنوز تحت الشعاع رحمت قرار دارد به توبه و استغفار می رسد و لایق هدایت می گردد و می تواند خدا را جداً بخواند، از سر نیاز و نه ناز. و این خواندن بی تردید اجابت می شود چون خودش وعده داده است. و اما این اجابت اصلش نوری است، یعنی باطن آدمی از ظلمات کفر و انکار و طلبکاری از خدا خارج می شود. پس می بینیم که ظهور کلمة الله در انسان بدون عرفان نفس ممکن نیست، زیرا کلمه الله و ظهورش جز عرفات حق نیست.**

**۵۵۷- انسان متقی یک انسان ال- لائی است، یعنی دو تاست: روح و نفس، شاهد و مشهود، عارف و معروف، خالق و مخلوق و به زبانی دیگر من و خودم! اینست که می گوئیم یک مؤمن اهل عرفان نفس مصداق ارض واسع خداوند است که فرد سالک مشغول جهاد با خویشتن است در زیر نگاه الله که هوی این دوگانه است: هوالشاهد والمشهود.**

**۵۵۸- ولی انسان جاهل و بی تقوا دو تا نیست، نه اینکه یگانه است بلکه اصلاً نیست. «آنکه خود را نشناخت نابود است». علی(ع)-**

**۵۵۹- اینست که در قرآن کریم وصف بهشت و بهشتیان اکثراً از برای متقین است که در جنات نعیم پروردگارند که از آن نهرهای جاودانه می جوشد و در جریان است. این همان ارض واسع خداوند است که در تن و جان متقین است. پس بدان که متقین همان عارفانند و تقوا زمینه و زیربنای عرفان است. پس هر کجا که عارف بی تقوائی را دیدی بدان که او یک شیطان است.**

**۵۶۰- «خداست آنکه در شش روز آسمانها و زمین و هر آنچه که بین آنهاست را آفرید و سپس بر عرش یگانه شد و شما را جز او هیچ یاور و شفیعی نیست پس آیا به یاد نمی آورید.» سجده۳- آدمی چگونه به یاد آورد دورانی را که خودش در آن دوران هنوز وجود نداشته است؟ به نور کلمة الله! زیرا کلمة الله کلمه ازل است و خالق ازل است و حافظه خلقت ازلی است، یعنی لوح محفوظ است و بدان که در قرآن کریم اصلاً واژه و معنای ذکر در همه آیات معطوف به کلمة الله است. «در ازل جز خدا نبود و خدا یک کلمه بود و آن کلمه خدا بود.» حدیث قدسی- پس کلمة الله آن نوریست که می توان به یاریش بر ظلمت دهر و نسیان عصر فائق آمد و به حضور حق پیوست.**

**۵۶۱- بدان که کلمة الله طلیعه ظهور است که آن گنج نهان را عیان می کند، یعنی لا را ال- لا می کند. این معنا عیناً در انسان نیز وجود دارد، یعنی اراده به ظهور است که عدمیّت آدم را از لا به ال- لا می کشد و این سرآغاز بخودآئی و خلق جدید است و واقعه اللهیت انسان است که وجود آدمی را ارض واسع خداوند می سازد که امر به ورود در آن و هجرت بسوی آن و سیر در آن و جهاد در آن کل مراحل دین خداست و آنکه بر این ارض وارد شد آنگاه می بیند که خداوند آسمانها و زمین و هر آنچه که بین آنهاست را به حق آفریده و برای انسان آفریده است. که اینگونه نگاه حاصل نظر کردن انسان به باطن خویشتن است. «در نور نگاه مؤمنان عجایبی وجود دارد که از دیگران پنهان است». قرآن-**

**۵۶۲- و بدان که با پیدایش نور کلمة الله در جان آدمی همزمان دو شوق و عطش فزاینده آغاز می شود که یکی شوق دیدار پروردگار است و دیگری عطش ظهور ناجی موعود. که این دو بتدریج یکی می شود. و اینست که خداوند می فرماید: در انتظار باشید که ما هم در انتظاریم. یعنی انسان بمیزانی که بر ولایت الهی وجود خود وارد می شود که همان ارض واسع خداوند و پرستش خالصانه اوست در بیرون نیز به جستجوی ولی الله اعظم برمی آید که وجه اعلای پروردگار است. در حقیقت انسان سالک در انتظار ظهور خویشتن است و امام همان خویشتن خویش هر انسانی است. و هر سالکی امام زمان قوم خویش است. و اینست که آخرین و کاملترین جمالی که انسان از پروردگارش شهود می کند جمال آسمانی خود اوست و لذا همواره الله اکبر است!**

**۵۶۳- نماز و ذکر خدا بایستی خاشعانه و نیازمندانه و عابدانه و در عین حال محبّانه باشد. گاه برخی را بر نماز یا ذکر می بینیم که گویا برای خدا خط و نشان می کشند و استکبار از عبادتشان آشکارست که گوئی بر خدا منت می گذارند که یادش می کنند. مباد که از این نوع عابدان باشیم! خداوند راه تقربش را بر بشر بسیار آسان نموده است تا آنجا که می فرماید بهر وسیله ای بسوی من تقرب جوئید.**

**۵۶۴- در عالم خلق، خداوند نعمت و هدیه و لطف و کرمی برتر از اسمائی که از خودش بما معرفی نموده، اعطا نکرده است. و در هیچ کتاب آسمانی اینهمه اسمای الهی وجود ندارد که در قرآنش! هر اسمی از او که در نزد ماست باارزش تر از همه خزائن زمین است و آسمان! چرا که اسمش ما را به خودش می رساند و خزائن او ما را از خودش بازمی دارد.**

**۵۶۵- و این مهم را بدان که هیچیک از اسمایش، صفاتی نیستند که ما بتوانیم آنرا برای خود وصف کنیم و از این طریق او را بشناسیم ابداً! خداوند هرگز در کتابش اسمای خود را وصف نکرده است و تعریفی ننموده است. اسمای او همانطور که لغت اسم می گوید سوی او هستند و ما را بسوی او قرار می دهند یعنی روی ما را تسلیم روی او می کنند. «آنانکه روی خود را تسلیم او کردند هدایت شدگانند.» قرآن- یعنی اسمایش ما را با هم روبرو می کنند و وجهی از وجوه او را از درب آن اسمش می یابیم که این یافتنی روحانی است که منجر به خلق شدن ما بواسطه آن وجه او می شود. پس خلق جدید تماماً خلقتی رو در رو و جمالی است. یعنی تجلیات جمال اوست که ما را می آفریند چون او. تخلقوا باخلاق الله عین تخلقوا باسماءالله است و تخلقوا بوجه الله! در این معنا بمان!**

**۵۶۶- پس اسمای او ما را می آفرینند و وجود الهی می بخشند و الهی می کنند و این متأله شدن بمعنای وجودی کلمه است و نه فلسفی. پس اینک بنگر که آیا در عالم خلق، موجوداتی عالیتر از اسمای الهی هستند. که عالیترین این اسماء هم کلمة الله است: کلمه الله عالیترین است! و بدان که کلمه الله دیگر موجودی در عالم خلق نیست بلکه خود خالق است.**

**۵۶۷- در نخستین روزهای رمضان امسال این دعای قرآنی بر زبانم جاری شد که: ربّنا اتم لنا نورنا! پروردگارا نور ما را کامل فرما! که چند روز بعد این کتاب «کلمة الله» بر قلمم جاری شد. و این اجابت دعایم بود زیرا کلمه الله کل نور اوست و نورالنور اوست که خالق همه نورهاست: الله نور آسمانها و زمین است!**

**۵۶۸- کلمة الله ذکر توکل است یعنی ذکر کل است پس بایستی کامل و خالص و فقط به قصد پرستش بر زبان و دل جاری شود وگرنه خسران عظیمی حاصل می شود. یعنی در این ذکر از خدا جز خدا نباید خواست. پس این ذکر عاشقانه است و ذکر عبادالله المخلصین است پس نبایست به هوس بر زبان آید و یا به شرک و سهویت و مطالبات!**

**۵۶۹- اگر اسمای الهی جمله ذکرند یعنی به یادآورنده وجودند کلمة الله به یادآورنده ترین اذکار است زیرا کلمه ازل است که جامع همه اسمای دیگر است. پس به یادآورنده ترین و جامعترین اذکار است.**

**۵۷۰- این اولین اسم خداوند در آخرالزمان به عرصه ظهور از انسان رسید که آخرین و کاملترین مخلوق هم بود. و اینست که فقط در دین اسلام و قرآن کریم است که خداوند (الله) خودش مؤمنان و متقین را در نزد خودش تعلیم می دهد: خدا هر که را خواهد از نزد خود حکمت دهد، هر که را خواهد در نزد خود تعلیم دهد و بهر بنده ای که خواهد روحش را نازل و القاء می فرماید... قرآن کریم- و این امر قبل از اسلام محمدی فقط مختص انبیای الهی بود و با ظهور اسلام شامل هر بنده مؤمنی می تواند باشد و این جنبه ای از کمال رحمت و نعمت خدا در خاتمیت است. و این کمال از کلمة الله است.**

**۵۷۱- به یاد می آورم از نخستین ساعات نزول ذکر و روح بر اینجانب ناخودآگاه همه هوش و حواسم متوجه کلمة الله بود و شبانه روز اندیشه ام در سرّ این کلمه متحیر و متفکر بود که تا به امروز ادامه داشته است.**

**۵۷۲- جامعه نجات و سعادت امام زمانی جامعه ای دوستانه است که این دوستی قلبی بین مؤمنانی است که به درجه ای از عدالت و تعادل با خود رسیده اند. و این عدالت وجودی حاصل تحقق لااقل اسمی از اسمای الهی در جان انسان است به درجه ای. که این تحقق حاصل نور کلمة الله است که از وجود امام زمان بر کل بشریتِ توبه کرده و مؤمن می تابد که این نور، اسماءالله را در فطرت آحاد بشری احیاء می کند و اینست راز عدالت که اساس دوستی و محبت بین آحاد بشر است. زیرا رابطه قلبی که همان محبت است فقط بین قلوب مؤمنین رخ می دهد که به نور اسماء الله زنده شده است. بین قلوب شقی و مرده رابطه ای پدید نمی آید جز ریا و مکر! «خداوند منت نهاد و قلوب مؤمنین را بهم مربوط ساخت که اگر تمام دنیا و دو برابرش را صرف این کار می کردند نمی توانستند.» قرآن کریم-**

**۵۷۳- تا نوری از خداوند در جان آدمی درخشش نیابد انسان بر جای خویشتن قرار نگیرد و به تعادل با خود نرسد و عادل نشود و قانع و غنی در خود نگردد و هنوز متجاوز و بخیل و قحطی زده است. و این شعاعی از نور کلمة الله است که انسان را خلیفه خدا می سازد و این خلافت اساس عدالت است زیرا انسان جز برای این مقصود آفریده نشده است و لذا تا به این نور نرسد بی وجود و سرگردان و گمشده است. در این باب به کتاب «ذکر» از اینجانب رجوع نمائید.**

۵۷۴- عدل بمعنای تعادل در کاملترین معنایش تعادل بین بود و نبود است. که آدم عدم است و خدا هم وجود! پس این تعادل جز بواسطه این خلافت و جایگزینی ممکن نیست و اینست راز و حقیقت اسم «عادل» که از اسمای الهی است که کمالش در خلافت بین انسان و خداوند محقق شده است. پس عادل کامل خلیفه خداست که نخستین خلیفه کاملش علی(ع) است!

۵۷۵- نشان دادیم که عدالت در درجاتش حاصل درخشش و احیای اسماءالله در فطرت انسان است که این همان واقعه خلافت است یعنی جایگزینی بین بود و نبود که این حقیقت در ذات کلمة الله که کلمه وجود و ظهور است حضور دارد و آن خلافت بین ال و لاست. که این معنا در صورت ظاهری لفظ ال و لا نیز مشهود است که چون ال را به لحاظ ترتیب حروفش معکوس کنیم «لا» حاصل می آید و به عکس نیز.

۵۷۶- پس اگر در قرآن کریم آمده که جهان هستی بر عدل استوار است عین معنای خلافت بین وجود و عدم است و خلاقیت بین ال و لا. و لذا جهان هستی صورت الله است و اینست که گفته می شود که عالم هستی صورت عدم است یعنی صورت لاست. یعنی لای آشکار شده: ال- لا. و اینست که می فرماید: «هر چه در جهان است نابود است الا جمال خداوند». اینک بهتر درک می کنیم حقیقت این سخن را که: آنچه که هست، نیست و آنچه که نیست، هست. این همان معنای تعادل بین بود و نبود است. و این کاملترین بیان عقلانی سرّ کلمة الله است که در تاریخ معرفت بشری سابقه نداشته است.

۵۷۷- این حقیقت مذکور نابترین و ریشه ای ترین و کاملترین و توحیدی ترین معنا و مفهومی است که اگر بذرش در اندیشه و جان کاشته شود، شجره حکمت و معرفت توحیدی را در سریعترین و کوتاهترین مدت در وجود آدمی به بار می نشاند و فقط از منظر این راز است که می توان بر دوگانگی و دیالکتیک وجود فائق آمد.

۵۷۸- و اگر این خلافت جز عشق خدا به انسان معنای دیگری ندارد پس عدالت او عین عشق اوست. پس کلمة الله، کلمه عشق است. پس ذکر این کلمه از زبان و جان بنده اش نیز بایستی عاشقانه باشد! که این عشق همان رحمت محمدی بر عالمیان است که کمال این رحمت در معراج محمدی محقق شد که ظهور کلمة الله در صورت انسان بود. پس ذکر کلمة الله ذکر لقاءالله است و کسی که حامل این ذکر و با این معنا نباشد هنوز محمدی نیست.

۵۷۹- «آنکه بدی کرد واژگون شد بصورتش در آتش.» نمل۹۰- زیرا آنکه بدی می کند بدی را به اسم خوبی مرتکب می شود پس شعور و وجدانش را وارونه می سازد و کلمات خدا را تبدیل و واژگونه می کند. و صورت آدمی عصاره ام الکتاب و نفس ناطقه اوست پس بصورت واژگون می شود. و این حاصل عمل کسی است که عدمیت خود را لباس وجود می پوشاند. زیرا تبهکاری بشر از نابودگی و بی ارادگی و هیچی اوست که در صورت وجود پنهان شده است که همان صورت الهی بشر است. در این معنا بسیار تأمل کن!

۵۸۰- و بدان آنکه عمل بدی را تحت عنوان عمل خیری مرتکب می شود به یاری یکی از اسماء و صفات الهی این گناه را مرتکب می شود یعنی عمل بد خود را به خدا نسبت می دهد. پس آن اسم یا صفت الهی وی را واژگون می کند همانطور که خودش این واژگونی را در نفس خود مرتکب شد یعنی عملش موجب واژگونی او می شود.

۵۸۱- و این واژگونی بواسطه اسماء الهی چه در نماز و ذکر و یا معرفت دینی مصداق مکر با خداست و نیز مکر خدا با این مکاران. ولی مکر خدا از خیر و رحمت اوست زیرا موجب رسوائی انسان مکار شده و او را از این واژگونسالاری بازمی دارد.

۵۸۲- اکثر انسانها به جای اینکه عدمیّت خود را شناخته و تصدیق نموده و به محضر خداوند ببرند و طلب وجودش نمایند عدمیت خود را لباس وجود می پوشانند که مهلکترین آن لباس مذهب و عبادت و ذکر است که موجب اشد واژگونی می گردد که سقوط در درک اسفل السافلین است.

۵۸۳- یک حدیث قدسی که شیخ اکبر ابن عربی نقل می کند خطاب به عارفان شب زنده دار می فرماید «شب مخصوص من است نه برای قرآن خواندن. شب مخصوص من است نه برای حمد و ثنا (نماز)» این حدیث برای اینجانب در حکم یک

زلزله عرفانی بود هر چند که به لحاظ عرفانی سخنی چندان جدید نبود زیرا که خداوند نیمه شبها به آسمان دنیا فرود می آید تا با عارفان شب بیدارش دیدار کند (یک حدیث نبوی) که این معنا در خود قرآن کریم هم واضح است که «خواندن خداوند به وقت سحر، مشهود است.» و این آشکارا سخن از لقاءالله است سحرگاهان که همه عارفان از آن دم زده اند: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند... از این منظر آن سخن معروف بایزید بسطامی هم مفهومتر می گردد که: «عمری مشغول ذکر (خواندن خدا به زبان) بودم که بناگاه دیدم که حجابم ذکرم بود.» این بدان معناست که شب زنده داران عارف نیمه شبها و خاصه سحرگاهان بایستی مهیّای دیدارش باشند که این غایت تقرّب الی الله است و اگر تقرب الی الله نیت دیدار با پروردگارش را نداشته باشد پس چه می تواند باشد و اصلاً میزان تقرب چیست؟ ولی خداوند بارها در کتابش اشکال کار را متذکر شده است که: ولی مسئله اینست که اصلاً دیدار پروردگار را باور ندارند. چرا؟ «چون شوقی به دیدار با پروردگارشان ندارند.» چرا؟ «زیرا دلهایشان در تصرف دنیاست.» قرآن- چرا؟ «زیرا در جستجوی لقای پروردگارشان نیستند.» قرآن- پس اول و آخر و علت و معلول این مسئله همان لقای رب است.

۵۸۴- و اما بازگردیم به همان راز اولیه ای که این رساله با آن آغاز شد و آن راز مؤنث بودن کلمه «الله» است. کلمه الله بظاهر هم مؤنث است زیرا «ه» تأنیث دارد مثل اله که «ه» تأنیث بر «ال» است پس این کلمات هم بخودی خود قابل پرستش هستند. سئوال اینست که چرا ال- لا قابل پرستش است آیا این پرستش دلیل معنوی و مفهومی هم دارد؟

۵۸۵- همانطور که برخی از متکلمین لفظ الله را مخفف ال اله می دانند که بمعنای اله معروف و شناخته شده می باشد، خود اله هم به این دلیل قابل پرستش است که «ال» است. پس این ال است که قابل پرستش است یعنی عرفات و ظهور و شناخت و معرفت است که قابل پرستش است ولاغیر. حال اگر این اله باز هم معروفتر و شناخته تر شود و ال- اله شود به پرستش مطلق می رسد یعنی الله که مخفف ال اله است.

۵۸۶- ولی ما برای کلمه الله ریشه لغوی و عرفانی دیگری معرفی کردیم و آن ال- لا است که در مجموعه آثارمان به این معنا از جنبه های گوناگونی پرداخته ایم و در این رساله تماماً این معنا را در کل جهان هستی جستجو کرده ایم و تأویل و تعین نموده ایم.

۵۸۷- حال چرا ال- لا قابل پرستش است؟ زیرا بودِ نبود است: وجود عدم یا عدم وجود! آیا به لحاظ معنوی و یک مسئله معرفت شناسانه، مفهومی نابتر و مطلق تر و اضدادی تر و توحیدی تر و حیرت آورتر از بود نبود ممکن است؟ یعنی ظهور عدم! هستیِ نیستی و نیستیِ هستی! به لحاظ مفهومی و عقلانی و شعوری و عرفانی، معنائی با عظمت تر و عالیتر و محالتر از این ممکن نیست که ممکن شده است و این عین امکان محال است: محالی که ممکن شده است و این بقدرت کلمة الله است.

۵۸۸- و اما مسئله دیگر اینست که اصولاً چرا یک پدیده و معنای مؤنث قابل پرستش است و نه مذکر؟! چرا الفاظی که با «ه» ختم می شوند قابل پرستش و یا لااقل محبوب می شوند.

۵۸۹- جز کلمه الله هیچیک از اسمای دیگر الهی ظاهری مؤنث ندارند مثلاً حکیم، حلیم، قدیم، عزیز، لطیف، رحیم و غیره و نه حکیمه و حلیمه و... . ظاهر این الفاظ مذکر است که جمله از کلمة الله هستند که مؤنث است همانطور که در معرفی آن در کتاب خدا هم از ضمیر مؤنث «هی» استفاده شده است: کلمة الله هی العلیا!

۵۹۰- حرف و لفظ «ه» صدای دم و بازدم است بخصوص آنگاه که از عمق سینه برآید به هر کدام از اعراب (فتحه، ضمّه یا کسره).

۵۹۱- و نیز می دانیم که حیوانات مؤنث مهد پرورش و ظهور نسل هستند از جمله انسان! هر چند که بذر و نطفه مرد (مذکر) در رحم زن، اصل این پیدایش است که البته پنهان است. همانطور که مرد، پنهان و پنهان کننده است ولی زن، آشکار و آشکارگر است از همه جنبه های مادی و معنوی! و خود مرد هم در زنش آشکار و معرفی می شود همانطور که

از زن (مادر) هم پا به عرصه وجود می نهد. پس تأنیث، قلمرو ظهور است و اینست که قابل پرستش است. کلمة الله هم چنین است.

۵۹۲- و اتفاقاً درست به دلیل عیان و عیانگر بودن زن است که امر به حجاب و عفاف و پوشش شده است الا برای محرمان خویش که اصلش همسر محبوب است. خداوند هم که اصل ظهور و ظاهر کننده وجود است و اظهرالظاهرین است قابل پرستش است و نیز اینکه از نگاه نامحرمان خویش پنهان است و جز برای محبّان و اولیایش رخ نمی گشاید.

۵۹۳- و اما اصل و اساس محرمیت و نامحرمیت و اهل و نااهل بودن چیست؟ زن و شوهر به این دلیل بر یکدیگر کاملاً محرم هستند که خداوند آنان را از نفس همدیگر برگزیده است. «خداوند از نفس خود شما برای شما همسری برگزیده است و بین شما رحمت و رأفت قرار داده است.» قرآن- همانطور که در خلقت ازلی هم حوا از باطن آدم پدید آمده است و ظهور آدم است و لذا بواسطه آدم محبوب شده است.

۵۹۴- حال بنگر که محرمان و دوستان حق و اهل الله چه کسانی هستند؟! کسانی که خداوند را در باطن خود جستجو کرده و یافته و شناخته و پرستیده اند و لذا خود را عین ذات خود می دانند و خودِ خود می خوانند «و آن در خود شماست چرا نگاه نمی کنید.» قرآن- این همان معنای نزدیکتر از رگ گردن است. یعنی خدا به آدمی محرمتر از خود آدم بخودش می باشد. همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که رسول بر مؤمنان مقدمتر از خودشان بخودشان است. پس دوستان خدا جز عارفان نیستند که از راه خودشناسی به خداشناسی رسیده اند. برای این جماعت است که در شب زنده داری حتی قرآن و نماز هم حجاب است.

۵۹۵- به همین دلیل است که کمال شهود الهی برای یک عارف، شهود الهی به جمال خویشتن است که این همان معنای وجه اعلای پروردگار در نزد انسان است که باید طلب و دیدار شود. سوره لیل- یعنی خداوند ظهور حقیقت نهان انسان است و فقط بدین لحاظ و با این معرفت و یقین و جستجو و سلوک است که خداوند حقیقتاً و قلباً و روحاً و جسماً پرستیده می شود و تن عارف ارض واسع پروردگار می شود آنگونه که شرحش رفت.

۵۹۶- ولی امروزه در مرحله اوج گیری روزافزون قیامت آخرالزمانی، دیگر عارفان مخاطب این آیات و احادیث لقاءاللهی و اخلاص در دین نیستند بلکه کل بشریت در عرصه عرفات حق قرار دارد و تحت الشعاع ظهور کلمة الله مجبور است که عارف باشد و یا چنان کور و کر و لال و احمق و دیوانه شود که هیچ نفهمد و نبیند یعنی بدست خود نابود گردد. گرایش روزافزون عرفان گرائی ها در سراسر جهان در عصر ما، دال بر این ادعاست که اگر معارف توحیدی را راه و روش این جنبش فطری خود قرار ندهد به تسخیر اجنه و شیاطین و دجالان درمی آید. از این منظر ارزش و معنای رسالت عرفانی ما و مجموعه آثار ما بهتر درک می شود که چرا اینهمه اسرار اعلای خلقت را به زبان عامه و امی بر همگان بیان و عیان کرده ایم. این نیاز و ضرورت اضطراری و واجب الوجودی دوران ماست.

۵۹۷- پس اگر در آخرالزمان در کمال حیرت و حسرت و تأسف شاهد انهدام و تباهی بسیاری از احکام شرع و شعائر الهی هستیم خود به نوعی یک نشانه و عبرت و بلکه توفیق اجباری جهت پناه بردن به خود خداست زیرا دین راه رسیدن به خداست و شریعت روش این راه است و شعائر الهی نشانه های آن می باشند که در عرصه ظهور کلمة الله خود به خود از اعتبار ساقط می شوند و این به نوعی مصداق آن کلام معروف امام علی(ع) است که می فرماید: چون به کمال اسلام رسیدید برای خدا خروج کنید که بی تردید این خروج آخرالزمانی که یک خروج اجباری است برای مشرکان و منافقان که از دین و شریعت بعنوان ابزار معیشت و ریاست بهره می برند واقعه خوشایندی نیست.

۵۹۸- یکی از مهمترین شعائر الهی در اسلام و بلکه همه مذاهب ابراهیمی خانه کعبه است که قبله خداپرستان است و می دانیم مراسم حج به مثابه اکمل و جامع همه عبادات است ولی با ظهور اسلام و امامت و بخصوص با واقعه کربلای حسینی خانه کعبه بارها مورد انهدام طبیعی و بشری قرار گرفت. یکبار بواسطه آتش سوزی عمدی بدست لشکریان یزید و سپس زلزله و بار دیگر سیل، این خانه نابود شد. حال آنکه خداوند در طول تاریخ قبل از اسلام خودش از این خانه حراست نموده

است که مشهورترین آن واقعه تهاجم اصحاب فیل است که خداوند با امداد غیبی این سپاه را تار و مار ساخت. ولی امروزه شاهدیم که به عمد و دسیسه حاکمان حجاز و یا نادانسته چاه زمزم که اساس پیدایش کعبه است به موادی زهرآگین و مهلک آلوده و مسموم گشته است. آبی که در طی هزاران سال شفابخش امراض بود خود هلاک کننده حاجیان شده است. و این فقط یک نمونه است که مشابهش فراوان می باشد که جمله از علائم ظهور کلمة الله است: «و در آن روز جز خدا هیچ پناه و یاور و دادرسی نیست.» قرآن- و اصلاً آخرالزمان بمعنای پایان راه است، راه تا خدا. و زمان جز مهلت ظهور و دیدار نیست که به آخر رسیده است و اینک ساعت دیدار است: السّاعه!

۵۹۹- یعنی هر آنچه سخن و معرفت و حجت و حقیقت که در گذشته ها فقط مختص عارفان و اولیای الهی بود اینک خواه ناخواه مشمول کل بشریت است. حال بهتر درک می کنیم که چرا همه آدمیان دارای احساسات عرفانی الوهیت هستند که این احساس کور اگر به معرفت و خودآگاهی توحیدی نرسد محمل شیاطین می شود.

۶۰۰- پس اگر امروزه در سراسر جهان در همه مذاهب، متشرع ترین آدمها را گاه شرترین آدمها می یابی جز حقیقت آخرالزمانی ظهور کلمة الله علت دیگری ندارد و به مانند آن حکایت معروف لیلی و مجنون است که شبی لیلی به دیدار مجنون رفت و مجنون در حضور لیلی مشغول نامه نوشتن به لیلی شد... «حق آمد ولی نشناختند و انکار نمودند.» قرآن- پس مشکلی جز بی معرفتی و حق نشناسی در میان نیست.

این بود سیر از حق با حق در خلق!

والسلام – علی اکبر خانجانی

عید فطر ۱۳۹۲ شمسی